



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

یک شب

و

روز عاشورا

حکیم الهی حضرت آیه الله  
ساجد میرزا خلیل کمره‌دای

ایران - قم : دارالعرفان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# یک شب و روز عاشورا

نویسنده:

خلیل کمره ای

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۰	یک شب و روز عاشورا
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۳	شناسنامه
۱۷	«فهرست مطالب»
۲۴	پیشگفتار
۲۶	مقدمه
۳۰	بخش اول یک شب و روز عاشورا
۳۰	اشاره
۳۲	یک شب و روز عاشورا
۳۲	روزی بس بزرگ! «عاشورا»
۳۴	صبح و عصر عاشورا - صبح نور و عصر جنون
۳۶	دو لشکر و فکر شب
۵۱	نص سخن
۵۶	اشعه دیگران یا پاسخ سخنوران
۵۸	آخرین سخن اجتماعی
۶۹	شب جنگجویان و بیداری رقیب
۷۲	حسین علیه السلام در طیف سحرگاهی میان درندگان است
۷۲	اشاره
۷۴	سپردن امانات
۷۷	نص نامه، همین یک سطر است
۷۹	تأمین ناحیه پشت سر
۸۶	سپیده تاریک و روشن و نماز

۸۸	نماز بین الطلوعین - اقدامات مقدماتی
۹۴	دعا، دیده به دشمن، دل با خدا
۹۶	خطه دفاعی محض
۹۶	اشاره
۹۹	قیام به دفاع
۱۰۰	نخستین دفاع
۱۰۰	منطق امام برای عموم
۱۰۳	جهان مصونیت من
۱۰۷	پیشنهاد مختص
۱۱۰	دفاعیه زهیر، دومین ناطق
۱۱۰	اشاره
۱۱۱	دفاعیه زهیر - سخنوری از امرای عراق
۱۱۳	ختم سخن
۱۱۳	زهیر برگشت
۱۱۴	دول دنیا و موارث نبوت
۱۱۸	استفسار آخرین رأی و دفاع
۱۱۹	پیشنهاد و دفاع
۱۲۰	دفاع شخص امام حسین علیه السلام در کسوت محمد صلی الله علیه و آله
۱۲۰	اشاره
۱۲۳	در کسوت محمد صلی الله علیه و آله
۱۲۴	ای فرماندهان مغرور!
۱۲۴	مداخله اوباش
۱۲۵	مصونیت و پیشنهاد آن
۱۲۶	بریر و سخنی از آب
۱۳۲	محکمه بزرگ و گواه و حسین علیه السلام در محاکمه
۱۳۲	اشاره

- ۱۳۶ ----- محاکمه و آزادگان
- ۱۴۵ ----- نامهٔ تحمیل بیعت
- ۱۴۸ ----- نامهٔ تحمیل تسلیم و پیک مرگ
- ۱۷۶ ----- از آتش جنگ سوزنده تر، خشم خداست
- ۱۷۶ ----- اشاره
- ۱۸۱ ----- نص خطابه سومین
- ۱۸۸ ----- اینک ما و نبرد
- ۱۸۸ ----- اشاره
- ۱۹۰ ----- اینک محاکمهٔ عمر و دنیا
- ۱۹۲ ----- پیام حسین علیه السلام
- ۱۹۴ ----- اثر خطابه
- ۲۰۰ ----- احضار پسر سعد
- ۲۰۴ ----- متن تاریخ در این باره
- ۲۰۵ ----- نگاه حضرت علیه السلام به پشت سر عمر سعد
- ۲۱۵ ----- نطق سردار جنگ با نفرات خود پیش از حمله
- ۲۱۸ ----- بخش دوم نبرد و خون
- ۲۱۸ ----- اشاره
- ۲۲۰ ----- نبرد و خون
- ۲۲۸ ----- جنگ تن به تن
- ۲۲۸ ----- اشاره
- ۲۳۳ ----- خودنمایی، بی پروایی
- ۲۳۵ ----- پیروزی دوم
- ۲۳۷ ----- مقدمات خطر
- ۲۳۸ ----- انقلاب خیر بشر
- ۲۵۰ ----- نگاهی به حر ریاحی سردار لشکر دشمن
- ۲۵۰ ----- اشاره

- ۲۵۸ ..... حمله ستون چپ به سرداری شمر
- ۲۶۲ ..... پنج تن جنگجوی میان معرکه
- ۲۷۲ ..... مقدمات حمله اولی - یعنی عمومی
- ۲۷۲ ..... اشاره
- ۲۷۴ ..... خطر و نخستین حمله عمومی
- ۲۷۶ ..... فدائیان این حمله کیانند؟ و چگونه می جنگند؟
- ۲۸۱ ..... عده ۳۲ تن از سواران
- ۲۸۸ ..... فعالیت یکه سواران اصحاب -
- ۲۸۸ ..... اشاره
- ۲۹۱ ..... امداد پانصد کماندار
- ۲۹۶ ..... علاوه بر فرماندهان دیگر فرماندهی عمر سعد
- ۲۹۷ ..... امام علیه السلام به فرماندهی خود مواظبت از نفرت خود می کند
- ۳۰۴ ..... نغمه شورا فزای حماسه
- ۳۰۶ ..... دشمن سواره، او پیاده
- ۳۰۶ ..... اشاره
- ۳۰۷ ..... کوشش دو تن امیر برای رفع اندوه امام و دفع حمله برای فرصت نماز
- ۳۱۳ ..... نعش حر در صحنه نماز، خود مؤذنی است
- ۳۱۶ ..... نماز و خلوت با قهار منتقم
- ۳۱۶ ..... بهتر از بیمه کردن اطمینان می دهد
- ۳۱۶ ..... اشاره
- ۳۱۷ ..... نماز خوف
- ۳۱۸ ..... نماز مطارده
- ۳۲۰ ..... اما کیفیت این نماز
- ۳۳۸ ..... دفاع امام علیه السلام و اهل بیت و جوانان بنی هاشم
- ۳۳۸ ..... اشاره
- ۳۴۱ ..... اول شهید آل پیغمبر صلی الله علیه و آله



۳۵۸	کتابنامه
۳۶۵	فهرست تألیفات حضرت آیت الله آقای حاج میرزا خلیل کمره ای
۳۷۳	فهرست آیات
۳۷۷	فهرست روایات
۳۸۳	فهرست اشعار فارسی
۳۸۵	فهرست اشعار عربی
۳۹۰	فهرست اعلام
۴۲۴	درباره مرکز

سرشناسه: کمره ای، خلیل، ۱۲۷۸ - ۱۳۶۳.

عنوان و نام پدیدآور: یک شب و روز عاشورا/مؤلف خلیل کمره ای؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۳۵۵ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۵-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر در سال ۱۳۶۲ توسط انتشارات امیرکبیر چاپ و منتشر شده است.

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق.

موضوع: عاشورا

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -

رده بندی کنگره: ۵/۴۱BP/ک ۸۴ ی ۱۳۸۹ ۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۰۷۵۳۶

ص: ۱



یک شب و روز عاشورا

مؤلف خلیل کمره ای

ویرایش و تحقیق محسن فیض پور

ص: ۳

سرشناسه: کمره ای، خلیل، ۱۲۷۸-۱۳۶۳.

عنوان و نام پدیدآور: یک شب و روز عاشورا / مؤلف خلیل کمره ای.

ویرایش و تحقیق: محسن فیض پور

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۳۵۵ ص

شابک: ۶۰۰۰۰ ریال، ۵-۸۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتاب حاضر در سال ۱۳۶۲ توسط انتشارات امیرکبیر چاپ و منتشر شده است.

موضوع: حسین بن علی علیه السلام، امام سوم، ۴-۶۱ ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق.

موضوع: عاشورا.

شناسه افزوده: فیض پور، محسن، ۱۳۵۳.

رده بندی کنگره: ۹ ۱۳۸۹ دی ۸۴ ک / ۴۱/۵ BP

رده بندی دیویی: ۹۵۳۴/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۶۷۳۴۴

یک شب و روز عاشورا

مؤلف: آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای

ویرایش و تحقیق: واحد تحقیقات دارالعرفان الشیعی با نظارت هیئت علمی

سرگروه پژوهشی: محسن فیض پور

زیر نظر: استاد حسین انصاریان

ناشر: دارالعرفان

لیتوگرافی و چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۹

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه، قیمت: ۶۰/۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۵-۵

مرکز نشر: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن: ۷۷۳۵۳۵۷-۷۷۳۶۳۹۰ (۰۲۵۱) نمابر: ۷۸۳۰۵۷۰ (۰۲۵۱)

[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir) [www.ansarian.ir](http://www.ansarian.ir)

Email: [info@erfan.ir](mailto:info@erfan.ir)

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است

ص: ۴

اهدای کتاب

به پیشگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن فرزند

محبوبش را به پدر بزرگوارش تقدیم

می داریم.

پیامی از کوی شهیدان، ای رهگذر! از ما به محمدی های هم کیشان ما بگو که: ما در این خاک خفته ایم که به قرآن و محمد و دودمان او وفادار باشیم.

دوست ما را و همه جنت فردوس شما را که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

ص: ۵





## «فهرست مطالب»

بخش اول: یک شب و روز عاشورا

پیشگفتار ۱۱

مقدمه ۱۳

یک شب و روز عاشورا ۱۹

صبح و عصر عاشورا - صبح نور و عصر جنون ۲۱

دو لشکر و فکر شب ۲۳

نص سخن ۳۸

اشعه دیگران یا پاسخ سخنوران ۴۳

آخرین سخن اجتماعی ۴۵

شب جنگجویان و بیداری رقیب ۵۶

حسین علیه السلام در طیف سحرگاهی میان درندگان است ۵۹

سپردن امانات ۶۱

نص نامه، همین یک سطر است ۶۴

تأمین ناحیه پشت سر ۶۶

سپیده تاریک و روشن و نماز ۷۳

نماز بین الطلوعین - اقدامات مقدماتی ۷۵

دعا، دیده به دشمن، دل با خدا ۸۱

ص: ۷

خطه دفاعی محض ۸۳

قیام به دفاع ۸۶

نخستین دفاع ۸۷

منطق امام برای عموم ۸۷

جهان مصونیت من ۹۰

پیشنهاد مختص ۹۴

دفاعیه زهیر، دومین ناطق ۹۷

دفاعیه زهیر - سخنوری از امرای عراق ۹۸

ختم سخن ۱۰۰

زهیر برگشت ۱۰۰

دول دنیا و مواریث نبوت ۱۰۱

استفسار آخرین رأی و دفاع ۱۰۵

پیشنهاد و دفاع ۱۰۶

دفاع شخص امام حسین علیه السلام در کسوت محمد صلی الله علیه و آله ۱۰۷

در کسوت محمد صلی الله علیه و آله ۱۱۰

ای فرماندهان مغرور! ۱۱۱

مداخله اوباش ۱۱۱

مصونیت و پیشنهاد آن ۱۱۲

بریر و سخنی از آب ۱۱۳

محکمه بزرگ و گواه و حسین علیه السلام در محاکمه ۱۱۹

محاكمه و آزادگان ۱۲۳

نامهٔ تحمیل بیعت ۱۳۲

نامهٔ تحمیل تسلیم و پیک مرگ ۱۳۵

از آتش جنگ سوزنده تر، خشم خداست ۱۶۳

ص: ۸

نص خطابه سومین ۱۶۸

اینک ما و نبرد ۱۷۵

اینک محاکمه عمر و دنیا ۱۷۷

پیام حسین علیه السلام ۱۷۹

اثر خطابه ۱۸۱

احضار پسر سعد ۱۸۷

متن تاریخ در این باره ۱۹۱

نگاه حضرت علیه السلام به پشت سر عمر سعد ۱۹۲

نطق سردار جنگ با نفرات خود پیش از حمله ۲۰۲

بخش دوم: نبرد و خون

نبرد و خون ۲۰۷

جنگ تن به تن ۲۱۵

خودنمایی، بی پروایی ۲۲۰

پیروزی دوم ۲۲۲

مقدمات خطر ۲۲۴

انقلاب خیر بشر ۲۲۵

نگاهی به حرّ ریاحی سردار لشکر دشمن ۲۳۷

حمله ستون چپ به سرداری شمر ۲۴۵

پنج تن جنگجوی میان معرکه ۲۴۹

مقدمات حمله اولی - یعنی عمومی ۲۵۹

خطر و نخستین حملهٔ عمومی ۲۶۱

فدائیان این حمله کیانند؟ و چگونه می جنگند؟ ۲۶۳

عده ۳۲ تن از سواران ۲۶۸

فعالیت یکه سواران اصحاب ۲۷۵

ص: ۹

امداد پانصد کماندار ۲۷۸

علاوه بر فرماندهان دیگر فرماندهی عمر سعد ۲۸۳

امام علیه السلام به فرماندهی خود مواظبت از نفرات خود می کند ۲۸۴

نغمه شورا فزای حماسه ۲۹۱

دشمن سواره، او پیاده ۲۹۳

کوشش دو تن امیر برای رفع اندوه امام و دفع حمله برای فرصت نماز ۲۹۴

نعش حر در صحنه نماز، خود مؤذنی است ۳۰۰

نماز و خلوت با قهار منتقم بهتر از بیمه کردن اطمینان می دهد ۳۰۳

نماز خوف ۳۰۴

نماز مطارده ۳۰۵

اما کیفیت این نماز ۳۰۷

دفاع امام علیه السلام و اهل بیت و جوانان بنی هاشم ۳۲۵

اول شهید آل پیغمبر صلی الله علیه و آله ۳۲۸

کتابنامه ۳۴۵

فهرست تألیفات ۳۵۱

فهرست آیات ۳۵۷

فهرست روایات ۳۶۱

فهرست اشعار فارسی ۳۶۷

فهرست اشعار عربی ۳۶۹

فهرست اعلام ۳۷۳

فهرست جاها ۳۸۹

ص: ۱۰

حادثه با عظمت کربلا، که نظیر آن در تاریخ حیات اتفاق نیفتاده و همانند آن اتفاق نخواهد افتاد، به محوریت امام معصوم، معدن دانش و بصیرت و بینش و کرامت، حضرت ابوعبدالله الحسین ۷، که در حقیقت نبرد نور علیه ظلمت و درگیری ایمان با کفر، جهادی پاک و مقدس در برابر خباثت و شرارت و هیجان‌ات‌هوای نفس و رویارویی فرهنگ الهی با آیین جاهلی فرعون‌ی؛ و مخالفت شدید علوی مسلکان با دست پروردگان مدرسه سفیانی و اموی بود، به حق در اخلاص و نتیجه بخشی و اثرگذاری بدون مثل و مانند است.

نفاق مدینه، با هم دستی یهود عنود و نصرانیت ضد حق با نقشه قبلی، پس از رحلت نبی اکرم ۹ قصد کردند که با طرح ریخته شده، و اجرای آن و به کارگیری همه امکانات و بهره‌گیری از تعصبات ناروای قومی و عربی، مشعل دین را خاموش کنند.

ولی حرکت و هجرت حضرت حسین از مدینه به کربلا، سبب شد که درختِ نزدیک به خشک شدن اسلام با خون پاک و الهی او و یاران با وفایش، آبیاری شد و به رشد دوباره نشست و بقا و دوامش تا قیامت تضمین شد.

در حقیقت حادثه با عظمت و بی نظیر عاشورا در سرزمین کربلا که قبله عاشقان با معرفت است، پشتوانه توحید، بازوی توانمند دین، ضامن بقا و تداوم اسلام، سند قرآن و عامل تحرک



انسان های آزادی خواه و حیات عقل و نور قلب است.

پیامبر اسلام و همه امامان معصوم هر یک به زبانی و به مقتضای زمان، دقایق و ظرایف و آثار و کاربرد ابدی این واقعه محیر العقول را بیان کردند و برپا نمودن مجالس عمومی برای توضیح و تشریح و فلسفه عاشورا را از اعظم عبادات و قربات به سوی حق برشمردند.

در زمینه حیات معنوی و شخصیتی و کار عظیم و عمل فوق العاده مخلصانه این هفتاد و دو تن و در رأس آنان حضرت حسین سیدالشهدا ۷، کتاب های زیادی در چند قرن گذشته نگاشته یافته و مقالات فراوانی به رشته تحریر کشیده شده، ولی با نگاه منصفانه و به دور از تعصب باید اقرار کرد و اعلام نمود که: کتاب هایی به محتوا و پرمطلبی و به کیفیت و معنویت و به لطافت و ظرافت هفت جلدی «عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن» و «یک شب و روز عاشورا» نوشته نشده است.

حق این بوده که: این کتب نورانی و دیگر کتاب های نویسنده، از قلم پاک و ولائی او جاری شود؛ زیرا مؤلف «یک شب و روز عاشورا» علامه جلیل، عالم نبیل، حکیم عارف، فیلسوف خبیر آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای، انسان والایی است که در رشته های علوم مختلف اسلام و پاره ای از علوم روز، بر کرسی اجتهاد و جایگاه استادی حوزه و دانشگاه، و منبر خطابه، و موقف بیان معارف الهیه برای توده مردم به زبان مردم و به اندازه فهم مردم قرار داشت.

اکنون به خواست خداوند مهربان این کتاب و این شما، که امیدوارم از آن بهره کافی ببرید.

حسین انصاریان

۱۳۸۹/۷/۱۷

حوزه مقدسه قم، مطابق با روز ولادت

کریمه اهل بیت حضرت معصومه علیها السلام

ص: ۱۲

## مقدمه

يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۱) گفتند: ای عزیز مصر! ما با همه اهل بیت خود به فقر و قحطی و بیچارگی گرفتار شدیم و با متاعی ناچیز و بی قدر به حضور تو آمده ایم. محبت فرما و بر قدر احسانت، نسبت به ما بیفزا و از ما به صدقه دستگیری کن که خدا صدقه بخشندگان را نیکو پاداش می دهد.

خداوند بزرگ را سپاسگزارم که به من توفیق اطاعت امر والد معظم را عنایت فرمود.

ایشان همواره آرزو داشتند و دارند که کتاب ارزشمند عنصر شجاعت «هفتاد و دو تن و یک تن» را یک دوره کامل (حدود دو مجلد) نمایند. خوشبختانه تا جلد هفتم آن به زیور طبع آراسته شد.

ص: ۱۳

بروز بیماری و ضعف عمومی و پیری موجب تأخیر در تکمیل دوره این کتاب گردید.

مکرر یادآوری می کردند، حال که وسائل تألیف آن بقیه فراهم نیست، قسمت یک شب و روز عاشورا (که در چاپ اول جلد سوم موجود است) و روح و قسمت اهمّ تمام هفت جلد کتاب است، مستقلاً منتشر شود؛ این قسمت کتاب، اکنون به طور جداگانه تقدیم خوانندگان و پژوهندگان عزیز می گردد.

ما هم می گوییم: ای عزیز مصر (حسین عزیز)! محبت فرما و بر قدر احسانت نسبت به ما بیفزا و از ما به کیل تمام دستگیری کن که خدا بخشدگان را نیکو پاداش می دهد.

کیل تمام همان است که امام صادق علیه السلام به مسمع گردین فرمود؛ وی رئیس قبیله بکر بن وائل بود، حضور امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شد، تا حساب شرعی جواهر لؤلؤ دریای عمان را که با غواصی استخراج کرده بود، بپردازد.

امام علیه السلام از او پرسید: ای مسمع! آیا به زیارت امام حسین علیه السلام در کربلا می روی؟

عرض کرد: نه، چون من شخص سرشناسی هستم، هر گاه از بصره به کربلا بروم، مأموران دستگاه دولت وقت گزارش می دهند. امام فرمود: اینک که از این کار معذوری، آیا یادی از حسین علیه السلام در داخله خود می کنی؟

عرض کرد: بلی، این را دارم، حتی آن روزی که در منزل یاد از حسین علیه السلام می کنم، از غذا می افتم و از طعام و آب آشامیدنی امتناع می کنم؛ تا اهل بیت من در چهره ام آشکارا آثار آن را می بینند.

امام فرمود: اینک پس تو را که در حزن ما محزونی و در شادی ما شادی، مژده دهم که در دم مردن تمام اجداد من بر سر بالین تو حضور خواهند یافت و توصیه تو را به عزرائیل می کنند تا او، برای تو مشفق تر و مهربان تر از مادر مشفق مهربان خواهد بود.

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي (۱)

در تفسیر صافی در ذیل آیه فوق، حدیث جالبی درباره حضور ائمه معصومین علیهم السلام، هنگام نزع می باشد. (۲)

موقع را مغتنم شمرده - این کیل تمام را برای همه دوستان خواستارم و از دوستان ارجمند و شیعیان آن حضرت که در این کار خیر مرا تشویق و همکاری و یاری کردند تشکر می شود و از خداوند متعال مسألت داریم که طبق آیه شریفه فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ (۳) به آنها اجر جزیل عنایت فرماید.

ناصرالدین کمره ای

ذوالقعدة ۱۴۰۲

شهریور ۱۳۶۱

ص: ۱۵

---

۱- (۱) فجر (۸۹): ۲۷-۳۰.

۲- (۲) الکافی: ۱۲۷/۳، باب أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَكْرَهُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ، حدیث ۲؛ التفسیر الصافی: ۳۲۸/۵، ذیل آیه ۲۷-۳۰ سوره فجر.

۳- (۳) بقره (۲): ۶۲.



بخش اول يك شب و روز عاشورا

اشاره

ص: ۱۷



«این روز به اعتبار جبهه های گوناگونش سه قسمت می شود.»

## یک شب و روز عاشورا

### روزی بس بزرگ! «عاشورا

«

روز عاشورا را سه قسمت می کنیم و بالطبع هم سه قسم بود:

۱ - (ثلث اول روز) قسمت اول: طرف صبح است که ظرف وقت را مبادلات سخن، و رد و بدل شدن آراء، و مذاکرات فیما بین، اشغال کرد، خطابه های خطبا و مدافعه های ناطقان که برای دفاع از عرض و شرف و جان و حرم و حرمت دودمان پیغمبر صلی الله علیه و آله، خود به پا ایستاده بودند، وقت را گرفت.

۲ - (جنگ و خون) قسم دوم: بعد از تصمیم به جنگ است که جنگ و نبرد اهل رزم، ثلث میان را گرفت تا اواخر آن، که آخر مردان رزم به خاک افتادند.

۳ - (تاراج و یغما) قسم سوم: آخر روز است که موقع طغیان اشرار است و جنون فتح دشمن را و او می دارد که با نهایت وقاحت دیوانه وش به تاراج پردازد.

و این موقع موقعی است که به گفته افلاطون عقل «پاسبان داخل آن نیمه علیا» به خواب رفته و قوای مهیب نیمه پست انسان، مانند حیوان وحشی هولناکی از



خواب برجسته و به سر دو پا ایستاده، خواب از چشمش پریده، چون در بیداری این قوای وحشی برای سیر کردن شوق های مخصوص خود فرصتی نصیبش نبوده، اینک که انسان به خواب رفته و آنها خواب را از دیده خود رانده اند؛ کمر بسته و جدّاً ایستاده اند که به سدّ اشتها و سیری اشواق خاص به خود پردازند. و اشواق این نیم پست را هم می دانید.

آن شهوات غیر ضروری است که قانون آن را جلوگیری می کرده، ظاهراً در هر انسانی اساساً یک قسمت اصلی از وجود شخص را این قسمت شهوات تشکیل می دهد، لیکن چیزی که هست در خردمندان کامل، عقل و قوّت ضابطه و رغبت های قسم افضل نفس و قانون با مساعدت ذهن و هوش از این شهوات، نفس را ضبط می کرده، تا به درجه ای که این شهوات غیر ضروری غیر قانونی، به کلی زائل می شده، یا اگر می مانده عدد اندکی، آن هم ضعیف و سست ولیکن در قسم دیگر از مردم که انضباط نفس آنها به این پایه نیست. این شهوات همیشه بسیار و نیرومند است. و این لذت های غیر قانونی عموماً (مثلاً تا پایه اسب تاختن بر بدن کشته و نظیر آن) در هنگام خواب رفتن انسان برانگیخته خواهد شد، چون صورت منکر آنها با هیچ درجه بیداری جور نمی آید، فقط ظرف مناسب برای انگیزش آنها خواب است که آن قسم عقلی ادب آموخته که در نفس حکم فرمائی می کند، خواب است و این قسم حیوانی وحشی، شکمش از آب و نان پر، از خواب برجسته و بالای دو پای ایستاده، محضاً برای درک این فرصت که به شوق های خود برسد و به ملاحظه آن، گویا خواب از چشمش به در برده. پس در این حال کاری که جرأت بر اقدام آن ننماید نیست، زیرا دستش باز و از هر گونه شعور و

استشعاری به حیا یا به تفکر هم خالی است. بنابراین از هیچ گونه اتصال نجس روگردان نیست و استنکاف ندارد، چادر مادر خود را به یغما می برد، بر مادر و بر هر انسان دیگر و حیوان دیگر لگد می زند و در ارتکاب رسواترین قتل تردیدی نمی کند، و برای غوطه وری در نجس ترین خوردنی ها اندیشه نمی کند.

مختصر کلام، آن که: حدّ و اندازه ای برای وقاحت و برای دیوانگی او نیست.

### صبح و عصر عاشورا – صبح نور و عصر جنون

عاشورا روز تلاش است که عقلای رشید ملت با کمی عده ایستاده اند برابر نیروی مغرور بنی امیه که حمله آورده، بلکه آخرین بدنامی و ننگ را به خود اختصاص دهد، این عصابه خردمند می کوشند که باشد عقل را نیرو دهند تا چیره بر جنون شود، می خواهند زیر بازوی عقل را بگیرند، بلکه برخیزد و در میان این لجتزار در نماند و از این صحرای سراب به جایی سردر آورد، لذا به نطق خود آخرین درجه حرارت و هدایت را می دهند.

و بالحقیقه: صبح عاشورا نقطه مقابل و به عکس عصر است، صبح آن از نورپاشی منطق شهدا به عقل بشریت و مدد دادن به عقل و خرد و به رأی عقل، هنگامه ای است دیدنی، و عصر از دیوانگی اراذل و جنون شهوات هنگامه ای است دیگر؛ ترشحات افکار و نطق های آن عقول ارجمند «جباران عقول» هنگامه صبح را پر از نسیم جانفزای صبحگاهان می کرد که می توانست جان به مرده بدهد.

ولی هنگامه عصر کشته هایی از شهدا افتاده که از به هوش آوردن دیوانگانی مأیوس شده و کنار کشیده، خاموش شده و آرمیده اند و آنها را به تیره بختی

دیوانگی خود واگذارده اند، فکر دیوانه خود آنها هم در آن عصر، جز تیره بختی و تاریکی که دیوانگان برای خود افزوده می کنند در کار، چیزی نیست، و در بین این صبح و عصر، هنگامه وسط، لبریز از زد و خورد است که بزرگ ترین مردان در میدان جنگند و در میان گرد و غبار تیره و تاریک در دم برق شمشیرند و فقط نور فلاح و رستگاری در جلوی دیدگان آنها روشنی می دهد و بس.

آری، نور شرف برق می زند. آنها لبخندی به روی شرافت و به رخ مجد زده، مجد و عظمت هم به رخ آنها می زند، مجد و عظمت با قیافه باز و لب خندان آنها را می نواخت. تنها افتخارات، پشتیان آنها بود که به همراه آنها یورش می آورد و فقط ناله دختران پیمبر صلی الله علیه و آله بزرگ روحانی جهان و دودمان پیغمبرشان، آنها را برمی انگیخت تا آخرین نفس خود را در انجام این وظیفه مقدسه به پایان رسانده و بعد آر میدند و در خوابگاه ابد خود خوابیدند.

واقعاً هر سه قسمت این روز هنگامه ای بوده هر کدام از دیگری مهم تر؛ ولی ما به قسم آخر نظری نداریم و آن را به جزء دیگر این کتاب حواله می دهیم و در قسم اول و دوم هم، تنها به آن جهت نظر داریم که صورت جمعی کار شهدا است و در این روز نامی که همه گرد همند و با یکدیگر همکارند، آنها را ببینیم و پایان روز را بنگریم که همه بعد از آن که با یک جهان مهر، با هم کوشیدند، پهلوی هم خوابیدند؛ لذا باید یک نظر جمعی به آنها افکند؛ زیرا بعلاوه از شهادت یکان یک که در تراجم آنها جدا جدا گذشت. صورت جمعی کار آنها ترجمه و تعبیر مخصوصی لازم دارد.

«عصر روز پیش (تاسوعا - نهم) دو لشکر از هم جدا شدند و به نام مهلت برای آخرین رأی، جنگ را تعطیل کردند. این طرف که مهلت گرفته، برای آخرین اقدام خود تردیدی ندارد، ولیکن مجبور بوده به نام شب، مهلت و تا رأی آخر خود را تصمیم بگیریم و بگوییم. لشکر را قانع کرده به تعطیل؛ تا برگشته و در انتظار است.»<sup>(۱)</sup>

لشکر کوفه هم به انتظار رأی نوبنی شب را به روز می آوردند و شاید میل بیشتر سران لشکر و انتظار بیشتر نفوس کوفه به این است که: حسین علیه السلام تسلیم شود که از خون او به کنار بوده، آلوده به قتل مهمانان بی گناه خود نباشند، مانند شبث بن ربعی و عزره بن قیس احمسی و قیس بن اشعث. و عدّه کمی از اشرار، خود را برای هر دو طرف قضیه آماده کرده بودند، مانند شمر بن ذی الجوشن و عمرو بن حجاج و نظرای آنان که پیش ابن زیاد، حسن خدمتی برای خود در هر دو قسمت می دیدند.

اگر حسین علیه السلام تسلیم شود (تا که ابن زیاد بخواهد ببخشد، ببخشد و بخواهد بکشد، بکشد) لابد ابن زیاد این سرفرازی را از آنها داشته و به مشورت و پیشنهاد شمر این تقاضا را برای خود خواهد دید، که شمر به او گفت: «تو اکنون زورمندی؛ اگر حسین علیه السلام را تسلیم بگیری و بعد ببخشی، عمرانه خود او و جمیع بنی هاشم را زیر منت خود داری و این نام پرافتخار را برای خود تهیه کرده ای و

ص: ۲۳

پیش یزید مأمور فعالی خواهی بود که بیش از مقصود و مراد او کار انجام می دهد، بلکه بیش از پیش که به پیشانی دشمن او داغ بندگی می نهی، که هیچگاه سر بلند نکند و این زیاد که به این افتخارات برسد. ناچار شمر را که این پیشنهاد را به یاد او آورده و به او آموخته، همیشه به یاد خواهد داشت و منظور خواهد کرد. و اگر نتوانستیم او را دست بسته تسلیم بگیریم. به کشتن او، یزید را بالخصوص و بنی امیه را عموماً از خیال دشمنی بی نهایت بزرگ، آسوده کرده ایم.»<sup>(۱)</sup>

دشمنی که سابقه خانوادگی او از بس بزرگ است، نام آنها را کوچک می کرده، دشمنی که سابقه چند سالی پیش از این، یعنی صفین را دارد که از آن تخت بنی امیه (شام) در معرض خطر بود، دشمنی که امروز به وسیله وجود او تمام بلاد در شورشند و از شورش عراق و نمونه های آن در این ایام مانند غوغای کوفه در نهضت مسلم، تمام ممالک اسلامی به شورش می افتاد.

و بالحقیقه: بنی امیه از وجود حسین علیه السلام در حجاز (مرکز نبوت، نقطه قبله توجه عموم. در عموم اوقات) و موقعیت بیت او و خصوصیت دودمان پیغمبر صلی الله علیه و آله در نظر مسلمین هراسناکند، او خود شمال<sup>(۲)</sup> و محبوب بیت ابوطالب است، نه تنها از وجود حسین علیه السلام بلکه از شبح و دورنمای خیال حسین علیه السلام یزید آرام نیست، بنی امیه برای شبح او در خواب، اگر خواب او را ببینند، هزار تعبیر می کنند.

ص: ۲۴

---

۱- (۱) العوالم: ۲۴۱؛ تاریخ الطبری: ۳۱۳/۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۵۵/۴.

۲- (۲) شمال: فریادرس، پشت و پناه.

آری، از چنین دشمن او را آسوده کردن، در نظر او همیشه خواهد بود و هر کس در این خدمت ابن زیادش را کمک کند دائماً منظور خواهد کرد، او ناچار انگشت آنها را خواهد طلا گرفت و به بازوی آنها بازوبند طلایی پرافتخاراتی خواهد بست، بلکه بالاتر از اینها تا رکاب آنها را پر از طلا و نقره خواهد کرد.

معلوم است: آن نغمه ای که در پیش عمر سعد خواندند که: «إملاً- رکابی فضه و ذهباً»<sup>(۱)</sup> در این شب ها خواب آن را می دیده و شعر آن را می پخته اند، چنان به این فکر خام سرخوش بودند که با آن که از ابن سعد نتیجه نگرفتند، نزد ابن زیاد آن را تکرار کردند، عمر سعد هم گفته بود که: «نزد ابن زیاد آن را نخوانند، ولی آنها قانع نبودند که عمر سعد موقعیت خدمت آنها را مانند ابن زیاد می فهمد و منظور می دارد. و بعد که ابن زیاد هم محلی نگذاشت، نزد خود یزید آن را تکرار کردند به امید آن که از خواب خود تعبیر بگیرند، خواندند و یزید هم رندی کرد و تودهنی به آنها زد.»<sup>(۲)</sup>

برای مصلحت خود لازم می دانست که خدمتگزاری آنها را برای خود تحویل بگیرد، که بعدها از زیر بار منت آنها هرگز نتواند بیرون بیاید و نتواند آنها را سیر کند، چه ضرورتی که آنها را رو دهد، اکنون که از شبح دشمن آسوده شد، این چنین یاوران بی حیا را چه می خواهد، آن روزها که معاویه به خدمتگزاران نقد می پرداخت، دشمن در حساب بود، ضعیف کردن او لازم بود و کشاندن خلق

ص: ۲۵

---

۱- (۱) الامالی، شیخ صدوق ۱۶۳، مجلس ۳۰؛ تاریخ الطبری: ۲۹۳/۴.

۲- (۲) ینابیع الموده: ۹۲/۳؛ العوالم: ۴۲۸.

از دور او نیاز به نقد داشت. و امروز که به گمان دشمن از میان برداشته شده و به رنجش این خدمتگزاران تازه، او زنده نمی شود و دیگر برای همیشه از نهضت او ایمن شده، چرا این کمک را کمک حساب کند، و این خدمت را بپذیرد، و تحویل بگیرد.

او این نقدها را که معاویه جلوی خلق می پاشید اکنون لازم دارد که برای گرمی بزم خود نگه دارد، یزید هم در آخر خواب آنها را بد تعبیر کرد و بالاخره خواب آنها مانند خواب (ملانصرالدین) نصف تعبیر داشت.

باری، به هر حال این دسته هم شب را به انتظار صبح اند و از پیشامد هر چه باشد شادمانند، شتاب دارند که زود خود را به میدان برسانند و نتیجه فکر دیشب را بفهمند، چه بر هر تقدیری، یک گونه تکلیف دارند که برای بهره برداری از رضایت ابن زیاد آن را دنبال کنند و پست تر از این دو دسته، شاید ارذلی بودند که تنها از غارت و یغما می توانستند بهره گیری کنند. و لذا مایل به تسلیم شدن حسین علیه السلام زنده نبودند، مانند مالک بن نسر کندی بدی، صالح بن وهب مزنی، سنان بن انس، چون گرگ ماده در تابستان که در بیابان هلhel کنان از این مهور(۱) به مهور دیگر می دوند که (کرش)(۲) میان خالی خود را پر کنند و انبان خود را برای گرسنگی های قحطی رستگی خود، انباشته کنند.

«همراه خود انبان دوخته برداشته بودند که از غارت و یغمای این جنگ،

ص: ۲۶

---

۱- (۱) مهور: صحرا، چراگاه، مکان رویش گیاهان.

۲- (۲) کرش: شکم، شکمبه حیوانات.

عرقچین یک کشته یا عمامه یک نفر به خون آغشته را برابند»<sup>(۱)</sup>.

این دسته، اگر چه کمتر بودند، ولی به هر حال چه کم و چه زیاد بودند، انتظار صبح را هم می کشیدند و صبح بعد از فرمان، شتاب داشتند که به میان میدان بیایند و ناظر گفتگوی فی مابین شوند و تکلیف خود را بفهمند.

بنابراین، همه اصناف لشکر و صنایع کوفه ناظر و منتظر صبحند که ببینند رأی و تصمیم آخرین چه خواهد بود؟

آری، عده اندکی، بر بی قانونی لشکر اعتراض دارند، که از سه شرط حسین علیه السلام به خیال خود هیچ یک را نپذیرفته و از او تقاضای تسلیم خود را کرده اند. بر این عده اندک و خاطر آنها، این تحمیل بی جا سنگین افتاده، این عده در باطن امر، شیعیان حقند که از باب مدارای با دشمن آمده اند، به گمان آنها امامشان الجاء دارد که بالاخره با بنی امیه کنار بیاید و بیعت کند، خصوصاً که سابقه صلح حضرت مجتبی علیه السلام را در یاد دارند و چشم و گوش اینها تماماً متوجه شروط و معاهده ها بود.

و برای خود در اغماض و گذشت امام علیه السلام از حق خود عذری قائل بودند. سستی خود را علت چشم پوشی امام علیه السلام نمی دانستند، محرز دانسته بودند که ضرورت وقت است که امام علیه السلام را به صلح با دشمن مجبور نموده و می نماید، نه تخاذل و دست تنهایی، این طبقه بعد از ردّ شروط صلح و تقاضای نوین (یعنی تسلیم به ابن زیاد لجوج) می دانستند، این حدّ مسالمت از امام علیه السلام مقدور نیست، و

ص: ۲۷

---

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۱۱۰/۲؛ موسوعه شهاده المعصومین: ۲۸۷/۲.



این ذلت را امام آنها، اگر بپذیرد از بی کسی پذیرفته و بالضروره هم نخواهد پذیرفت، و بالاخره جنگ خواهد رخ داد.

در این فرصت یک شبه آنها حساب خود را کرده، پاره ای از اینها: محاکمه قضیه را فوری کرده، خطر را دریافته و تکلیف خود را همان دانستند که شبانه اسلحه خود را جمع کنند و خود را به امام برسانند، که مبادا فردا روز، نوبت این کار به آنها نرسد، در حکم و قضا فیصل داده و بیرون آمدند و با هر مخمصه که بود خود را به امام علیه السلام رساندند، و پاره دیگر: مانند حرّ، در حیص و بیص (۱) این گرفتاری و این اندیشه بودند، ولی احتمال هم می دادند که فردا حسین علیه السلام رأی تازه ای پیشنهاد کند که راه حلّ صحیحی به دست بیاید و البته بی قراری در فکر همه، جا گرفته و برای فردا و شنیدن تصمیم آخر حسین علیه السلام، همه بی تابند.

هنگامه طلوع صبح عاشورا که اشعه آفتاب در دل هوا هیجان و لرزشی انداخت، این لرزش نسیم و تابش نور تازه، و تازه بیداری خفتگان، و غوغای سرهایی که شب گذشته را با غوغایی به سر برده به تهییج ضمیمه شد، هر سری که دیدگان او منتظر است امروز تازه ای را ببیند سر بلند کرده، به جانب مهمان تازه وارد از حجاز سر می کشد و می خواهد به گوش خود از سروران امروز و سران عصر بشنود که چه خواهند گفت؟ و چه پیشنهادی می کنند؟ و طرز اقدام آنها چسان خواهد بود؟ پیش می دود چسان باید رأی آنها را به دست آورد؟

همه دسته ها بی تابند که بعد از دسته بندی شتابان جلو بدوند و ایستگاهی را

ص: ۲۸

---

۱- (۱) حیص و بیص: گیر و دار سختی، تنگی و گرفتاری.

مخصوص خود سازند که درست از کم و کیف قضایا اطلاع کافی پیدا کنند، فقط منتظر امر و فرمان فرماندهان خود هستند، صنادید کوفه (هر چند عده این طبقه کم بود) توقع و آرزوی تسلیم حسین علیه السلام را دارند، که بلکه آلوده به خون او نشوند و حیرانند که رأی تازه و آخرین تصمیم چیست؟ مانند شبث ابن ربعی و ابن اشعث و امثال او و هر چه اینها فرضاً از جنگ، سرد باشند، طبقه امرای دیگر مانند شمر بن ذی الجوشن که به عقیده خود این میدان را گرم کرده و موقع حسن خدمت یافته اند، گمان می کنند باید به وسیله هیجان لشکر و گرمی بازار، آبرویی برای آینده تهیه کنند، شور می اندازند، و از پیش افتادن خود، لشکر را می شورانند؛ بالاخره آفتاب و نسیم صبح، هر دو لشکر را از جای جنبش داده روبروی هم پیش آورد، و در این موقع که دو لشکر روبرو شدند، گویا سران سپاه و صنادید عراق (کوفه) همگی دور عمر سعد و نزدیک پرچم او هستند، که برای مشورت و دست آوردن رأی حسین علیه السلام و دست آوردن وظیفه خود و امیر خود و سخن طرف مقابل نزدیک باشند، چون به حسب مذاکره ای که برای مهلت گرفتن (عباس، ابوالفضل علیه السلام) در آخرین ساعت دیروز کرده بود،<sup>(۱)</sup> تکلیف صلح و جنگ یک طرفی نیست، و بنابراین باید نزدیک هم باشند که در رد و بدل شدن سخنان، تکلیف به دست بیاید و بتوانند اگر نیاز شد مبادله آراء کنند و گرچه از ناحیه خود جز یک حکم بت قطعی را یعنی اطاعت رضایت بخش ابن زیاد، نمی دانند.

ولی به هر حال دسته بندی ها شده، تکلیف فرمانده و فرمانروایان معین شده و

ص: ۲۹

دسته ها از هم جدا شده، چه امرای زیر پرچم پسر سعد باشند یا نه، ترتیب فرماندهان و دسته ها از این قرار است:

فرمانده کل عمر بن سعد بن وقاص

ستون راست لشکر زیر فرمان عمرو بن حجاج زبیدی

ستون چپ لشکر زیر فرمان شمر بن ذی الجوشن

دسته های سوار زیر فرمان عزره بن قیس احمسی

دسته های پیاده زیر فرمان شیب بن ربیع(۱)

تنظیم امرا را در اینجا چنین ضبط کرده اند ولیکن در ترجمه حرّ گذشت که:

ربع مدینه زیر فرمان عبدالله بن زهیر بن سلیم ازدی

ربع مذحج و اسد زیر فرمان عبدالرحمن بن ابی سبره جعفی

ربع ربیع و کنده زیر فرمان قیس بن اشعث

ربع تمیم و همدان زیر فرمان حر بن یزید ریاحی(۲)

عمر سعد رایت یعنی بیرق خود را به مولای خود (درید) داد. این سپاه و همه این سران لشکر و باقی صنادید کوفه مانند (محمد بن عمیر بن عطارذ یزید بن رویم، و حجار بن ابجر) که در فرماندهی نام ندارند، در پیرامون خود عمر سعد هستند، فاصله اردوگاه تا جبهه جنگ معلوم نیست، ولی به هر حال اردوگاه و اردو در مغرب فرات و در مشرق حسین علیه السلام است و هنگام طلوع، تابش اشعه از

ص: ۳۰

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۲۱/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۱۴.

۲- (۲) تاریخ الطبری: ۳۲۱/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف: ۱۱۳-۱۱۴.

دشت پهناوری که شط و لشکر پرجنب و جوشی در طرف مشرق آن بایستد و اسلحه آهنینی که در تن مرد و مرکب برابر آفتاب آن باشد، یک صفحه درخشنده لرزنده ایجاد می کند، مانند دریای سیماب فرات که آینه گنبد آسمان است، چشم را خیره می کند و لشکر و نفرات آن را در نظر اردوی غربی بیشتر نمایش می دهد، به عکس اردوی غربی (حسین علیه السلام) در برابر نظر اینها یعنی لشکر کوفه، اشخاص و شیخ اشخاص عیناً نمایان است، آن هم با خیمه گاه محصور در حوزه حائر که در گودی است و در پشت آنها تل هایی هست که از مغرب زنجیره دارد تا شمال و جنوب، و تنها مشرق آنها باز است و سمت مشرق آنها نیز این لشکر بی شمار در پیش آمدن هستند.

اوضاع طبیعی با مهابت و بزرگ نمایی لشکر عمر سعد و خردنمائی سراپرده امام علیه السلام و پاسبانان آن مساعدت دارد.

حرکت لشکر سواره و پیاده آن به طرف جلو اینک سببی می شود برای لرزش و تموج آهن و اسلحه که صفحاتی برابر اشعه مانند آینه در کف دست مرتعش لرزان تشکیل داده، هیاهوی صدای پای مرد و مرکب که از دل این دریای مضطرب بلند می شود و طنین می اندازد. هم هوا را می لرزاند و هم فشار داده، زمین را می جنبانید پیداست که: زمین زیر سم ستوران، و پا کوبیدن مردان می لرزد و صدای مخصوصی می کند، لشکر با این وصف در تحت قیادت پیشروان خود پیش می آید، و برای اخضاع دشمن خیالی خود (حسین علیه السلام و همراهانش) خود و مهابت خود را افزون نمایش می دهد، چه حسین علیه السلام بخواهد تسلیم شود و چه بخواهد به جنگ پردازد، سران لشکر، خصوص ننجیب ها گمان می برند که

اگر زمینه، زمینه تسلیم هم باشد باید از بالیدن و به خود باد کردن و صدا را درشت کردن، چشم ترسی به طرف مقابل داده، او را مرعوب کند.

و حقا، اگر آن نجیب‌ها یعنی شهدا از جان گذشتگی را در درجه اول بر خود حتمی نکرده بودند، ممکن بود مرعوب شوند و شاید در مزاج پاره‌ای هم این لشکرکشی تأثیری داشته، و به هر حال در حال و خیال کبوتران حرم که سنگی متوجه بال آنهاست، البته تأثیر داشته است.

در حال جوجه‌های بی بال و پر که در فصل سرما دچار سرمای اول صبح می‌شوند نظری کرده‌اید؟

باری از آن طرف هم میزبانان حسین علیه السلام شهدای آینده، با نشاط مخصوصی از جا برخاسته، همه شادمانند که به اطمینان، امروز شخصیت خود را فهمیده و بیشتر می‌فهمند.

برادران! من احساس می‌کنم غصه انسان و اندیشه آدم از اینجا است که شخصیت خود را حتی نزد خود نفهمیده باشد؛ یعنی نفهمیده باشد که اگر کوه کوه لشکر و آهن به سرش ببارد اراده فناپذیر خود را از دست می‌دهد یا نمی‌دهد.

ولی اینکه که با رنج یک روز فقط یا نصف روز، بر خودش مدلل می‌شود که شخصیت او و رأی و استقلال اراده او به پایه اراده انبیاء است البته شادمان است، معاینه می‌کند که ایمان میان پیراهن او، از مصادر خارجی استقلال دارد، با دست شستن و دل بر گرفتن از مطامع و مرغبات دیگر، باز دین را برای روز واپسین دارد، همان طور که در جلوی نظر خلق، دین داشت؛ اکنون در خلوت و

به تنهایی هم دارد، یعنی امروز عید اعظم رجال را برای خود خواهد دید، و لیاقت برابری با صد چندان برابر خود را در خود معاینه کرده و شایستگی خود را برتر و بیشتر از تودهٔ یک شهر و یک امت خواهد فهمید، و سخن خود را خواهد دید که در میدان و عرصهٔ وجود از کثرت دشمن، ضعف نگرفته و تنها از روح خود اوست و از دست تنهایی و وحدت فراموش نشده، دنیا هم مجبور است او را چنان که هست بشناسد و خواهد شناخت، خدای سبحان و جمعیت خدائیان هم، هر سخن و رأی و عمل و عرفان را که با تجرید از تشویقات و تنهایی از همدستان، در انسان ثابت ببینند، آن را از خود انسان می دانند، و مقبولیت نزد خدا همین است، به هر ترازویی که خدا در کار گذاشته و بگذارد یا دانشمندان بشر یا تاریخ نگاران آینده بگذارند، اینها وزن خود را دارند. چون معلوم شد که هر چه دارند از خود دارند.

بنابراین شهدا، امروز که سر از بستر بلند می کنند یا از میان خیمه ها سر بر می کشند و بیرون می آورند، می بینند که تنها سر آنها سروری را شاید، از خود خشنودند که توانستند چنین روزی را برای خود و خود را در چنین روزی ببینند.

بدانید که: الحق دور است از آرزوهای انسان، بلکه خوارترین انسان، آرمان و آرزویش این نیست که شیرینی بخورد، بلکه آرزوی انسان این است که کار پسندیده ای کرده باشد، کار شرافتمندانهٔ پسندیده ای خدا و خلق از او ببینند، حتی آن مردمان جلف که خود را به قیمت ارزان می فروشند، در موقع رقابت قسم می خورند (به شرفم).

شما به هر آدمی که بد گمانید و آن را بی ذکاوت و گول می شمارید، درست

توجه کنید و عمداً او را در نظر بگیرید و راه هایی از مکرمت و بزرگ منشی مناسب و فراخور او به او آموخته، و در مد نظر او بگذارید، خواهید دید که پیراهن او از آتش حماسه پر و برافروخته می شود.

این شهیدانند که به این کار شرافتمندانه امروز خود، یک دنیا حسنات به چنگ آورده اند؛ می بینند بهترین کار پسند خاطر آنها در عمر همین کار است، می بینند. هر انسان زیبامنش بیش از این، کاری برای شرف و خشنودی خلق و خالق نکرده که یا کتابی و علمی و اکتشافی به نام آن است، یا فتح قلعه یا ده و شهر یا جلگه ای، یا رشادت میدانی یا ضیافت و مضافت خانه ای یا پذیرایی از خاندان های بزرگی یا دستگیری در وقت درماندگی از بزرگی، مثلاً آن وقتی که حسین علیه السلام زاده پیغمبرشان در میان قوم و قبیله اش در خانه خودش محترم و در کمال اقتدار بود، شما ببینید آیا زهیر می توانست به دستگیری او بنزد، فقط این میدان که میزبانان کوفه روبرگردانده و پنهان شده اند، زمانه و اوضاع به او مهلت داده که بگوید: «با هزار کشته شدن مرا آرزو است اگر بتوانم مرگ را از تو و قتل را از جوانانت بگردانم، من آرزومندم که کاش ممکن بود نگذارم یک سر مو از جوانان تو کم شود، اگر چه با هزاران مرگ برابر و روبرو شوم.»<sup>(۱)</sup>

این نشاط آیا کافی نیست که امروز به صد زبان به دفاع پردازد، گاهی نهیب بزند، گاهی به آرامی بگوید، گاهی به زبان نصیحت و غمخواری، گاهی به تهدید.

«مثلاً بریر، بجا می بیند که از پیراهن خود بیرون بیاید و پیش بدود و به نطق

ص: ۳۴

---

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۹۲/۲؛ تاریخ الطبری: ۳۱۸/۴؛ اعیان الشیعه: ۶۰۱/۱.

و زبان و دم شمشیر و دعا، از عمر خود بهره برداری کند و در نگهداری بضاعت های بیت نبوت صلی الله علیه و آله خود را فزون تر از همه ببیند.»(۱)

منظورم از این بیانات تشریح نفسیت و خیالات عدّه کم شهدا است و مطالعه عمیقی در منویات و تراوشات ضمیر پناهندگان حسین علیه السلام است که تا اندازه ای تصور شود آنها با چه قیافه این ساعت می خواهند برابر این لشکر بیایند.

خطرات موقع، به طور یقین، آنها را از آرزوی زن و فرزند و آمال و جان و اندیشه زحمت بیرون آورده. از حوادث بزرگ مانند زلزله های سخت و غوغای عموم مستبعد نیست که فراموشی از ماسوا بیاورد و هم و غمی در دل انسان نگذارد، و حالت سابقه را فوراً تغییر دهد، با آن که حفظ حالت سابقه و حُبّ ذات را، کم حادثه ای می تواند تکان دهد، ولی جلالت حادثه در نظر شهدا بیش از اینها است، از زلزله و طوفان و ستاره دنباله دار و غوغای عام و شورش و ثوره توده، مؤثرتر است. اندیشه های دیگر را از دل آنها برده و تنها همی که در نظر آنهاست تطیب خاطر مهمان عزیز و پناهنده جلیل آنهاست، گرچه پناهندگی در اینجا گفتن روا نیست، سالار شهدا تنها و یکه به این اقدام رشید و جنگ شدید قیام خواهد کرد، دیشب که شب تصمیم بود و در اول شب به یاران اذن رفتن داد، معلوم کرد که: او در اقدام تکیه به کسی ندارد حتی بودن هفتاد و دو تن و ماندن و رفتن آنها تغییری در عزیمت او نمی دهد، اگر بمانند آنان به او ضمیمه شده اند،

ص: ۳۵



نه آن که وی در میان آنان و متکی به آنان است، نی نی! شب تصمیم، از یاران تراکم احساسات بود، همگی جان ها به دست گرفته شرکت در همکاری و افتخار دفاع را خواستار بودند، دور او را آنی فارغ نگذاشتند و امروز پیرامون او را گرفته او را در میان داشتند، ولی با این وصف او وحید بوده و به مقصد خود، خود قیام داشت، او در میان شهیدان بود و نبود؛ یاران با او بودند و نبودند، او همان بود که در میان انوار سخنش تابان بود و دیشب می گفت:

خدا به من اینقدر کرامت مبذول داشته که با جانفشانی هم از عهده شکرش بر نمی آیم، از تاج نبوت گرفته که ما را با آن گرامی داشته؛ و علم قرآن که قانون سنن و نوامیس ابد است که به ما تعلیم کرده؛ و فهم رموز دین و آیین که به ما داده تا دل دانا و چشم بینا و گوش شنوا که برای ما قرار داده؛ هر یک دولتی است بی پایان و به ارزش جان، هر کدام جداگانه از ادای شکرش ما را سربه زیر داشته تا چه رسد به مجموع، مرا همین الطاف بی چون او بس که برای ادای وظیفه در این میدان بمانم و با شکرگزاری جان بدهم، یاران من بروند، از آنها دلتنگی ندارم و این سخن را از روی دلتنگی و اعتراض یا تعرض نمی گویم.»

«حاشا! من بهتر از آنها سراغ ندارم و به حفظ جان آنها سخت علاقه دارم، ولی چون من گمان می کنم روز بدی ما از این دشمنان خواهیم داشت، پس شما ای یاران! با خویش و تبارم دست همدیگر را بگیرید و بروید و از آن پس در شهرهای این بلاد سوادتان و سایر شهرهاتان پراکنده شوید و باشید تا خدا گشایش بدهد، من می مانم و این مردم؛ زیرا این مردم مرا می طلبند، مرا که بیابند در

این منطق یگانه ماست که به گوش هر کسی برسد او را عظمت می آموزد و آنی و آنیتی به او می دهد، به هر مردمی بر بخورد او را در برابر حوادث، تهمت‌نی روین تن می کند. این رجال که در پرتو این سخن بودند هر کدام خود یک تن از فضایی اسلام و مردان اولین بودند؛ ولی از این سخن معیار سنجش مرد عظمت را دیدند، مرد دولت بعد از شنیدن این سخن دوست می دارد که خود را به روز پرهیاهویی برساند و در وسط میدان پرغوغایی بایستد و ارزش خود را معلوم کند و از زد و بند قضایا قوه استقلال خود و قوت فکر و ایمان خود را عملی کند، این سخن پرطیف از دیدن ستاره دنباله دار و زلزله و طوفان و غوغای عام و شورش توده در ایجاد طوفان دست کمی ندارد، حقاً برخورد به رجال عظمت و عظمای رجال، یکی از مفصل‌های بزرگ تحریک است.

این یاران از فصل اول این شب، چنین چیزهایی به خاطر دارند، از آن فصل که بیرون آمدند، اگر آهن بودند فولاد شدند، اگر یک تن بودند جهانی شدند، وحیدشان سخن چنان می گوید که: گویی همه جهان به همراه اوست و گذشته از سخن خودش سخنانی از انجمن یاران پرتاب شده و از شش سو در جواب فرو می ریخت، همگی تأکید این سخن می کرد، شما برای این که افکار بزرگ شهدا را بنگرید؛ متن شب تصمیم را با تمام فصول برجسته اش بنگرید، خاصه قضیه انجمن یاران به دور سالار شهیدان و سخنان زیبای تاریخی ایشان را.

ص: ۳۷

الحق آن شب شبی بود پرنور نه دیجور، نور آن شب برای عمر دهر، تیرگی های شب های دیجور را مرتفع می کند.

طبری و ارشاد گویند: (۱) «امام از آن پس یعنی پس از برگردان لشکر دشمن در

ص: ۳۸

۱- (۱) الطبری - قال ابومخنف و حدثني عبدالله بن عاصم الفايشي عن الضحاک بن عبدالله المشرقي بطن من همدان - ان الحسين بن علي عليه السلام جمع اصحابه. «قال ابومخنف: و حدثني ايضاً الحارث بن حصيره عن عبدالله بن شريك العامري عن علي بن الحسين عليه السلام قالوا: جمع الحسين اصحابه بعد ما رجع عمر بن سعد و ذلك عند قرب المساء، قال علي ابن الحسين عليه السلام: فدنوت منه لأسمع و أنا مريض. فسمعت ابي و هو يقول لاصحابه: أثنى على الله احسن الثناء و أحمده على السراء و الضراء، اللهم انى احمدك على ان اكرمتنا بالنبوه و علمتنا القرآن و فقهتنا فى الدين و جعلت لنا اسماعاً و ابصاراً و افئده و لم تجعلنا من المشركين - د - فاجعلنا من الشاكرين، اما بعد - فانى لا اعلم اصحاباً اوفى - اولى - و لا خيراً من اصحابى و لا اهل بيت ابرّ و لا اوصل من اهل بيتى، فجزاكم الله عتياً جميعاً خيراً، الا! و اثنى اظنّ يومنا من هولاء الاعداء غدا - الا! و اثنى اظنّ يوماً لنا من هولاء الاعداء غدا - و اثنى قد رأيت لكم - د - الا و اثنى قد اذنت لكم - فانطلقوا جميعاً فى حلّ ليس عليكم - متى - ذمام - هذا الليل - د - اللّيل. قد غشيتكم فاتخذوه جملاً.» «تاريخ الطبرى: ۳۱۷/۴؛ مقتل الحسين عليه السلام، ابومخنف: ۱۰۷؛ الإرشاد، شيخ مفيد: ۹۲/۲» «قال ابومخنف: حدّثنا ضحّاک: قال قدمت و مالک بن النضر الارحبي على الحسين عليه السلام... فى المثل اتّخذ اللّيل جملاً - اى سرى كلّه - قاموس. الى قوله: فاقمت معه فلمّا كان اللّيل. قال: هذا اللّيل قد غشيتكم فاتخذوه جملاً ثمّ ليأخذ كلّ رجل منكم بيد رجل من اهل بيتى ثمّ تفرّقوا فى سوادكم و مدائنكم حتّى يفرّج الله فانّ



عصر نهم و خواباندن غوغای عام و مهلت گرفتن، یاران خود را پیش از پیش آمدن شام جمع آوری کرد؛ یعنی احضارشان فرمود. معلوم است هر کدام سراپا دیده و

ص: ۴۰

گوشند که در این موقف، هر پیشامد تازه ای باشد بیابند، خاصه آن که: شدت فشار دشمن را در آن شامگاه دیدند، علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمود: من با آن که مریض بودم، برای این که آنچه پدرم در آن انجمن به یاران می گوید بشنوم، نزدیک به پدر و به انجمن سخن شدم، یعنی با بستر بیماری!

بنگرید: اهمیت قضیه چه بوده، بیمار بستری را تکان می دهد تا چه رسد به مردان والاهمت، سخن از تصمیم است، البته مهم است آن هم تصمیم یک تن والا در نازک ترین مفصل تاریخی عمر در حضور گواه فراوان.

شنیدم پدرم برای اصحاب می فرمود: بر خدا ثنا می خوانم به بهترین ثناها و او را ستایش می کنم بر بهترین خوشی ها و سخت ترین ناخوشی ها، بارخدا یا! تو را حمد می کنم بر این که ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما تعلیم دادی و ما را به رموز آیین آگاه کردی و برای ما گوش های شنوا و چشم های بینا و دل های دانا قرار دادی، ما را از شکرگزاران قرار بده.

اما بعد: پیش از همه چیز می گویم: من یارانی را شایسته تر یا باوفاتر و گزیده تر از یاران خود نمی دانم و خاندانی را از خویش و تبار خودم خدمتگزارتر و پیوندجوتر و برازنده تر نمی شناسم، بنابراین خدا شما را از طرف من جزای نیکو دهد.

هان! من گمان می کنم روز ما فردا از این دشمنان فرار رسیده - یا - من گمان می کنم از این دشمنان روزی برای ماست، هان! و من برای شما معتقد شده ام - یا - من شما را اذن دادم، راهتان باز باشد، تمام بروید از پیمان آسوده و به حل باشید، ذمه پیمانی به عهده شما نسبت به من نباشد و نیست، این شب است تاریکی آن

شما را فرا گرفته، آن را مرکب راهور خود کنید، از پشت و گرده آن کار بکشید یعنی شب را به تمام بروید.

و ابومخنف طبری، از طریق ضحاک بن قیس مشرقی بر آن افزوده که فرمود: «و نیز هر مردی از شما دست مردی را از اهل بیت من را بگیرد و در این بلاد سوادتان و شهرهاتان متفرق شوید تا خدا فرج دهد؛ زیرا این مردم فقط مرا طلب می کنند و اگر مرا بیابند - یا - مرا از میان بردارند، کاری به تعقیب دیگری ندارند.»<sup>(۱)</sup>

الله اکبر بر پایه این استقلال و اراده و عظمت نفسی کرسی و عرشی برای حسین علیه السلام، فضیلت از عظمت و مجد زده شد که تا هنوز شهیدی از سران شهدا در حدود آن یا قریب به آن تختی نروده. جز هفتاد و دو تن سران شهدا که این شب پیرامون اویند، کس شایسته نبود به تقدیر و قدرشناسی برابر او برخیزد، آنان چون خود از سران عالم رجولیت بودند، توانستند برابر این عظمت، استقامت و مقاومت فداکارانه، خود را با حرارت و متانت نمایان کنند که از تو هر چه بود عظمت. از ما هر چه خواهد بود ادب، سرها چنان پرشور شد که تسکین آن موقتاً به همان ابرازات صادقانه ای بود که اینک می کردند، به انتظار آن که بقیه را چنان که بایست و شایست فردا به حسب لیاقت بی نظیر خود و برازندگی فوق العاده خویشتن عملاً بگویند: گویندگانشان هر یک ابرازات صادقانه ای کرد که حرارت افزود از حرارت آن یک، دیگران

ص: ۴۲

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۱۷/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۰۷.

و خویشتن و از حرارت دیگران او و مجموع، مانند محل تابش اشعه مجتمع در کانون عدسه محترق می بود، برادران و پسران، پسران برادرها و پسران عبدالله جعفر همگی سخنی را که عباس بن علی علیه السلام فرمود، گفتند. مسلم بن عوسجه جداگانه، سعید بن عبدالله حنفی به جای خود، زهیر به نوبه خود پاسخ گفتند. بعد جماعت اصحاب همگی سخن را یکرو و یکنواخت گفتند. و آن انجمن به این حرارت منقضی شده و جا خالی کرده، میدان را بروز داد. هر کس شب را چنین بروز آرد، روز پرافتخاری چنان را به یادگار می گذارد.

### اشعه دیگران یا پاسخ سخنوران

همه را سخن از مقاومت است

«برادرها و پسرهای او و پسران برادر و پسران عبدالله جعفر گفتند:

برای چه؟ این کار را بکنیم برای آن که بعد از تو باقی بمانیم، خدا آن روز را هرگز به ما ننماید.

عباس علیه السلام در این گفتار به آنان پیشوایی نموده ابتدا کرد، سپس این دسته عزیزان به تبع او این روش را تعقیب نموده، به گفته او یا نظیر آن تکلم کردند.

امام علیه السلام پس از آن فرمود: ای بنی عقیل! کفایت می کند برای شما کشته دادن مسلم، پس شما بروید، من به شما اذن دادم.

آنان گفتند: سبحان الله! مردم بنا بر این به ما چه می گویند؟ می گویند. یا بگوئیم ما سر و سالار خود و بزرگ خود و پسر عموهای خود را که گزیده ترین پسر عموهایند وا گذاشتیم، با آنان تیری نینداختیم، با آنان سرنیزه ای به کار نبردیم، به



همراه آنها شمشیری نزدیم و نمی دانیم هم چه ساختند؟ نه، به خدا قسم! این کار نامطوبوع را نمی کنیم؛ بلکه در برابر، نفوس خود و اموال خود و خاندان خود را فدای تو می کنیم و به همراه تو قتال می کنیم تا آنچه به سر تو می آید به سر ما هم بیاید. زشت کند خدا زندگانی بعد از تو را!

مردان خاندان عقیل که این سخن را گفتند. پرده ای از زندگانی بعد از صاحب و سالار را نمایاندند که بسی زشت می نمود. دو پسر مسلم: عبدالله و محمد، و دو برادر مسلم: عبدالرحمن و جعفر، و کوچک های آنان (پسر برادر مسلم محمد بن ابی سعید بن عقیل) پرده های دیگر زندگانی را به نمایش دیدند.<sup>(۱)</sup>

ابومخنف طبری از ضحاک بن قیس بازگو کرده که: «از آن پس مسلم بن عوسجه برپا ایستاده رو به حسین علیه السلام کرد گفت: آیا ما پیرامون تو را رها می کنیم؟ در این وقت که این دشمن چیره چنان به تو احاطه کرده، با آن که عذری نزد خدا از ادای حق تو فراهم نساخته ایم، نه به خدا تا در سینه دشمن این نیزه ام را سخت نشکنم و به شمشیرم تا ریز ریز شود، بر سر و مغز دشمن نزنم، مفارقت از تو نمی کنیم و اگر به همراهم اسلحه ای نباشد که با آن نبرد کنم برای دفاع از تو به سنگشان می زنم و از تو جدا نمی شوم تا با تو بمیرم.

سپس سعید بن عبدالله حنفی به پا خاست و گفت: به ذات خدا سوگند! واگذار نمی کنیم تا خدا بداند و ببیند که ما احترام پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله را در غیاب او درباره تو حفظ کرده ایم، به خدا قسم! اگر بدانم که خویشتم کشته

ص: ۴۴

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۱۷/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف: ۱۰۹؛ روضه الواعظین: ۱۸۳.

می شوم و از آن پس زنده شده و بعد از آن زنده زنده سوخته می شوم و خاکسترم به باد داده می شود، این کار را هفتاد مرتبه به سرم بیاورند که از تو جدا شوم، من از تو جدا نخواهم شد؛ تا مگر مرگ بین ما جدایی بیندازد، آن هم من پیش از تو و در جلو روی تو مرگم را دیدار خواهم کرد، پس این کار را چرا الحال نکنم با این که جز یک کشته شدن بیش نیست و اینک این آن ارجمندی و سربلندی است که هرگز پایان ندارند.

این ناطق عزّ و کرامت فداکاری را نمایان کرد که دولتی است حاضر و بر در، و زهیر بن قین بن قیس گفت: به خدا قسم! بسی آرزو است که من کشته می شدم، سپس از خاک برمی خاستم، سپس کشته می شدم تا هزار کشته شدن اینچنین کشته می شدم و این وسیله می شد که خدا کشته شدن را از جان تو و جان این جوانمردان اهل بیت دفع می کرد.»<sup>(۱)</sup>

این گوینده تا حشر و نشر را در پای مقصد و در جنب مقصد آسان کرد.

### آخرین سخن اجتماعی

جماعت اصحاب همه به سخن آمده به گفته هایی شبیه به هم، همه در یک راه و یک رو تکلم کردند و گفتند: «به خدا! از تو جدا نمی شویم، بلکه به عکس، جان های ما تو را قربان. با گلوگاه ها و پیشانی ها و دست ها تو را از خطر حفظ می کنیم، ما همین که کشته شدیم آن وقت وفادار بوده ایم و آنچه به عهده داشته ایم انجام داده ایم.

ص: ۴۵

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۱۸/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۰۹-۱۱۰.

ای رهگذر! از ما به محمدی های همکیش ما بگو: «فاذا نحن قتلنا کنا و فینا و قضینا ما علینا - آوخ، از این کلمه عجیب! همین که ما کشته شدیم وفادار بوده ایم و آنچه به عهده داشتیم انجام داده ایم.

امام علیه السلام آنها را به جزای خیر دعا کرد و منصرف شده به منزل خود برگشت.»<sup>(۱)</sup>

این سخنان به اهل انجمن در انجمن چه می کند؟ با سری پرشور از آن مجلس پراکنده شده و شب را افتتاح کردند، روز پیش را با غوغا گذرانده و با محاصره دشمن و مهلت خواستن خاتمه داده بودند؛ قطعات شب پیاپی هر کدام جداگانه شور می افزود و هیجان و تهییج به مقاومت می کرد.

«امام از آن پس از همه کناره کرده به خیمه اسلحه رفت و به همراهی غلام سیاه به اصلاح اسلحه پرداخت. در آنجا قضیه جگرخراشی از بی تابی اهل حرم یعنی خواهرش زینب علیها السلام دامنگیرش شد، امام علیه السلام بعد از اسکات آن قضیه و تسلیمت به زینب و تسکین فور و جوش اهل حرمسرا برگشت و از خیمه های حرمسرا بیرون شد و نزد اصحاب رفت و به تغییر خیمه ها مشغول شد. حسین علیه السلام غوغای حرم را به همت عزیمت بنشانند و آن منظره های جگرخراش نتوانست عزیمت آهین او را بازدارد، اصحاب هم از همت و عزیمت برای خود

ص: ۴۶

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۱۸/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۱۰؛ اعیان الشیعه: ۶۰۱/۱.

فکر شب از یک یک این منشأها برمی انگیزد، گرچه خود از مکرمات گریبان پر داشتند؛ ولی این کرامت تاجی شد بر سر سایر مکرمتهایشان تا ابد متألؤ و درخشان و خودشان نیک درمی یافتند که در آینده چه درجه مکرمتی را واجدند.

تلک المکارم لا قعبان من لبن شیبا بماء فعادا بعد ابوالا

لله درهم من عصبه خرجوا ما ان تری لهم فی الناس امثالاً(۲)

سید طاوسی گوید: (۲) «به محمد بن بشیر حضرمی در این حال گفته شد که

ص: ۴۷

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۱۹/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف: ۱۱۱-۱۱۲.

۲- (۲) تاریخ الطبری: ۵۶۴/۱-۵۶۵؛ السیره النبویه، ابن کثیر: ۴۶/۱.

۳- (۳) فی مقاتل الطالبین و غیرهما - ان رجلا جاء حتى دخل عسكر الحسين عليه السلام فجاء الى رجل من اصحابه، فقال له: ان خبر ابنك فلان وافى، ان الديلم اسروه فتنصرف معى حتى نسعى فى فدائه، فقال: حتى اصنع ماذا؟ عند الله احتسبه و نفسى. فقال له الحسين، انصرف و انت فى حل من بيعتى و انا اعطيك فداء ابنك. فقال: هيهات، ان افارقك اكلتنى السباع حياً إن فارقتك حياً و اخذ لك مع قله الاعوان ثم اسئل عنك الركبان لا يكن والله هذا ابداً و لا افارقك رجوع شود. «مقاتل الطالبین:

پسرت، عمر بن بشیر در سرحد ری اسیر شده (این شخص ظاهراً بشیر بن عمرو حضرمی است). پیکی شبانه وارد لشکر حسین علیه السلام شد و نزد او آمد و این پیغام را آورد، او گفت: نزد خدا او را و خویشتن را احتساب می کنم (من تا بوده ام پسر دوست بوده ام) دوست نمی داشتم که من در قید حیات باشم و او اسیر باشد؛ یعنی خوب شد که در پیشامد اسیری او، من دیری زنده نمی پایم.

حسین علیه السلام مقال او را شنید، به او فرمود: خدایت رحمت کند. تو از بیعت من آزادی، از عهد و پیمان گذشتم پس کاری کن که پسرت را از کند و بند اسیری رها کنی.

او گفت: درندگان مرا زنده زنده بخورند اگر از تو جدا شوم و تو را با قلت یاران بگذارم و بگذرم و از راهروان و راهگذران و شترسواران، خبر تو را بگیرم. این هرگز نخواهد شد یا ابا عبدالله!

امام فرمود: پس برای رهایی آن پسر اسیر، این جامه های بُرد را به پسرت محمد بده (این پسر همراهش بوده) که در فدیة برادرش کمکی از آنها بجوید تا از اسیری او را برآرد.

گوید: پس پنج پارچه جامه به او عطا کرد که قیمت آنها هزار دینار می شد. [\(۱\)](#)

از اینجا هویدا است که شهدا پیچ و خم شب را به انتظار می گذراندند که ببینند روز چه به سر محبوب معظّمشان می آید، از این درندگان صحرا باکی نداشتند، پایان عمر خود را حتم کرده بودند و فقط حساب

ص: ۴۸

---

۱- (۱) اللهوف: ۵۷؛ مثير الاحزان: ۳۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴/۱۸۲؛ اعیان الشیعه: ۶۰۱/۱.

احتساب را می کردند. همان جملهٔ اخیر که در پایان سخن اجتماعی واقع شد و به منزلهٔ امضانامه بود که در سطر پایین نوشته می شود، تاج سرشان گشت مانند چراغ برقی بین دو چشمانشان این قطعه می درخشید: ما همین که کشته شدیم وفادار بوده ایم و آنچه به ذمه داشتیم انجام داده ایم، یعنی سخن تا عملی نشود وعده است و امضا ندارد.

فصل دیگر شب رنهٔ شمشیر مقاومت است. نالهٔ زنان دامنگیرش شد:

امام علیه السلام شبانه در خزانهٔ اسلحه در کار اصلاح اسلحه بود و با تیغ سخنی از مقاومت داشت، نالهٔ دامنگیر خواهر، او را موقتاً از کار بازداشت، ولی با ارادهٔ توانا هم ناله را خاموش کرد و هم برگشت به تغییر وضع خیمه ها پرداخت و حریت و اجتهاد را به تأیید تصمیم خود گمارد.

طبری از ابومخنف از حارث بن کعب و ابوضحاک از علی بن حسین علیه السلام بازگو کرده گوید: (۱) «من در آن شامگاهی که پدرم فردای آن کشته شد نشسته

ص: ۴۹

---

۱- (۱) ابومخنف طبری: انی جالس فی تلك العشيه التي قتل أبي صبيحتها و عمتي زينب عندی تمرضنی اذ اعتزل ابی باصحابه فی خباء له و عنده حوی مولی ابی ذرالغفاری و هو يعالج سيفه و يصلحه و ابی يقول. يا ده ر اف لك من خلی ل كم لك بالاشراق و الاصيل من صاح ب و طالب قتی ل والده ر لایقن ع بالبدی ل و انم الام ر ال ی الجلیل و ك ل ح ی سالک سبیل ی قال: فاعادها مرتین او ثلاث حتی فهمتها فعرفت ما اراده و خنقتنی عبرتی، فرددت دمعی

بودم و عمه ام زینب علیها السلام نزد من و مشغول بیمارداری و پرستاری من بود، در این هنگام پدرم کناره جویی کرده به خیمه مخصوصی رفت، با اصحاب مشغول تعمیر اسلحه شدند و نزد او چون مولای ابوذر غفاری بود، او شمشیر امام را مرمت می کرد و اصلاح می نمود و پدرم می گفت: ای روزگار! تفو بر تو که ادعای دوستی

ص: ۵۰

می کنی، تو کوچک تر از آن هستی که با من دوست باشی، تو لیاقت جلب اطمینان را نداری، فریب مقتضیات و جلال فریبنده تو را نخواهم خورد و تبعیت از اراده و پیش آورد تو نکرده، رام و تسلیم تو نخواهم بود، با تمام شوکتی که دارا هستی و هرچند هم برای پیش بردن مقتضیات فشار آوری؛ زیرا با تمام شوکتی که دارای، نزد من کوچک هستی و فشارهای وارد تو کمتر از آن است که مرا زحمت داده، به تسلیم وا دارد.

ای روزگار! من سر به چنبر دوستی تو در نمی آورم، تو رام کسی نخواهی بود، من هم رام تو نخواهم بود، تو دوست صمیمی نخواهی بود، تا بخواهمت، چقدر کشته ها در سر تیغ آفتاب و چه اندازه افتاده ها نزدیک هنگام غروب از همسران موجود و از خواستگاران مشتاق داری، روزگار است! سخت دل و سخت گمان است، دوستی و درستی بر نمی دارد و با مردمان درست بی بدیل سازگار و متحد نیست، آنها را هدف می کند و قناعت به بدل نمی کند؛ با این وصف باکی نیست من هم قطع رابطه کلی می کنم، کار به مأل و گذار، به محکمه جلال کبریایی است و هر زنده ای هم این ره را رونده است.

پدرم این مقاله را دو مرتبه یا سه مرتبه اعاده فرمود، تا من مقاله را کاملاً فهمیدم و فهمیدم چه در نظر دارد، نظر دارد با گیتی مقاومت کند و تسلیم مقدرات و مقتضیات نشود تا قیامت برپا کند (این زمزمه رزم خبر از تصمیم قطعی به قطع روابط می داد و برای مقاومت مهیا می شد) گریه و اندوه راه گلویم را گرفته سخت فشار آورد؛ ولی نگذاشتم اشکم بریزد و خود را به سکوت ملزم کرده و دم نردم و دانستم که بلا نازل شده. اما عمه ام زینب او نیز شنید آنچه من



شنیدم. (وی زن است، در زنان رقت عاطفه و جزع است.)

از این رهگذر، بدون آن که خودداری کند از جا جست، جامه به زمین می کشید با پای برهنه آمد تا به امام علیه السلام رسید. گفت: واثکلا! کاش مرگ، حیات مرا می گرفت، امروز فاطمه مادرم مرده و علی پدرم و حسن برادرم، ای جانشین گذشته و پناه باقی مانده ام.

گوید: حسین علیه السلام نگاهی به سوی او کرده فرمود: ای خواهر بزرگ منش من، حلم بزرگ تو را، شیطان نباید بگیرد. (حلم تو باید مثل کوهی باشد)

ما روبرو با حوادثی هستیم بس بزرگ! پس به ناچار از این توقیر، وقار نبوت به سرش برگشت، به جای جزع به گفتگو پرداخت، یکی از ابتلائات مجاهدان، مهر دامنگیر و وضع آشفته این زنهاست.

زینب علیها السلام پس گفت: آیا خودت را به کشتن دادی؟ و می خواهی کشته شوی، فدایت جان من!

یعنی تو گویی اصرار داری و در فکر تهیه نقشه ای هستی برای کشته شدن و چون اشخاصی که طالب کشته شدن باشند زمینه آن را فراهم می کنی.

گویا بانوی اسلام فهمیده که امام به خواسته و میل خود مرگ را برای خود می خرد و مقاومت عمدی می کند که به آنجا کشیده شود. امام علیه السلام پس از این که غصه گلویش را گرفت و فشار داد، اندوه خود را پس زد و چشم هایش به اشک افتاد و فرمود: مرغ آواره (قطا) اگر از صیاد ایمنی داشت، شبانه به خواب می رفت.

چرا آشیانه عوض می کرد: یعنی نه من به اراده خواهان و به علاقه جویای آنم، بلکه به اجبار و خواهی و نخواهی کارم به کشته شدن

می کشد، البته زینب از تحمل مشقات باکی ندارد، به شرط آنکه: مشقتات را فرع خواست و اراده برادر و لازمه موفقیت در راه پیشرفت منظور او بداند، اکنون که پرده از روی امر برداشته شد و معلوم شد که یکسره کار از تحت اراده برادر و خواسته او بیرون است و نظر دشمن به زورمندی، حیات امام را تهدید می کند، نه برحسب خواست خود امام علیه السلام، زینب بی قرار شد.

و گفت: یاویلتاه: پس به کلی مقهور و خود در قبضه تصرف دشمنی، این بیشتر قلب مرا جریحه دار می کند و بر خاطر م سنگین تر است، این را گفت و لطمه به رخسار خود زد و دست برد به پیراهن و گریبان خود را درید، بی هوش به زمین افتاد.

این بی قراری از این شد که تا حال گمان می کرد شاید کشته شدن برحسب نقشه و اراده برادر انجام می گیرد، نه از تفوق و زورمندی دشمن و گرنه کم ظرف و بی طاقت نبود، در مقابل مشکلات می توانست مقاومت و استقامت کند. زهی جلالت!! که در راه منظور هدف اصلاحی هر مشقت را تحمل می کند. و انصافاً هر مشقت پای هدف منظور قابل تحمل است، جز غلبه دشمن (الموت و لا ذل الاستعباد)

امام علیه السلام به سوی او برخاست و به چهره او آب افشاند و به او فرمود: ای خواهر بزرگوار! خدا را بپرهیز و به تسلیت خدایی خود را تسلی ده و یقینت باشد که اهل زمین می میرند و اهل آسمان باقی نمی مانند و همه چیز رو به فناست؛ جز رخسار حق که زمین را به قدرت خود آفریده و خلاق را بر می انگیزد تا به معاد خود عود کنند، حالی که خود به تنهایی فرد است، پدرم

بہتر از من می بود و مادرم بہتر از من می بود و برادرم بہتر از من می بود، مرا و مر آنان را و مر ہر مسلمی را، باید رنج رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ مایۃ تسلی باشد.

یعنی باز بالحقیقہ، موفقیت دشمن نیست، مصلحت کلی تری در کار است کہ انبیا ہم تحمل آن رنج ہا را مقدمہ آن موفقیت می دانستند.

او را بہ این سخن و مانند آن دلداری داد و باز بہ او سفارش فرمود کہ: ای خواہر بزرگوار! مرا قسمی است، بر تو باید قسم مرا نیک از عہدہ بر آیی، ہمین کہ من از دست رفتم بر من گریبانی مدر، برای من خراشی بہ چہرہ مزن و بہ شیون مصیبت زدگان درماندہ، بر من مویہ مکن.

سپس آن بانوی جلال را آورد تا نزد من و بہ بالین من نشانند و از حرمسرا بہ نزد اصحاب بیرون رفت و بہ یاران امر داد کہ: ہر کدام سراپردہ خود را بہ سراپردہ دیگری پیوست کنند و طناب چادرہا را در ہمدگر داخل کنند و خود جمعیت بین دو صف خیمہ ہای شمال و جنوب قرار گیرند، تا با دشمن از یک راہ و یک رو مواجہ باشند و خیمہ ہا از پشت سر و راست و چپ، آنها را بہ منزلہ سنگر فرا بگیرد، جنوب و شمال ہر کدام بہ یک رچ از چادر کہ بہ منزلہ دیوار شمالی و جنوبی است آنها را در میان گیرد؛ و خود در چنین سنگر از دو پہلو محفوظ باشند و جز از یک راہ یعنی جلو رو کہ دشمن حملہ می آورد مزاحم نداشتہ باشند.»<sup>(۱)</sup>

بہ اصطلاح نظام، موقع گرفتند و نیکو موقع گرفتند این طور استفادہ

ص: ۵۴

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۱۹/۴؛ مقتل الحسین علیہ السلام ابو مخنف: ۱۱۱؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۹۴/۲.

می شود که چنین وضع دفاعی به خود گرفتند: فضای وسط، مقرّ مردان جنگی شد و از جنس چادرها دو دیوار یکی در راست آنها و دیگری در چپ آنها برپا شد که خود در میان بایستند و بر چپ و راست خود مانع داشته باشند و در پشت سر نیز، خندق آتش دیوار حاجزی باشد تا از یک رو یعنی از پیش رو به مدافعه پردازند، این کارها بیش از تهیج را دربردارد، کارهای مقدماتی است که در راه عمل به وعده ها و تصمیم های دوشین، یکی پس از دیگری پیش می آید و هر یک از این تبلیغات خود از حوادث کبار بوده که در تهیأ نفس برای انصراف از طبیعت و سیر ماوراء بیداد می کند، خاصه آن که: توجهات به ملکوت قدس به آن ضمیمه شده، در میان حیطة توجهات قدسی و تبلیغات قهری واقع شدند که هر یک برای انصراف از طبیعت کافی است. توجهات صادقانه پاک تأییدی از تبلیغات برای جذب به جهان انوار و انجذاب برق لامع خاطر گرفت، فشار بیگانه از خارج تازیانه ای است و دلداری یار جانانه از داخل برای جذب بهانه ای است، خداپرست صادق را در این هنگام در درون دل نهمانخانه ای است.

شب مردان خدا روز جهان افروز است

هم پاسبانی حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اندیشه یاران علاوه بود، یاران را دل بین سه کوره تابان در تفتیدن بود، خود در تاب و تن در تب شوق.

«امام علیه السلام به مکان خود برگشت آن شب را به تمام برپا بود، نماز می گزارد، استغفار می نمود، دعا می کرد.

یاران نیز همچین به قیام پرداختند، نماز می خواندند و دعا می کردند و

استغفار می نمودند، طنین صدا مانند طنین آواز خانه زنبور در فضا بلند بود.

یکی به رکوع، دیگری به سجود، یک تن ایستاده، دیگری نشسته بیتوته ای با صفای تجرید داشتند.

سجیه حسین در کثرت صلوات و کمال صفات این بود. (۱)

### شب جنگجویان و بیداری رقیب

طبری از ضحاک بن عبدالله مشرقی گوید:

«حسین علیه السلام و یارانش همین که در پرده شب رفتند، شب را به تمام به قیام ایستادند نماز می گزارند و استغفار می نمودند و دعا می کردند و تضرع داشتند. سوارانی از دشمن بر ما گذر می کردند، به حراست ما بودند، مراقب از ما داشتند.» (۲)

گردان سواری که از ما مراقبت می کردند به سرکردگی عزره بن قیس احمسی بودند، وی فرمانده کل سوار بود. حسین علیه السلام از قرآن این آیه را تلاوت می کرد:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۳)

ص: ۵۶

---

۱- (۱) اللهوف: ۵۷؛ اعیان الشیعه: ۶۰۱.

۲- (۲) ضحاک گوید: و كان الذی يحسرننا باللیل فی الخیل عزره بن قیس الاحمسی و كان علی الخیل. «تاریخ الطبری: ۳۲۰/۴»

۳- (۳) آل عمران (۳): ۱۶۹.

مردی از آن سواران که ما را مراقبت می کردند آیه را شنید و گفت: ما به پروردگار کعبه طیبیم که از شما متمایز شده ایم. گوید: شناختمش، به بریر بن خضیر گفتم: آیا می دانی این شخص کیست؟ گفت: نه. گفتم: این ابوحرب سیعی عبدالله بن شهر است. سپس گفتگویی بین او و بریر شد که در جلد اول گذشت. (۱)

ص: ۵۷

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۲۰/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام ابومخنف: ۱۱۲؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۹۵/۲؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۲۲.



کارهای شبانه در طول شب و تنوعات وارد و هجوم مشاغل اعصاب را خستگی داده بود. گاهی در انجمن و سخن، و نوبه ای در خزانه اسلحه و تعمیر شمشیر و ابراز مقاومت نهایی و برهه ای نیز گرم آه دامنگیر زنان و بانوان، و گرفتاری به آنان و قطعه ای به تغییر وضع چادرها برای موقع گرفتن. و طوری به قرائت و تلاوت و سرکوبی بیگانگان؛ این انتقالات و تطورات امام علیه السلام را خسته کرد.

«هنگام سحر اندک خوابی به دیدگان پاکش آمد (۱) در آن عالم خود را در میان

ص: ۵۹

---

۱- (۱) ق - روی انه لما كان وقت السحر خفق الحسين عليه السلام برأسه خفته ثم استيقظ، فقال: اتعلمون؟ ما رأيت الساعة في منامي فقالوا و ما الذي رأيت يا بن رسول الله صلى الله عليه و آله؟ فقال: رأيت كان كلاباً قد شدت على لتهشني و فيها كلب ابقع رأيته اشدها على و اظن ان الذي يتولى قتلى رجل ابرص من بين هؤلاء القوم، ثم انى رأيت بعد ذلك جدى رسول الله صلى الله عليه و آله و معه جماعه من اصحابه و هو يقول: لى يا بنى! انت شهيد آل محمد صلى الله عليه و آله و قد استبشر بك اهل السموات و اهل الصفيح الاعلى. فليكن افطارك عندى الليلة عجل و لا تؤخر. فهذا ملك



درندگان دید که از همه طرف او را در میان گرفته، به او حمله می کنند که او را پاره کنند؛ در میان آنها درنده ای بود رنگارنگ، از همه سخت تر حمله می آورد. در اثنايي که سخت در مخصصه گرفتاری آنها بود، دید برای خلاصی او دسته ای آمدند که جدش رسول الله صلی الله علیه و آله سردسته آنها بود. و جماعتی از اصحاب محمدی علیهم السلام به همراه بودند، جدش نزدیکش آمد و گفت: ای پسر عزیزم! تو شهید آل محمدی، اهل آسمان ها و جهان فراخنای پهناور بالا (برجستگان عالی رتبه) همه به شادی و مسرت خویشتن، تو را دعوت می کنند (باید امشب نزد آنها بروی) و افطار امشب نزد من باشی. تعجیل کن و به تأخیر مینداز. این فرشته از آسمان فرود آمده که خون تو را در قاروره سبزی برگیرد.

از خواب بیدار شد و فرمود: آیا می دانید من در خواب خود این ساعت چه دیدم؟ گفتند: یابن رسول الله چه دیدی؟ فرمود: چنین و چنان دیدم گمان می کنم قتل من به دست مرد ابرص از میان این قوم انجام گیرد چون سگی که پیش از همه حمله ور بود لک و پیس بود و چون جدم با یاران به هوای من آمدند رحیل ما از این دنیا نزدیک شده شکی در این نیست این خوابی بود که دیدم! (۱)

سحرگاهان گذشت شور تصمیم را بیشتر کرد تا رفت سپیده بدمد، عده ای که

ص: ۶۰

باید از لشکر عمر سعد به کلی جدا شوند و به آنها بپیوندند پیوستند و تکمیل شدند، البته پیوستن آنها هم شور دیگری می افزوده، چنان که وضع تهباً امام علیه السلام و یاران نیز در خاطر تازه پیوستگان تأثیر عمیقی داشته در هر موقع رسیده باشند. حقاً تغییر اسلوب خیمه ها و به هم خوردن وضع سراپرده ها و پردگیان و کندن خندق و کارکردن غلامان در حفر خندق و انباشتن آن به آتش، هر کدام مهیج تر از دیگری بوده.

عقد الفرید بعد از ذکر پیشنهادهای سه گانه، گوید: «سی و دو تن از مردان اهل کوفه با عمر سعد بودند بعد از رد پیشنهادها به پرخاش آمدند و گفتند: پسر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سه پیشنهاد بر شما عرضه می کند و شما هیچ یک را قبول نمی کنید، پس متحول شده با حسین شدند و قتال کردند و کشته شدند.»

این نکته مخفی نیست که پیشنهادها پیش از هنگامه عاشورا بوده و عبارت عقد الفرید هم اشعاری ندارد که این سی و دو نفر شب عاشورا آمدند. تفصیل همان بود که در این کتاب دیدید، آری سید بن طاوس گوید: «سی تن از مردان لشکر عمر سعد در آن شب بر آنان عبور کردند.»<sup>(۱)</sup>

### سپردن امانات

امام علیه السلام نامه هایی را که باید به اشخاص یا توده ها بنویسد هم امشب نوشت و چون در محاصره بودند به امانت سپرده شد که در موقع، خود برسد.

ص: ۶۱

---

۱- (۱) اللهوف: ۵۷؛ العوالم: ۲۴۵؛ بحار الأنوار: ۳۹۴/۴۴، باب ۳۷.

از جمله نامه ای به اهل کوفه نوشت، آنها را با بدبختی شان در شب تصمیم مخاطب کرده، علل بدبختی آنها را تذکر می دهد و اینکه که شب تصمیم است و به حسب تصمیم خود، رو به کشته شدن می رود، مقدرات خود و جوانان و یاران را به دیده تقدیر می نگرد، باید تیره بختان کوفه را به آنچه شایسته و بایسته است بیاگاهاند، مضمون نامه را نیز با اندکی کم و زیاد، فردا در میدان جنگ در هنگام دفاع در خطاب به آنها می گوید و به نظر ما باید مطالب فولادین آن تویع هم در کتاب و هم در خطاب آمده باشد.

تحف العقول گوید: نامه او به سوی اهل کوفه در آن هنگام که به جانب کوفه آمد و خذلان اهل کوفه را دید، این است. اما بعد: فتباً لكم ايتها الجماعة (۱)

ص: ۶۲

۱- (۱) ما متن نامه را به عربی اینجا ضبط می کنیم و در قسمت روز شرح آن را. تحف العقول: «کتابه علیه السلام الی اهل الکوفه لما سار و رأى خذلانهم اياه - اما بعد: فتباً لكم ايتها الجماعة و ترحاً حين استصرختمونا والهين فاصرخنا موجفين، سلتم علينا سيفاً كان في ايماننا و حششتهم ناراً اقتدحناها على عدونا و عدوكم فاصبحتم البأفا على اوليائكم ويدا لاعدائكم بغير عدل افشوه فيكم و لا- لأمل اصبح لكم فيهم و عن غير حدث كان منا و لا رأى تفيل عنا فهلاً - لكم الويلات - تركتمونا و السيف مشيم و الجاش طامن و الرأى لم يستصحف ولكن استسرعت اليها كتطائر الدبا و تداعيتم عنها كتداعى الفراش فسحقاً و بعداً لطواغيت الامه و شذاذ الاحزاب و نبذه الكتاب و نفثه الشيطان و محرفى الكلم و مطفىء السنن و ملحقى العهره بالنسب المستهزئين الذين جعلوا القرآن عضين و الله انه لخذل فيكم معروف قد وشجت على عروقكم و توارث عليه اصولكم فكنتم اخبت ثمره شجى للناصر و اكله للغاصب. الا، فلعهن الله على الناكثين الذين ينقضون الايمان بعد توكيدها و قد جعلوا

- و شاید کتابه، خطابه بوده .

بنابراین روایت این مضمون که در خطابه روز عاشورا در هنگامه سومین دفاع است، جزو مکاتیب و نامه ها هم هست.

وقت کتابت آن را از مناسباتی که در متن سخن هست می توان دریافت که کی نوشته شده؟ نظر به مضامین نامه باید پس از تصمیم نوشته شده باشد و چون روز عاشورا فرصت نبوده، قطعاً شب هنگام نوشته و نامه، نامه ای بوده که باید پس از مرگ منتشر شود، و از جمله نامه دیگری است که برای محمد حنفیه برادرش و دیگر کسانی از بنی هاشم که در نزد او هستند نگاشت، این نامه یک سطر بیشتر نیست، به عکس نامه پیش که مفصل است، مضمون نامه کاشف است که نویسنده مأیوس از حیات بوده، خود را در عتبه ابدیت می دیده و به مانند مسافری که به سرگردنه برسد، دیده او دو نیم بوده، نیمی به آن سرگردنه و نیمی به این سرگردنه داشته و موقع تنگ او بیش از این یک سطر اجازه نمی داده که به باقی ماندگان خود بنویسد و اگر حنان و دلسوزی نامه نگار بیش از حد طاقت بشر

ص: ۶۳

نمود، به عقب ماندگان و باقی ماندگان هیچ کلمه ای نمی نوشت، اما امام هدایت، نوشت.

به روایت کامل الزیارة از محمد بن عمرو که از کرام عبدالکریم بن عمرو از میسر بن عبدالعزیز از ابوجعفر علیه السلام بازگو می کند که فرمود: نامه ای از حسین بن علی علیه السلام از کربلا به محمد بن علی نگاشت.

### نص نامه، همین یک سطر است

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از حسین بن علی به سوی محمد بن علی و سایر بنی هاشم که نزد او هستند.

اما بعد: گویی دنیا هرگز نبوده و گویی آخرت همیشه بوده والسلام.»<sup>(۱)</sup>

این نامه را هم پیچیده و به امانت سپرد، امانت های خلق که نزد او بود تأدیه شد، در روایت این نامه نیز گرچه ذکری از شب عاشورا نکرده، ولی مناسبت مضمون اقتضا می کند که پس از تصمیم نوشته شده باشد.

در ذهن خواننده می آید که: با پیشامدهای فردا و تاراج و غارت خانمان بر افکن چگونه این نامه ها محفوظ مانده باشند.

به نظر ما، اگر نامه ها به فاطمه دختر والاتبارش سپرده شده باشد محفوظ مانده اند و مناسبتی در بین است که: باید در حریم آن بانو سپرده شود؛ زیرا زوج

ص: ۶۴

---

۱- (۱) بسم الله الرحمن الرحيم من حسين بن علي عليه السلام الى محمد بن علي و من قبله من بنی هاشم اما بعد: فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ وَ كَانَتْ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ، والسلام. «كامل الزيارات: ۱۵۸؛ العوالم: ۱۵۵»

آن بانو حسن مثنی است که احوال و خویشاوندان مادری او در بین سپاه دشمن بودند و تن نیم جان خود او را غرق زخم، از میدان معرکه به در بردند و در کوفه مداوا کردند تا بهبودی یافت و او را به مدینه رساندند و گویند: همانها به این اعتبار در غوغای عاشورا و شب یازدهم از حریم فاطمه دفاع کردند و عمر سعد از خوف شورش آنها را واگذارد.

محدث معاصر قمی در کتاب (نفس المهموم) از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «حسین بن علی علیه السلام همین که آن پیشامدش پیش آمد، مهین ترین دختر خود (فاطمه بنت الحسین) را پیش خواند و نوشته ای را در طوماری پیچیده و وصیت نامه ای سرباز و گشاده به او داد، نامه ها و نوشته ها و وصیت نامه ها را به او سپرد. علی بن حسین علیه السلام بیمار و مبطون با آنها بود، می دیدند که او دچار بیماری است. سپس فاطمه آن نوشته ها را به علی بن الحسین علیه السلام داد و از آن پس به ما رسید.»<sup>(۱)</sup>

وصایایی که امشب آنها را نیز به جای خود انجام داد بسی تحریک افزا است.

«اثبات الوصیه مسعودی» گوید: «سپس علی بن حسین علیه السلام را احضار فرمود و

ص: ۶۵

---

۱- (۱) عن ابی جعفر علیه السلام ان الحسین بن علی علیه السلام لما حضره ما حضره، دعی ابنته الکبری «فاطمه بنت الحسین» و دفع الیه کتاباً ملفوفاً و وصیه ظاهره و کان علی بن الحسین علیه السلام مبطوناً معهم، لا یرون لما به ثم ان فاطمه دفعها الی علی بن الحسین علیه السلام ثم صار الینا. «بصائر الدرجات: ۱۶۳؛ الکافی: ۳۰۳/۱، باب الاشارة و النص علی بن الحسین علیه السلام، حدیث ۱؛ نفس المهموم: ۳۴۷»

وی علیل بود، اسم اعظم و موارث انبیاء را به او وصیت کرد و نیز به او تذکر داد که نزد ام سلمه اماناتی از علوم و صحف و مصحف ها و اسلحه گذارده است و به ام سلمه امر کرده که آنها را به تمام، به او رد کند» (۱).

و نیز مسعودی در همین کتاب، از خدیجه دختر محمد بن علی رضا علیه السلام که خواهر ابی الحسن عسکری علیه السلام باشد بازگو کرده گوید: «وی یعنی حسین علیه السلام وصایت خود را در ظاهر به خواهرش زینب بنت علی علیه السلام واگذار، گوید: از این رهگذر، آن چه در زمان علی بن الحسین علیه السلام علم از ناحیه او بیرون منتشر می شد، منسوب به زینب علیها السلام بود، تا پرده ای بر علی بن الحسین علیه السلام باشد و به تقیه و اتقا او را محفوظ نموده باشند» (۲).

### تأمین ناحیه پشت سر

دینوری و امالی گویند: «حسین علیه السلام به یاران امر داد که سراپرده ها را به هم پیوسته بزنند و خود در پیشگاه خیمه ها باشند و پشت سر چادرها را گودالی بکنند و هیزم و نی بسیاری در آن بریزند و پر کنند که مبادا دشمن از عقب بیوت بر آنها بتازد و بر سر آنها بریزد» (۳).

عوامل شورانگیز نهانی نیز از اطمینان به وعده های منصوصه نبوت برمی خاست و آنها را همی از جا برمی انگیخت، شهدا با این نشاط و اختصاص و

ص: ۶۶

۱- (۱) موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۵۸۵؛ اثبات الهداه: ۲۱۶/۵.

۲- (۲) کمال الدین: ۵۰۷، حدیث ۳۶؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۵۸۶.

۳- (۳) الأمالی، شیخ صدوق: ۲۲۰؛ العوالم: ۱۶۵.

امتیاز می خواهند به دفاع بپردازند.

اینک نظری به روح بزرگ قائد این نجبا، حسین علیه السلام باید کرد؛ احساس می کنیم که او خود تنها یک نفری است که بار سنگین به عهده خود می بیند، از همه جهت غصه کوه کوه، وظیفه خروار خروار می آید، و عهده دار همان یک نفر خود او است.

دلسوزی و غمخواری برای این یاران صمیمی و خاندان اینها همه برای او علاوه شده و یکجا جمع شده، گو آن که وقتی حل بیعت از اصحاب کرد ممکن بود اندکی از هم و غم اینها بیرون آمده باشد. ولی بعد از آن جواب که برگرداندند و از عضو بیشتر چسبیده، او را گرفتند، این هم و هم این همراهان بر هم و اندیشه جوانان خاندان خویش افزوده شد و بالاتر از این هم اندیشه و هم اهل حرم که بر هم جان و فکر و غصه دیگران و سبز شدن سخنان خیراندیشان افزودگی داشت، ولیکن تنها فرجی و فرحی که برای او بود و پیش آمد؛ همان بود که تکلیف روشن، فشار فکری برداشته شده.

کشته شدن راهی است باز، همه مشکلات را آسان می کند، اما آن هم به شرط آن که تطبیق با قانون هم داشته باشد نه محض تخلص از زحمت تکلیف و فراغت از قیود حیات باشد و چون این شرط هم حاصل شد؛ فشار مطلقاً برداشته شد.

می توان گفت: پیاده کردن حرّ و فشار روحی آن روز اول که (برخلاف طبع می توان گفت) تحمل فرمود، مشکل تر از این مرگ بود یعنی، محکوم حکم دشمن بودن؛ تا تکلیف یک طرفی نبود بار سنگینی بر عزّت نفس او بود، ولی اکنون که تکلیف روشن شده و دشمن از سخن حق به کلی فرود آمده، به قوه و زور خود

ص: ۶۷



دست زده و بی گناهی مطلق او، آشکارا شده، مرگ آسان است و بعلاوه از بی گناهی چون، همه جهان و همه جهات او را از پذیرفتن این حکم ناروا (یعنی پیاده شدن به حکم عیب‌الله، که خواست بیخشد بیخشد و خواست بکشد بکشد) معذور می‌دارند.

اینک هر چه تلفات بدهد، سربلندی است، مادری که پستان به دهانش نهاده، و به دامن پروریده و نفوس غیرتمند هواخواهانش، و سر سروران و همقطارانش همه سربلندند، چون این حکم غیر از شروط مصالحه ای است که عمر سعد نوشته بود، و تحمیلی بود فوق آن تحمیلات.

طبیعت قضیه به او حق می‌داد که: اینک به مراعات چیزی ملزم نباشد، نه به مراعات جوانان بنی هاشم و حفظ خون و جان آنها و نه به ملاحظه کردن خون شیعیان حاضر یا آینده و نه تکلیف نگهداری زنان بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله، مگر تا خود زنده است. آری، تا زنده است حفظ حریم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر او لازم است اما حفظ زندگی خود بر او لازم نیست.

آن فشارها که سابقاً پذیرفته بود تنها به همین ملاحظات بود که مسؤل این چند جهت بود و اگر پیش نفس هم نبود پیش نیم خلق بود، لذا نمی‌توانست از آن بگذرد، و لذا در ابتدا به حکم حر پیاده شد، اما اینک که تقاضای دشمن از طور وظیفه و دایره عقل بیرون رفت، او هم راحت شد، یک نفس استراحت از زحمت بار سنگین این چند روزه کشید، با کمال قدرت نفس از جا برخاست؛ دلخوش از آن که تا عصر امروز از تکلیفات مصلحت بینی و رنج عمرانه صلاح اندیشی امت فارغ خواهد شد، اکنون مشکلات کار همه از عهده او برداشته است، جز یکی

که مرگ باشد و آن هم مشکل نیست و اگر مشکل است به پایه تکلیفات پیش و تحمیلات پیش نیست.

پیش تصور می رفت که بنی امیه مبادا با عقل و تدبیر مانند صلح حضرت مجتبی علیه السلام را از او مطالبه کنند که بنابر آن او وظیفه دار است برای حفظ جان و خاندان شیعه اش بسازد و عمری را با تحمیلات دعوت ها و منبرهای آل امیه بسازد و بسوزد؛ یا اگر به سرحدی از سرحدات او را خواستند مجبور کنند، او باید بپذیرد؛ نه مرده و نه زنده. گوشش پر، و زبانش بسته باشد، به گوش خود سب و هتک خاندانش را در مجامع و مساجد بشنود، ولی دور از مردم بلاد باشد و زبانی که سخن خود را به اهل جهان برساند نیست و نخواهند باقی گذاشت.

و البته مزیقه دوره او از دوره صلح حضرت مجتبی علیه السلام سخت تر خواهد بود، واضح است حضرت مجتبی علیه السلام با عز خود، و گذشت و بخشش، از خلافت گذشته و در برابر تسلیم خلافت، شروطی را بر آنها مقرر کرد، مانند آن که: «از بدگویی به پدرش خودداری کنند، از خراج دارابجرد فارس که به او واگذار شود، بازماندگان شهدای رکاب پدرش را کفالت کند، جنگجویان رکاب پدرش از همه جهت در امان باشند و از کینه های سابق نام برده نشود.»<sup>(۱)</sup>

و با این وضع از اینها جلوگیری نشد تا خون دل آن هر دو برادر را کشته بود، با این که بعد از تسلیم خلافت، باز حضرت مجتبی علیه السلام در دوره معاویه یک نفر عادی نبود، اما اینک اگر شروط با ابن سعد با وضع حاضر او عملی می شد، هر دو

ص: ۶۹

---

۱- (۱) اعلام الوری: ۲۰۶؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۱۴/۲.

اول آن که: «به سرحدی از سرحدات مسلمین برود و مانند یک نفر از مسلمان ها باشد، در سود و زیان و نیک و بد مانند یک نفر از آنها باشد و البته بیرون از متن این قرارداد به زور فشار و قوه، او را و مطلب او را کوچک تر از این قلمداد می کردند، به اندازه ای که اگر زنده بود او را زنده و بنده و بخشیده خود می شمردند، و هیچگاه نمی توانست بر عهده آنها مقرر دارد که شیعیان او که در کوفه هستند و به نام او ابرازی کرده، مراسله ای فرستاده اند؛ یا این شیعیان که در رکاب او هستند محفوظ و محترم باشند و اگر هم گفتگوی آن در بین می آمد به چه قوه می توانست به آنها تحمیل کند، امروز او که مانند سپاه حضرت مجتبی علیه السلام و سردار غیور قیس بن سعد بن عباد، برای تنفیذ ثبات خود ندارد، مستی ندارد که به دهان دشمن زند و او را از تقاضای بی جا راجع به هر چه بخواهد بر او تحمیل و شرط کند، باز دارد.»<sup>(۱)</sup>

و اگر بخواهد به مدینه و به حجاز برگردد و بگذارند برگردد؛ باز طاقت فرساست که در برابر خیراندیش ها و نپذیرفتن صلاح بینی آنها و رأی آنها اکنون برگشتن به مدینه شبیه به رفتن به قبر است اما با کندن پوست، اندیشه عصر دیروز، نهم، که او را مهموم کرده بود و سر به گریبان به خواب رفته بود، همین شقوق مطلب بود.

اما از پیشنهاد دیروز که (تسلیم شود و نزول بر حکم کند یا جنگ) همه این

ص: ۷۰

اندیشه‌ها و هموم از سر رفت و آن‌ها صور طاقت فرسا را خود دشمن نادان لجوج کنار گذاشت و بالحقیه؛ یک خروار بار را از دوش او به زمین گذاشت و مشکل تازه، فقط و فقط امر جان است و آن هم بر او آسان است، در این تقاضای زشت، او به خود می‌بیند که با دست دفاع تا به نبض زنده است، به اختیار خود باشد و جان را بدهد و اما در آن‌ها صور دیگر، باید جان را و اختیار را به دست دشمن بدهد؛ و آزادگان هر گاه نتوانستند زنده به عزت باشند، می‌توانند کشته به کرامت گردند، خاصه آن‌ها که: در آن‌ها صور، سخن او برای اهل عالم منطبق نداشت و جز حق سبحان کسی از دل او خبر نداشت.

اما اکنون او از عهده داری وظیفه حفظ شیعه و حفظ حرمت خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله به کنار است، مسؤلیتی از این جهات به او متوجه نیست و سخن او منطبق دارد، و کشته شدن و زیر بار نرفتن مسؤلیتی به او متوجه نمی‌کند، اقدامش به جنگ حرف حسابی است، منطقی روشن است، مسؤلیت این جنگ اکنون معلوم شد که به عهده کیست، سخن و گفتگوی او اصلاً و اساساً نه تنها با امرای این لشکر است با خلق جهان است؛ پس باید اقدام او منطبق روشنی داشته باشد. در درجه اول: سخن او با توده میزبانان، یعنی اهل کوفه است، که همگی در برابر منطبق او چه جواب دارند؟ ولی در درجه دوم: با توده اهل جهان است که به این موضوع نظر دارند و در اطراف آن قضاوت می‌کنند و آنها به دلیل ناحسابی قانع نخواهند شد، منطبق او چنان متقن و قوی است که خود دشمنان محکوم به سکوت شدند، با همه توانایی، آنها اگر سخن حقی داشتند وسیله اعلان آن را کاملاً داشتند، وسیله داشتند که کوچکترین حرف خود را بزرگ کنند، و دشمن

را محکوم کنند؛ ولی نداشتند و گاه گاهی در برابر سخنان آتشین خود و یاوران‌ش، اراذل و اوباش مغالطه کاری را دست آویز می کردند و در مغالطه کاری هم خواهید دید که جز یاوه گویی و هرزه درایی و ما نمی فهمیم، چیزی نگفتند.

با آن که معمول است مجرم را وقتی محکوم به اعدام می کنند حکم و محاکمه را علناً قرائت می کنند و علل اعدام را ذکر می کنند و برای خود محکوم می خوانند، به نظر من چون تقاضای دیروز عصر آنها، حضرت را در این وادی روشن انداخت، نور آمالش تجدید شد و حجت روشنش که این چند روز محرم نزدیک بود خفی شود؛ برگشت نزد خودش که یا شهادت (راه باز به عالم ابد و همیشگی و پایدگی) یا حریت مطلق برای بندگی خدای پروردگار.

وای اگر دشمن مانند معاویه، سیاست او دیپلماسی بود، و او را به سرحدی ملزم می کرد و پیش از آن که مردم کوفه دوست یا دشمن، رخ او را ببینند او را به سرحدی می فرستاد.

از تجدید حریت همیشگی و خون دل خوردن و به تدریج جان کندن و بندگی چه بر او می گذشت؟ بنابراین آن نظریه که گفتیم، هجوم غصه او را تنها گرفته و از نشاط به کلی انداخته صحیح نیست. آری، دیشب یک رشته زحمت ها داشته ولی با روشنی آنها را انجام داده، صبح که شد با زبان روشن داد می زند که من کیستم؟ و شما کیستید؟ من چه می گویم؟ و شما از من چه می خواهید؟ و کاری مشتبه که اندیشه های گوناگون بخواهد در بین نیست، فقط کارهای روشنی در جلو دارد، من حسرت می برم به آن حالتی که انسان کار جلوی پای خود را روشن ببیند، بی شبهه بداند و اقدام کند.

آری، با یک جهان روشنی برخاست برای وظایف روز، بعد از نماز صبح که تاریک و روشن خواند و همه به امامت او نماز خواندند، دستور داد که، نی‌ها را در میان خندق بریزند و آتش بزنند.

کارهای مقدماتی را باید به شتاب بکنند که به دفاع از آن جمله پردازند و برای جلوگیری لشکر در جبهه جنگ بروند، بنابراین بعد از تعقیب نماز که نسیم و روشنایی از طرف مشرق وزید و تایید، صفحه دشت را با دورنمای بلاد سواد(۱) و دهات اطراف فرات نشان داد.(۲) یک فرح بی اختیاری که مخصوص آن هنگام صبح

ص: ۷۳

---

۱- (۱) المسعودی فی اثبات الوصیه: و اصبح الحسین علیه السلام فصلی بأصحابه الفجر ثم قام خطيباً و قال: لأصحابه ان الله عزّوجلّ قد اذن فی قتلکم اليوم و قتلی. و علیکم بالصبر. «اثبات الوصیه: ۱۶۳» الطبری: قال و عبأ الحسین اصحابه و صلی بهم صلاه الغداه و کان معه اثنان و ثلاثون فارساً و اربعون راجلاً. فجعل زهير بن القین فی میمنه أصحابه و حبيب بن مظاهر فی میسره اصحابه و أعطی رایته العباس ابن علی أخاه و جعلوا البيوت فی ظهورهم و امر بحطب و قصب کان من وراء البيوت تحرق بالنار مخافه ان یأتوهم من ورائهم، قال: و کان اصحاب الحسین اتی بقصب و حطب الی مکان من ورائهم منخفص کأنه ساقیه فحفروه فی ساعه من اللیل فجعلوه کالخندق ثم القوا فيه ذلك الحطب و القصب و قالوا: اذا غدوا علينا فقاتلونا القینا فيه النار کیلاً. نوتی من ورائنا و قاتلونا القوم من وجه واحد ففعلوا و کان لهم نافعاً. «تاریخ الطبری: ۴/۳۲۰؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۱۳»

۲- (۲) آنچه تحقیق شده موقف امام علیه السلام روز عاشورا رو به نقطه مشرق بوده و موقف عمر سعد رو

است آمد، نشاطی از آن نماز مخصوصی که با انقطاع از خلق و از دنیا و از آمال خواندند در اعصاب و عضلات بی اختیار آمده، رفع خستگی شب را کرد، دل روشن شده، نیرویی علاوه گرفته، کاملاً با پیشوایی امام ایمان متوجه به پادشاه آسمان شدند، دامنه آسمان با رنگ مینایی آن، دماغ را از انوار بهجت، تازه و مملو کرد.

در تعقیب نماز تعیین وظیفه فرمود و اطلاع به آخرین نیت ضمیر خود و آخرین اقدام و تصمیم خود فرموده به پا خاست و به یاران خود اشعار داشت که: ما تصمیم آخرین خطر را گرفته ایم، آن آخرین خطر را اول بدانید که بعد از نظر گرفتن آن، برای دفاع و طرز آن، دیگر دستوری لازم نیست.

(مسعودی) می گوید: برای خطابه برخاست، حمد خدای را کرده، ثنا خواند و به یاوران فرمود: خدای عز و جل، امروز به کشته شدن شما و کشته شدن من اذن داده از صبر و شکیبایی کوتاهی مکنید.

سپس اسب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را (مُرتجز) خواست، و سوار شد، و تعیین فرماندهان جنگ و سران و امیران سپاه و نفرات آنها را فرمود، عده ستون راست و چپ، و قلب را سواره و پیاده تعیین کرد. (۱)

ستون راست را با عده (۲۰) از نفرات نامی در تحت فرماندهی زهیر بن قیس بجیلی، ستون چپ نیز با نفرات نامی به همان عده در تحت فرماندهی حبیب بن مظاهر اسدی؛ و لوا را که نشانه لشکر خودش باشد به ابی الفضل عباس علیه السلام برادرش داد. و زیر پرچم هر یک ظاهراً، نفرات دیگر هم بودند.

در آن روزگار هر گاه اشخاص نامی و غیر نامی مانند موالی و غلام ها با هم بودند، مورخان گاهی عده را کم می گفتند. به آن که اشخاص

ص: ۷۵



صاحب شخصیت را در شمار می آوردند و گاهی که ریز تمام نفرات را می دادند، عده را زیادتر می گفتند. (۱)

«مرکز عده و ایستگاه سپاه را در جلوی خیمه های آل رسول صلی الله علیه و آله قرار داده که خیمه ها پشت سر هم افواج نجبا واقع می شد (یعنی به سمت مغرب و به کارگران امر فرمود: هیزم و نی هایی که پشت سر پرده اندوخته کرده بودند در خندقی که شبانه در یک ساعت کنده بودند ریختند، و فرمان داد آتش در آنها افروختند و تا از این کارهای مقدماتی فارغ شدند، لشکر دشمن یعنی شش هزار که در جبهه جنگ بودند نزدیک رسیدند، و حلقه وار از هر طرف می آمدند.» (۲)

اینک حضرت او از کارها فارغ شده و باید پردازد به این که با یاران ناطق برابر سپاه بروند که اگر به جواب نظر دارند پاسخ دهند و اساساً آنها را قانع کنند که در درجه اول برای امت اسلام (اگر مسلمانند) حق و حقیقت بهتر است، هم از تقاضای غیر مشروع و آرزوهای خام ناپخته مانند (نزول بر حکم) و هم از اقدام به جنگ و در درجه دوم مدارای با او نیکوتر است از جنگ با عاقبت

ص: ۷۶

- 
- ۱- (۱) و روی عن مولانا الباقر علیه السلام: انهم كانوا خمسہ و اربعین فارسا و ماہ راجل. «مثیر الاحزان: ۳۹؛ اللہوف: ۶۰» و ظاهر عبارت این است که زهیر بر میمنه یعنی ستون راست بود و حبیب بر میسره یعنی ستون چپ، ولی می توان که ستون چپ و ستون راست جداگانه ای نداشته باشند و این دو تن بر میمنه و میسره یک سپاه که جمله اصحاب باشند بوده اند.
  - ۲- (۲) الإرشاد، شیخ مفید: ۹۵/۲؛ تاریخ الطبری: ۳۲۰/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۱۳؛ اعلام الوری: ۴۵۷/۱.

وخیم آن و آن که عاقبت تاریک آن را باید دشمن با مشاورت مردمان روشن بین که شرکت در این مصالح دارند پیش بینی کنند که مبادا کورکورانه یک نفر بی پدر و مادر از قدرت خود سوء استفاده کند و اگر چه سود خود را در ضرر امت، بلکه بنی امیه بدانند؛ باکش از باختن مصالح دین و امت و ملک و ملت برای دست آوردن آبرویی یا آرزویی نباشد، و اگر مرد اسلام و حق مطلق نیستند؛ قانع شوند به این که ارزش آبروی یک نفر، عبیداله، بیشتر نیست از آبروی عرب، بلکه یک جهان امت که جهانی نظر دارد ببیند: دربارهٔ خاندان پیغمبرشان و دودمان افتخارشان چگونه مردمیند؟ یا بگو دربارهٔ یک نفر بی گناه هر که می خواهد باشد.

و در درجهٔ سوم، آنها را قانع کنند که به دست آنها به خصوص، روا نیست دشمن آبرو یا بی آبرویی خود را پیش ببرد؛ زیرا خود آنها او را دعوت کرده اند و بعلاوه امید خیری در دشمن نیست که لایق این حد کمک به گناه و جسارت او باشد و بعلاوه بعد از خون او، آب خوش از گلوی آنها نخواهد فرو رفت.

در پایان اگر خودباختگی لشکر بیش از اینها بود و قانع نشدند نشوند، و به قوه و زور پرداختند پردازند؛ زیرا جهان بزرگ چون خودباخته نیست قانع خواهد شد و خدای سبحان، عالم عالم خلایق دارد که نزد آنها حق او هضم نخواهد شد، در برابر رضا و خوشنودی آفریدگار جهان هم جان، چیز مهمی نیست.

این مراحل را باید از بیانات خود حضرت او و یاران ناطقش دید و خواند که لایق مقام و فراخور آن روز، سخن را تکمیل کردند و آنچه را می باید بگویند، گفتند و چیزی ناگفته نماند.

ناطقانی را که این روز تاریخی به نطق رسا، میدان پرشورش اراذل و هیاهوی دشمن پرشوکت را در هم می شکنند، باید در عداد پیغمبران شمرد که دهان و حنجره آنها ترجمان حق است، مبارزه با جهالت و هوسی که از جهت تاریکی و تیرگی هوش باشد، فقط به عهده منطق است، ناحیه هوش را باید از راه کاوش در زبان تفهیم و تفهم فتح کرد، دشمن آنها صلاح خود را تشخیص داده ولی بدو غلط تشخیص داده.

اشتباه در تشخیص، مادر تمام گناهان است. گناه حاکم رئیسی بدن است و بزرگ تر از گناه کارکنان تن است و رفع آن به عهده شمشیر نیست و به عهده زور دست، نقد زرد و سپید هم نیست، کار ناطقه انسان است، کار معمدان دیگری است، کار حاکم انسان و حکم فرمای قسمت های الهی تمام امم است.

کار پادشاهان بهشت و شاهان فردوس ارضی است.

این ناحیه و این منطقه اگر تاریک بماند، تقصیر از انبیاء و کوتاهی از جانب خداست، ولی اگر اشتباهات راجع به تشخیص رفع شد و با این وصف انسان خیره سری کرده، نشد او را از چنگال اهریمن بیرون آورد، خود با جان خود دشمنی کرده، باید او را به اهریمن و چنگال آن واگذار کرد.

بنابراین در این جبهه جنگ چهار گوینده بزرگ، سه تن پیش از شروع به جنگ و یک نفر گوینده در اثنای جنگ می بینی.

۱ - بریر - سید القراء - با دو خطابه، دو نطق گویا.

۲ - خود سید شباب اهل جنت، پادشاه جوانان و ملوک فردوس، ابو عبدالله الحسین علیه السلام با سه خطابه آتشین.

۳- زهیر، سردار ستون راست لشکر.

بعد از این سه ناطق گویا، در همان ایستگاه خطابهٔ اینها، برای خاتمهٔ گفتارها.

۴- حر ریاحی آمد ایستاد و آن نطق عجیب را با آن حال آشفته و دل شوریده کرد و برگشت، این گویندگان، گویا پیمبران سخند.

در سخنوری گاهی ملازمت دارند، و گاهی ملامت، گاهی مهربانی می کنند و گاهی نهیب می زنند.

لشکر دشمن جا داشت، گذشته از گرفتن پاسخ و فهمیدن جواب، برای تماشای این سخنوران گرداگرد هم برآیند، دور آنها را بگیرند، روی دوش هم بروند که از سخنوران آنها سخن بشنوند، یکی تازه برگشته و به آنان پیوسته آن هم با شوریدگی مخصوص دیگری سید القراء، یکی سلطان حجاز، دیگری از امرای عراق است، به هر حال لشکر تشنهٔ جواب و بی تاب برای تعیین تکلیف به تاخت و تاز خود را رسانیده، از دورنمای خيام و خندق و سه ستون لشکر تا اندازه ای از آخرین تصمیم آگاه شد، ولی باید برای جواب به زبان گویا نگاه کند از زبان ناطقان امروز هم، بالصیراحه: یکی از دو طرف قضیه انتخاب نشد و هیچ کدام از (نزول و منازل) را تصریحاً انتخاب نکردند، فقط گویندگان به خطهٔ دفاع پرداختند، از این جهت سخن به طول انجامید، گفتگوها به میان آمد، ثلث روز را سخن گرفت، تمام گفتگوها در اطراف دفاع دور می زد، اگر چه هر کدام دفاع آنها به طور مخصوصی است.

خود حضرت او در دفاع، واگذاری بین او را با یزید به یکدیگر پیشنهاد نمی کند. زهیر در دفاع این نقشه را پیشنهاد می کند، بریر در دفاع سربسته امر

می کند که فکری بکنید، و در آخر می گوید که: رضایت بدهید که به مأمَن خودشان برگردند.

در دفاع حر نکوهش است و سرکوبی و دستور تغییر خط سیر و تعریض به آن که چرا از پیشنهادهای حسین علیه السلام هیچ کدام را نمی پذیرند و چرا مانعند که راه خود را بگیرد و در این زمین پهناور و بلاد عریض خدا، خود را به پناهگاهی برساند.

ما بعد از ختم سخن ها این اختلافات را حل خواهیم کرد.

به هر حال حضرت او سوار است که با عده ای از همراهان برای جواب پیش بروند و تا از مرکز خود جدا شدند چشمشان به سواران دشمن افتاد که مانند بلا از هر جهت می آیند، امام علیه السلام آن دعای صبحانه را خواند.

دو دست را به دعا بلند کرد که: «اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي»<sup>(۱)</sup>

ص: ۸۰

---

۱- (۱) روی ابومخنف عن ابی خالد الکاهلی و روی الشیخ المفید عن مولانا علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام انه قال: لما صَبَّحت الخیل الحسین علیه السلام رفع یدیه و قال: اللهم انت ثقتی فی کل کرب و انت رجائی فی کل شدّه و انت لی فی کلّ امر نزل بی ثقّه و عُدّه. کم من هم یضعف فیهِ الفؤاد و تقلّ فیهِ الحیله و یخذل فیهِ الصدیق و یشمت فیهِ العدو، انزلته بک و شکوته الیک رغبه منّی الیک عمّن سواک ففرّجته عنّی و کشفته و کفیتنی فانت ولی کلّ نعمه و صاحب کلّ حسنه و منتهی کلّ رغبه قال: و اقبل القوم یجولون حول بیوت الحسین. «الإرشاد، شیخ مفید: ۹۶/۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۱۵؛ تاریخ الطبری: ۳۲۱/۴»

گفت: بارخدایا! تو در هر دلتنگی مورد وثوق و سرمایه اطمینان منی و در هر سختی مایه امیدواری منی، تو در هر امری و بلایی که بر من فرود آید وثوق من و ذخیره منی، چقدر اندیشه های بار دل، که دل از آن ناتوان و چاره از آن گم و کم می شد، دوست در آن دست تنها می گذاشت و دشمن در آن سرزنش می کرد، آن را به پیشگاه تو فرود می آوردم و به رغبتی که از ماسوا به سوی تو دارم شکایت آن را به تو می کردم، تو در اثر آن گشایش می دادی و آن تاریکی را از برابر دیدگان برمی داشتی. پس تویی متصلی در هر نعمت، و همراه هر حسنه، و نهایت هر آرزو (خلاصه آن که خدایا تو پشت و پناه منی و بس).

(این دعا یکی از سه دعائی است که حضرت او روز عاشورا، خوانده بعد به همراه یک عده ای از هم سخنان پیش رفتند.)

«لشکر عمر سعد هم اینک رسیده، به اطراف سراپرده ها جولان می کردند، به خندق که در پشت سراپرده ها بود نظاره و به آن آتشی که از هیزم در آن خندق فروزان بود نظر می کردند و چون تا اندازه ای نشان می داد که جواب منفی است، آنها از ابراز دشمنی و هتک، خودداری نمی کردند، شمر، برای آن که خبری از وضعیت داشته باشد، خود تاخت و تاز کرده و آن وضعیت را دید، نعره کشید، که ای حسین علیه السلام! عجله و شتابزدگی برای آتش کرده ای! پیش از روز قیامت.

امام علیه السلام فرمود: کیست؟ گویا شمر است. گفتند: بلی. فرمود: ای بزچران! زاده بزچران! تو به آتش سزاوارتری مسلم بن عوسجه خواست چون تیررس بود تیرش بزند، حضرت علیه السلام منع کرد مسلم گفت: مرا بگذار تا بزنم برای آن که این فاسق

از دشمنان خدا و از بزرگان جباران است.

حضرت او عليه السلام فرمود: تیر مینداز، ناخوش دارم که من با آنها سر جنگ را بلند کنم.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۸۲

۱- (۱) الطبری: قال عبدالله بن عاصم قال حدثني الضحاك المشرقي. قال لما اقبلوا نحونا فنظروا الى النار تضطرم في الحطب و القصب الذي كنا الهبنا فيه النار من ورائنا لثلا يأتونا من خلفنا اذ اقبل الينا منهم رجل يركض على فرس كامل الاداه فلم يكلمنا حتى مرّ على ابياتنا فنظر الى أبياتنا فاذا هو لا يرى الا حطباً تلتهب النار فيه فرجع راجعاً فنادى باعلى صوته. يا حسين! استعجلت النار في الدنيا قبل يوم القيامة؟ فقال الحسين عليه السلام من هذا؟ كانه شمر بن ذى الجوشن فقالوا: نعم اصلحك الله هو هو فقال: يابن راعيه المعزى انت اولى بهاصليا، فقال له مسلم بن عوسجه يا ابن رسول الله جعلت فدا الا يرميه بسهم فانه قد أمكنتني و ليس يسقط سهم فالفاسق من عظماء الجبارين و قد امكن الله منه، فقال له الحسين عليه السلام: لا ترمه فاني اكره ان ابدأهم. «تاريخ الطبرى: ۳۲۱/۴؛ الإرشاد، شيخ مفيد: ۹۶/۲؛ تاريخ الطبرى: ۳۲۱/۴؛ مقتل الحسين عليه السلام، ابو مخنف: ۱۱۶»

واضح است خط سیر حضرتش علیه السلام دفاع است، در بین راه که می خواست همراهان خود را متفرق کند تنها نظرش این بود که خود بماند با زن و بچه تا آشکارا باشد که او نظر به تقاضا و دعوت مردم آمده و به هیچ وجه، کار او رنگ مهاجمه به خود ندارد و به عبارت علمی، نهضت ملی امت برخلاف آل امیه است، نه شورش شخصی و آشوب طلبی.

به هر حال، اصحاب عمر سعد سواره و پیاده نزدیک آمدند و خود را از ایستگاه به جبهه جنگ رساندند، امام علیه السلام (۱) هم شترسواری خود را خواسته سوار

ص: ۸۳

---

۱- (۱) قال المفید: و دعا الحسین براحلتہ فرکبها و نادى بأعلى صوتہ. یا اهل العراق! جلمہم، یسمعون. فقال: ایها الناس! «الإرشاد، شیخ مفید: ۹۷/۲» الطبری: قال حدثنی الضحاک المشرقی. قال: لما اقبلوا نحونا فنظروا الی النار - الی - ان ذکر قول شمر و مقال مسلم بن عوسجه. قال: و كان مع الحسین فرس له یدعی لاحقاً حمل علیہ ابنه علی بن الحسین، قال: فلما دنی منه القوم عاد براحلتہ فرکبها ثم نادى بأعلى صوتہ





شد و پیش آمد و همراهان او، ابوالفضل علیه السلام علی اکبر علیه السلام، بریر، حبیب، و سایرین عقب سرش بودند، در چنین موقع لشکر به هر هوایی باشند لابد پیش می آیند، روی هم می غلتند، چشم و دیدگان به رخ شاخص، این جنگ می دوزند.

ص: ۸۵

پاره ای برای آن که به سخن نزدیک باشند، و بشنوند که سلطان حجاز که از اقلیم تازه وارد شده، چه خیال به سر دارد، پاره ای برای آن که شخصیت این قائم را ببینند. یعنی آن شخصیتی که امیه از شیخ او در خواب آسوده نیست، تصور می کنند که این لشکر کشی تاریخی خواهد شد و در داستان ها، گزارش خواهد شد، پس ارزش دارد که شمایل این امام توده اسلام و مرد معنویت را در نظر بگیرند. و ببینند او برای سفر خود و قیام خود چه خواهد گفت؟

پاره ای هم آشنایانند که قریب بیست سال است که حسین علیه السلام از کوفه رفته، او را ندیده اند و فراموش آنها نشده، آن روزی که این مردم کوفه در رکاب پدرش علی علیه السلام لشکر کشی می کردند، اظهار جان نثاری می کرد. او و پدرش هم اینها را، چه کوچک آنها و چه بزرگ آنها را می نواختند؛ بنابراین چند نظریه، سواره و پیاده مانند سیل روی هم می غلتند و پیش می آیند.

### قیام به دفاع

حسین علیه السلام هم سواره پیش آمد تا رسید محاذی و برابر آن قوم، همی نگاه به صفوفشان می کرد که مانند سیل و لیل پیش می آمد، یعنی از تموج و اضطراب چون سیلاب جوشان و خروشان پیش می آمد و از سیاهی امواج که صف پشت صف ایستاده و می آمد، دیده به یاد لیل و سیل دمان می افتاد، دیده به این وضع افکند و نگاهی به ابن سعد کرد که صنادید کوفه را پیرامون خود گرفته همگی با او هستند.

اکنون حسین علیه السلام در مقامی ایستاده که دفاع از جان خود و جان جوانان و خانمان خود می باید بکند، حرمت و عرض خود را می خواهد از تطاول ستمگران

غار تگر حفظ کند، بلکه نظر دارد اهریمن جاهل کش را از سر و مغز این مردم بی مغز بیرون آورد، بنابراین اینک که به خطابه می ایستد، باید نطق او را همه یا بیشتر و عمده آنها بشنوند و لذا به حسب تاریخ در افتتاح آن خطابه ای را که بر بالای راحله خوانده ایراد نمود، گوش همه را متوجه کرد. این خطبه را بالای شتر خوانده.

به تناسب مطلب ما نیز حدس می زنیم که این خطابه در افتتاح بوده.

## نخستین دفاع

(۱)

به هر حال با بلندترین آواز خود بالای شتر، (زیرا اسب لاحق را پسرش علی اکبر سوار بود) فریاد زد با صوت بلند و آواز رسایی که جلّ سپاه! یعنی عمده آن مردم می شنیدند، آنها را برای سخن خواند، صدا هم به گوش آنها می رسید و می شنیدند.

## منطق امام برای عموم

فریاد:

ای اهل عراق! (ای مردم حاضر!) (در این حال بیشترشان می شنیدند) گفتار مرا بشنوید و راجع به من بی تابی مکنید، شتاب موزید، تا به آن قدر که به گردن من حق دارید، شما را موعظه کنم، از این آمدنم به سرزمین شما عذر خود را به پیشگاه شما بگویم، پس اگر عذر مرا قبول نمودید و گفتار مرا تصدیق کردید و با

ص: ۸۷

---

۱- (۱) آن چه طبری ذکر کرده، به آغاز انساب است و آن را بر بالای راحله خوانده، این است که ما حکم قطعی کردیم و خطبه طبری را آغاز سخن امام شمردیم.

من به انصاف حاضر شدید، شما به این کار برازنده تر و سعادت‌مندتر خواهید شد و بود، و راه هیچ بهانه ای به من برای شما نخواهد بود. (خواهید دید که راه حرفی به من ندارید) و اگر عذر مرقبول نکرده و در مقام انصاف از خود نگذشتید که انصاف دهید پس برای تصمیم در این کار با شرکای خود که در مصالح با هم شرکت دارید شورا کنید، با مشورت مردم روشن رأی برای این کار، تصمیم بگیرید، که مبادا صلاح کار شما چنان که ستاره و ماه پشت ابر تیره نهان می شود (۱) پوشیده و پنهان از نظر شما باشد - یا - این کار شما برای شما تیرگی ها و تاریکی هایی در عقب داشته باشد، (۲) و سپس اگر بعد از شور و رسیدگی با تمام شرکای دوران‌دیش، به پیکار و کشتار من رأی گرفتید که نخواهید گرفت، آن وقت برای انجام کار خود و خاتمه دادن به کار من، به سوی من بتازید و تصمیم خود را اجرا کنید و مهلت به من مدهید. من هراسی ندارم (۳) «زیرا متصدی کار من و خیرخواه و خیراندیش من، آن خداوند است که کتاب و نظامنامه فرستاده. او خود در سود و زیان، متصدی کارگزاران شایسته (صالحین) است.»

ص: ۸۸

۱- (۱) آفتاب بدان بلندی را، لکه ابر ناپدید کند.

۲- (۲) وَ اتَّلُ عَلَيْهِمْ نَبِيًّا نُوحٌ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنظِرُونِ «يونس (۱۰): ۷۲»

۳- (۳) قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ إِنَّ إِلَهِي اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ «اعراف (۷): ۱۹۶»

راوی می گوید: سخن که به اینجا رسید و خواهرانش این گفتار را تا آخر شنیدند، صدا کشیده گریه کردند، به هوای گریه خواهرها که بزرگند، دخترها هم به گریه افتادند (چنان که رسم است کودکان به صورت و دیدگان و صدای بزرگ ها نگاه می کنند) لذا صدای اهل حرم عموماً صغیر و کبیر به گریه بلند شد، حضرت او مجبور شد، برادرش عباس علیه السلام را امر داده به همراه علی اکبر فرزندش نزد زنان فرستاد به این دو تن فرمود: زنها را ساکت کنید به زندگانیم قسم، زیاد گریه در عقب خواهند داشت.

می گوید: وقتی که آن دو تن رفتند تا زنان را ساکت کنند. فرمود: دور مباد! ابن عباس، یعنی یادت به خیر! ای پسرعمو!

می گوید: ما گمان کردیم که این کلمه را در این وقت و هنگامه ای که گریه آنها را شنید، برای آن گفت که ابن عباس او را نهی کرد که زنان را همراه خود ببرد به هر حال، وقتی زن ها ساکت شدند، شروع به سخن کرد:

از اینجا هم معلوم می شود که به گفتگوی نخستین زنانه و مردانه از این طرف و آن طرف همه متوجه هستند، خواهرانش از وطن تا اینجا آمده و به نام دعوت به مرز و بوم پیروان و دوستداران و به هوای استقبال دوستان و پذیرائی شیعیان حرکت کرده اند، در این سفر، عزتی افزون از وطن برای بزرگ خودشان تصوّر می کردند با آن که آنچه در وطن می دیدند مافوق نداشت، اکنون که از زبان خود او (نام عذرخواهی از آمدن به این سرزمین را، توأم با آن که اگر آن عذر را نپذیرید، مرا کشتن صلاح نیست و اگر صلاح شما شد شما به کار خود بکوشید. من

هم خدا دارم) شنیدند و از بزرگ خود نومییدی از زندگانی دیدند که هرگز ندیده بودند. از مظلومیت او بی طاقت شدند و بی طاقتی خود را ابراز داشته، نتوانستند خود را نگهداری کنند و شیون کردند.

باری، زن ها ساکت شدند و او شروع به سخن کرد، ستایش خدای را کرده ثنا بر او خواند و خدا را به آنچه شایسته او بود نام برد و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و بر ملائکه الهی و پیمبرانش درود خواند؛ به اندازه ای که هرگز از گوینده ای، نه پیش از او و نه بعد از او، در هیچ نطقی بلیغ تر و رساتر از او شنیده نشده بود، و بعد از آن گفت.

اما بعد: شما پس نسب و نسبت مرا معین کنید و در نظر بگیرید من کیستم؟ و سپس به نفس خود رجوع کنید و آن را عتاب کنید که ای نفس جبار! فرصتی ده، پس از آن در نظر بگیرید که آیا کشتن من و ریختن آبروی من و پاره کردن پرده حرمت من به صلاح شماست.

### جهان مصونیت من

۱ - آیا من پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و پسر وصی او، پسر عم او، نخستین مؤمن در میان مؤمنان، که رسول خدا صلی الله علیه و آله را راجع به آنچه از جانب پروردگارش آورده بود به تمام معنی الکلمه تصدیق کرد نیستم؟ آیا حمزه سید الشهداء عموی من و عموی پدرم نیست؟ آیا آن جعفر طیار (که در بهشت با دو بال به هر ناحیه پرواز دارد) عموی من نیست؟ یعنی پس چنین کس که رگ و ریشه و بنیه و اندیشه، و خیال و رأی او، همه از منبت ایمان روییده و جز ایمان در پیراهن او نیست، ایمان و عصمت نبوت او را در حریم بقعه خود مصون نگه

می دارد، اسلام و ایمان، او را از تطاول تعدیات مصون می داند، آشنایی او به مبادی آیین پایه آشنایی های دیگران است.

۲ - آیا به شما ابلاغ نشده آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم به طور مستفیض فرموده: که «این دو تن از ملوک فردوسند، و این دو تن در جوانان اهل بهشت و لایق فردوس، سید و بزرگوارانند» اگر مرا تصدیق دارید راجع به این که می گویم، و حق هم همان است که بجاست، زیرا به خداوندی خدا، من هرگز قصد خود را متوجه دروغ نکرده ام از آن زمان که دانسته ام، خدای، دروغگو را برای دروغ سخت دشمن دارد و دروغ پردازان را زیان می رساند.

در سال ۶۱ خاصه در آن هامون سندی معتبرتر برای اتصال سخنی به پیغمبر صلی الله علیه و آله از وجود اقدس او نبود، آن پیروان آیین که در لشکر بودند به حسب سن سندشان همه جز او منقطع بود.

و اگر مرا در این گفتار تکذیب می کنید چاره نزدیک و فراهم است؛ زیرا در میان شما کسانی هستند که اگر در این خصوص از آنها پرسش کنید شما را خبردار می کنند، از جابر بن عبدالله انصاری یا از ابی سعید خدری یا از سهل بن سعد ساعدی، یا از زید بن ارقم یا از انس بن مالک، پرسید مسألت کنید تا به شما خبر بدهند که: آنها به گوش خود این گفتار را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند که درباره من و برادرم فرموده، آیا در این تصدیق خدا و امضای پیغمبر صلی الله علیه و آله برای شما سدی از ریختن خون من است؟

شمر، سخن حضرت او را قطع کرد و به روی حضرت او، این سخن را پراند: او از خداپرستی به کنار است (مقصود خودش بود) اگر بفهمد که تو چه می گویی:



حبيب بن مظاهر در برابر شمر گفت: به خداوند قسم، من می بینم که (درست) هفتاد مرتبه از خداپرستی به کناری و من گواهی می دهم که تو راست می گویی، تو نمی فهمی که او چه می گوید، قلب تو را خدا مهر زده.

این قفل که داند گشادن از خلق آن کیست که بگشاد قفل یزدان(۱).

۳- شرف و آبروی اسلام صیانت دودمان مؤسس را ضمانت می کند.

سپس خود او برگشت سر سخن. و فرمود: فرض چنین می کنم که از این گفته در شکید، اگر از این گفته در شکید آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیغمبر شمایم؟ با آن که به خدا قسم در میان مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبری امروز غیر از من نیست، نه در میان شما و نه در میان غیر شما.

۴- وای از دست شما! ای وای به شما! آیا به چه حق و به چه وجه از جان من دست برنمی دارید؟؟ آیا در برابر کشته ای که از شما کشته ام؟ یا مالی که نابود کرده ام؟ یا به قصاص زخمی که زده ام؟

آنها در برابر کم کم به سکوت گزیدند و کار واگذار به سکوت عمیقی شد، دوست به یک جهت ساکت و دشمن به جهت دیگر بهتی میدان را فرا گرفت.

۵- پس صدا زد، ای شبت بن ربعی! و ای حجار بن ابجر! و ای قیس بن اشعث! و ای یزید بن حارث! آیا شما ننوشتید به سوی من که میوه ها رسیده و هر پهلوی این دشت سبز و خرم است، کیل ها لبریز شده و تو وارد خواهی شد بالای سر لشکری از خودت که آماده و مهیاست، پس رو به ما بیا.

ص: ۹۲

آنها گفتند: نکرده ایم.

در این وقتی که سردارها گوش می دادند و به سکوت گراییده و مبهوت بودند، طبقه معتدله آنها شاید قدری شاد و امیدوار شدند و در جمله (حر ریاحی)؛ ولی اینجا که جواب جابرانه آنها را شنید که گفتند: ما نکردیم، طاقت نیاورد که به ناروایی آن، شکیبایی بورزد، گناه آنها را برای خود اثبات کرد و اعتراض کرد.

(سبط) می گوید: بعد از آن بانگ زدن حسین علیه السلام به نام شبت بن ربیع و حجار بن ابجر و قیس بن اشعث و زید بن حارث، که آیا شما به من ننوشتید؟ و گفتار آنها که ما نمی فهمیم که تو چه می گویی، حر گفت: (می گوید) و این حر بن یزید یربوعی، از سادات آنهاست.

بلی والله! ما نامه نویسی کردیم، ماییم آن مردمی که تو را به این سرزمین آوردیم، خدا دور کند باطل و اهل آن را والله من هرگز دنیا را بر آخرت نخواهم برگزید، گوید: حر این زمزمه را کرد و در موقع خود توسن را تازیانه زد و خود را در لشکر امام علیه السلام داخل کرد و امام به او خوش آمد فرمود، فرمود: اهلاً و سهلاً تو والله آزادمردی در دنیا و آخرت. [\(۱\)](#)

ص: ۹۳

---

۱- (۱) قال: و كان الحر بن اليربوعی من ساداتهم، فقال له: بلی، والله لقد كاتبناك و نحن الذين اقدمناك، فابعد الله الباطل و اهله والله لا اختيار الدنيا على الآخرة، ثم ضرب فرسه و دخل فی عسكر الحسين علیه السلام فقال له الحسين: اهلاً و سهلاً، انت والله الحر فی الدنيا والآخرة.

سپس امام علیه السلام فرمود: ای مردم! اینک که کراحت از من دارید پس بگذارید برگردم به سوی جایی که ایمن از دست شما باشم و به پناهگاهی از این زمین پهناور خود را برسانم.

قیس بن اشعث گفت: ما نمی فهمیم چه می گویی ولیکن فرودآ به حکم پسرعموهایت، برای آن که آنها جز دلخواهی که تو دوست داری هرگز چیزی برای تو در نظر ندارند.

حسین علیه السلام گفت: تو برادر آن برادری؟ آیا با خون مسلم باز کسری داری؟ نه، به خدا - نه من مانند یک تن زبون، خود را دست بسته شما می کنم و نه مانند بردگان قرار آنها را امضاء می کنم، یا گفت: نه مانند غلامان فراری می گریزم.

سپس، برای خاتمه دفاع و اظهار رأی و عزیمت خود که از این فکر باطل بگذرید، داد زد و بانگ برداشت:

ای بندگان خدا! من جداً پناه می برم به پروردگار خودم، پروردگار شما، که دیده و شناخته مرا برنجانید، امامی را مانند من نپذیرید، و از میان خود دور کنید، یا برانید، یا گمان بد به من برید یا سنگی به جانب من بیندازید (۱) (یعنی تا چه رسد به تصمیم جنگ و کشتار) راستی، از هر متکبری که ایمان به روز حساب ندارد من پناه می برم به پروردگارم که پروردگار شماست.

ص: ۹۴

---

۱- (۱) یا عباد الله! انی عذت بری و ربکم ان ترجمون؛ انی أعود بری و ربکم من کل متکبر لایؤمن بیوم الحساب.

گفتار نخستین خود را خاتمه داده، شتر را خوابانید، عقبه بن سمعان را امر فرمود که: آن را عقال زد، ولی آنها آن ارتش بی پایان با هیاهوی لشکر کشی رو آورده برای پیش آمدن به جانب او روان شدند، اسبان و سواران به تاخت و تاز پرداختند.

مورخ می گوید: «و اقبلوا یزحفون نحوه» و همین که مورخ گفتگوی زهیر را می خواهد ذکر کند. گوید: «لما زحفنا قبل الحسین علیه السلام خرج الینا زهیر علی فرس له ذنوب شاک السلاح»<sup>(۱)</sup>.

آمدن زهیر اینک به موقع بود که وضع فکرها یک سر عوض شد و لشکر جواب منفی خود را شنیدند و از تردیدی که راجع به تصمیم حسین علیه السلام داشتند بیرون آمدند، خود را مهیای حمله کردند. تاکنون اندکی انتظار داشتند که شاید تکلیف، پیکار و جنگ نباشد، و این طرف هم. از جهت انتظار لشکر برای جواب، از حمله آنها ایمن بودند، ولی اینک می دانند این اخطار روش آنها را تند می کند و تغییر می دهد و مهیای یورش و حمله و به قصد پیکارند، عقلای رشید شهدا هر یک جداگانه تکلیفی دارند که، جدا از پیشنهاد مختص امام علیه السلام برای گرداندن جنگ اقدام کنند و فراخور تکلیف خود و مقدرت خود بکوشند، بلکه این آتش در نگیرد. و لذا بعد از برگشتن امام علیه السلام با

ص: ۹۵

---

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۹۷/۲-۹۸؛ تاریخ الطبری: ۳۲۲/۴-۳۲۳؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۱۶-۱۱۸؛ اعلام الوری: ۴۵۸/۱-۴۶۰.

همراهان او که ابوالفضل علیه السلام و علی اکبر علیه السلام و بریر و حبیب و دیگران باشند که برای ابلاغ رأی و جواب رفته بودند و پیشنهاد مختص را ابلاغ کردند، شهدا مشاهده کردند که لشکر به آن پیشنهاد قانع نشدند. و اینک پیش خواهند آمد. و دست و شمشیرها آخته اند، زهیر که سردار با مقدرتی است و گفته که با هزار جان می کوشم قتل را از جان خودت و جوانانت بگردانم، اکنون باید با اسلحه زبان و رأی فکر و به دفاع اقدام کند. لذا پیش آمد، گرچه معلوم نیست که آیا جزء همراهان امام در دفاع اول هم بوده و چون امام به عقب برگشته او پیش آمده، یا در جبهه و ایستگاه لشکر خود مانده بوده و اکنون که امام با همراهان برگشتند، او پیش آمده؛ ولی از دو جا می توان فهمید که با همراهان امام نبوده و به سرپرستی عدّه خود و در موقف خود بوده، یکی از آغاز روایت، و دیگری از خاتمه و پیغام ابوعبدالله علیه السلام نزد او که برگردد.

علی پسر حنظله بن اسعد شامی (۱) از کثیر بن عبدالله شعبی که یکی از قتله

ص: ۹۷

۱- (۱) الطبری قال ابو مخنف: فحدثني علي بن حنظله بن اسعد الشامي عن رجل من قومه شهد مقتل الحسين حين قتل يقال له: كثير بن عبدالله الشعبي قال: لما زحفنا قبل الحسين خرج الينا زهير بن القين على فرس له ذنوب شاك في السلاح فقال: يا اهل الكوفه! نذار لكم من عذاب الله نذار! انّ حقاً على المسلم نصيحه اخيه المسلم. و نحن حتى الان اخوه و على دين واحد و مله واحده ما لم يقع بيننا و بينكم السيف و انتم للنصيحه منا اهل، فاذا وقع السيف انقطعت العصمه و كنا امه و انتم امه، ان الله قد ابتلانا و اياكم بذريه نبيه محمد صلى الله عليه و آله لينظر ما نحن و انتم عاملون؟ انا ندعوكم الى نصرهم و خذلان الطاغيه عبيدالله بن زياد. فانكم لاتدر كون منها الا بسوء، عمر سلطانهما كله، ليسملان اعينكم و يقطعان ايديكم و ارجلكم و يمثلان بكم و يرقعانكم على جذوع النخل و يقتلان امثالكم و قرائكم امثال حجر بن عدى و اصحابه. و هانى بن عروه و اشباهه. قال: فسبوه و اثنوا على عبيدالله بن زياد و دعوا له و قالوا: والله لانبرح حتى نقتل صاحبك و من معه او نبعث به و باصحابه الى الامير عبيدالله سلماً. فقال لهم: عباد الله! ان ولد فاطمه رضوان الله عليها احق بالود و النصر من ابن سميه فان

است بازگو می کند، که گفت وقتی ما رو به حسین علیه السلام لشکر کشیدیم و برابر ایستادیم، زهیر بن قیس رو به ما بیرون آمد اما سواره، خودش تمام اسلحه، و اسبش پر یال، و دم بلند، ایستاد و به سخن آمد.

### **دفاعیه زهیر – سخنوری از امرای عراق**

گفت: ای اهل کوفه! زنهار! از عذاب خدا زنهار! حقاً بر مسلمان نصیحت برادر مسلمانش وظیفه است، ما تا کنون برادریم، بر یک دین و بر یک آئینیم مادام که شمشیر بین ما فرود نیامده، ولی وقتی که شمشیر فرود آمد، رشته عصمت

منقطع می شود، ما یک امت و شما امت دیگر خواهید شد، محققاً خدا برای آزمایش، ما و شما را به ذریه پیغمبرش صلی الله علیه و آله امتحان و آزمایش کرده که نظر کند و ببیند، ما و شما چکاره خواهیم بود.

ما دعوت می کنیم شما را به یاری ایشان و کناره گیری از این طاعی یاغی (عبیدالله پسر زیاد) برای آن که از آن دو، جز بدی چیزی درک نخواهید کرد، در سراسر عمر جهانداریشان به تمام، چشمان شما را به میل داغ بیرون می آورند، دست ها و پاهای شما را می برند، شما را (به مثله) گوش و دماغ می برند، شما را به دار می زنند و اماتل و قرآء و گزیدگان و حافظان قرآن شما را می کشند، مانند حجر بن عدی و همراهان او و هانی ابن عروه و اشباه او.

می گوید: لشکر، زهیر را به دشنام گرفتند و بر عبیدالله زیاد ثناخوانی کردند. و گفتند: ما دست بردار نیستیم تا صاحب تو را با یاورانش بکشیم، یا او را و همراهان او را نزد امیر عبیدالله تسلیم شده بفرستیم.

باز (زهیر) گفت: ای بندگان خدا! الحق اولاد فاطمه از اولاد سمیه سزاوارترند به مودت و یاری، پس اگر نصرت از آنها نمی کنید پناهتان به خدا که آنها را بکشید، بیایید بین این مرد بزرگوار را با پسر عمش (یزید بن معاویه) به خودشان واگذارید؛ زیرا به جانم قسم، یزید از شما و اطاعت شما، به کمتر از کشتن حسین علیه السلام هم راضی خواهد بود.

شمر بلافاصله او را به تیری نشان کرده، تیری به او رها کرده گفت: ساکت شو! خدا نفست را و صدایت را بگیرد، خسته کردی ما را به پرگوئیت.

(زهیر) به او گفت: ای شتر زاده، پدری جز آن حیوان که به پاشنه پای خود



می‌شاشد ندیده، من با تو گفتگو نمی‌کنم. تو بیش از دام زبان بسته ای نیستی، گمان نمی‌برم که از کتاب خدا دو آیه محکم بدانی، نویدت می‌دهم به رسوایی روز رستاخیز و عذاب و شکنجه دردناک.

شمر به او گفت: یک ساعت نمی‌گذرد که خدا تو را و صحبت را می‌کشد.

فرمود: آیا به مرگ مرا می‌ترسانی؟ به خداوندی خدا، که البته مرگ به همراه او گواراتر و محبوب‌تر است نزد من، از عمر جاوید با شماها.

### ختم سخن

می‌گوید: سپس روی خود را به مردم برگردانید، با بانگ بلند صدا به مردم زد و گفت: بندگان خدا! شما را مغرور نکند در دیتان این دیوانه و شگستاخ (جلف جافی) که شما را از دین بیرون کند؛ زیرا به خداوندی خدا شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نمی‌رسد به مردمی که خون ذریه او و خانواده او را ریخته، یاوران آنها را که به دفاع از حریم او برخاسته اند، کشته باشند.

### زهیر برگشت

می‌گوید: سخن که به اینجا رسید فرستاده امام علیه السلام از عقب سر آمد و او را صدا زد که اباعبدالله علیه السلام می‌فرماید: تو برگرد رو به ما بیا؛ زیرا به حیاتم قسم که چنان که مؤمن آل فرعون قوم خود را مشفقانه پند داد و با کمال مبالغه دعوت خود را ابلاغ کرد، تو هم کردی، به این مردم مشفقانه نصیحت نمودی و ابلاغ کردی؛ اگر نصیح و ابلاغ نفعی داشت. زهیر برگشت.

و این هنگام وقتی است که زاده پیغمبر صلی الله علیه و آله موارث نبوت را می‌آورد که سان بدهد با آن که هر وصله از آنها را، دول بیگانه یا پادشاهان اسلامی اگر

بیابند به افتخار خود، تخصیص به خزانه ملوکی می دهند.»<sup>(۱)</sup>

## دول دنیا و موارث نبوت

تا چندی قبل دراعه<sup>(۲)</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله در آستانه یعنی باب عالی اسلامبول بود و یکی از افتخارات دولت عثمانی بود که دولت عثمانی و جشنی که می گرفت و زیارت ارکان دولت از دراعه پیغمبر صلی الله علیه و آله و چند تار مو، که به وسیله شانه از محاسن شریف افتاده، من چیزها شنیده ام.

(ابن طاوس) در رساله کشف المحجبه گله مند است، می گوید: «من در تاریخ اهل وفا دیده ام که (هرمز) مرد و به جای او اولاد نرینه ای نماند و تنها حملی در شکم، از او باقی ماند، یاران او وفاداری کردند تا آن که تاج شاهی را بالای شکم زنش گذاشتند که حامله بود و انتظار تولد طفل را کشیدند تا متولد شد، دختر بود، و می گوید: من در تواریخ دیده ام که جماعتی از پادشاهان بوده اند، پسری به جای خود نگذاشتند و زنی وارث آنها باقی ماند، لیکن مردم وفاداری کردند، به ازای آن که احسانی به آنها کرده بود، دختر او را بر خود، پادشاه کردند.

و می گوید: من در تواریخ دیده ام که در خلفای بنی العباس اولیای آن دولت با چند تن اولادشان به خلافت بیعت کردند با آن که آنها هنوز اطفال نابالغ بودند برای وفای به احسان پدران گذشته شان، آنها را برگزیدند.

ص: ۱۰۱

---

۱- (۱) مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۱۹-۱۲۰؛ تاریخ الطبری: ۳۲۳/۴-۳۲۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۶۵-۱۶۶؛ اعیان الشیعه: ۷۱/۷-۷۲.

۲- (۲) دراعه: جُبهه، بالاپوش فراخ، جامه بلند.

و می گوید: هم در تواریخ و هم در عمر خود دیده ام که اولاد مشایخ هر دسته ای چه دیر، چه مسجد، چه رباط، و چه مقام های دیگر، مراعات می شوند و در رتبه و مقام پدر اگر چه کامل الصفات نباشند آنها را جا می دهند، به مراعات اموات آنها را مقدم می دارند، پس برای چه؟ محمد صلی الله علیه و آله نزد مسلمانان خصوص عرب پست تر از هر طبقه ای از این طبقات باشد با آن که محمد با عرب آن چنان بود که (مهیار دیلمی) می گوید:

۱ - ما برحت مظلّمه دنیا کم حتی اضائت کوب فی هاشم

۲ - بینتموا به و کنتم قبله سرّاً یموت فی ضلوع کاتم

۳ - فصار هل من ملک مسالم یقول هل من ملک مقاوم (۱)

۱ - دنیای شما تا بود تیره و تاریک بود، تا آن که ستاره درخشانی در بنی هاشم درخشیدن گرفت.

۲ - شما به آن آشکارا و دیده شدید با آن که پیش از آن بی خبر می آمدید و می رفتید، زنده می شدید و می مردید، مانند رازی که میان دنده های اهل کتمان بماند و بماند تا بمیرد و از ناپیدایی به جهان عدم که پنهان تر است برود

۳ - اکنون کار به اینجا رسیده که آن که پیش داد می زد که آیا پادشاهی هست که مسالم باشد، کلمه خود را عوض کرده، می گوید: آیا پادشاهی هست که (مقاوم یا برابر) بایستد. (۲)

ص: ۱۰۲

---

۱- (۱) کشف المحجّه: ۱۹۵.

۲- (۲) کشف المحجّه: ۱۹۵.

به هر حال، اصحاب عمر سعد بر مرکب عجله سوارند، برای خضوع امام با شوکت نزدیک آمدند؛ اسب پیغمبر صلی الله علیه و آله را نزدیک آوردند امام با لباس محمد صلی الله علیه و آله مجدداً بر زین نشست و میان چند نفری از همراهان پیش آمد.

از اثنای سخن معلوم می شود که: قطعاً ابوالفضل علیه السلام و علی اکبر علیه السلام و حبيب در پیرامون امام بوده اند و اما بقیه همراهان کیانند؟ هنوز معلوم ما نیست، بریر بن خضیر، سید القراء در پیشاپیش بوده حضرت علیه السلام به او فرمود:

گفتگو کن با این مردم، بنابراین فرمان بریر پیش آمد. (۱)

ص: ۱۰۳

۱- (۱) قال محمد بن ابی طالب: و ركب اصحاب عمر بن سعد فقرب الی الحسين فرسه فاستوی علیه و تقدم نحو القوم فی نفر من اصحابه و بین یدیه بریر بن خضیر فقال له الحسين علیه السلام: کلم القوم فتقدم بریر فقال: یا قوم! اتقوا الله فان ثقل محمد صلی الله علیه و آله قد اصبح بین اظهركم، هؤلاء، ذریته و عترته و بناته و حرمة، فهاتوا ما عندکم و ما الذی تریدون ان تصنعوه بهم؟ فقالوا: نرید ان نمکن منهم الامیر عبیدالله بن زیاد فیری رأی فیهم. فقال لهم بریر: افلا تقبلون منهم ان يرجعوا الی المكان الذی جاءوا منه؟ ویلکم! یا اهل الکوفه! انسیتم کتبکم و عهودکم الی اعطیتموها و اشهدتم الله علیها یا ویلکم! أدعوتم اهل بیت نبیکم و زعمتم أنکم تقتلون انفسکم دونهم حتی إذا أتوکم أسلمتموهم الی ابن زیاد و حلاتموهم عن ماء الفرات بئس ما خلفتم نبیکم فی ذریته ما لکم لأسقاکم الله یوم القیمه فبئس القوم انتم. فقال له نفر منهم یا هذا! ماندری ما تقول؟ فقال بریر: الحمد لله الذی زادنی فیکم بصیره، اللهم انی ابرء الیک من فعال هؤلاء القوم، اللهم الق بأسهم بینهم حتی یلقوک و انت علیهم غضبان فجعل القوم یرمونه بالسهام فرجع

سید قراء کوفه است. بریر می خواهد بگوید: با دودمان محمد صلی الله علیه و آله که امروزه امروز در دست شما افتاده آخر چه خواهید کرد؟ ولی این مطلب را با بهترین تعبیر ادا می کند.

ص: ۱۰۴

بریر: ای قوم! (که به کارهای مردانه می باید قیام کنید)

خدا را پرهیزید، زیرا هر چیز نفیس قیمتی که محمد صلی الله علیه و آله در خانه داشته اکنون روزگار به اینجا رسانده، در این بامداد صبح است که در مابین شما افتاده گفت: (بین اظهرکم، تا اشاره باشد به آن که شما که پشتیبانان هستید، پشت و پناه شما اعتبار دارد) اینان ذریّه او، و عترت او، و دختران او، و حرم او، هستند. بیاورید هر چه در نظر دارید (یا هر خدمتی پیش خود به آنها تکلیف دارید روی دایره بریزید) و آیا آخر چه اراده دارید که با آنها بسازید؟

و اگر چه این برداشت سخن و تعقیب سخن سابق امام و سخن زهیر جواب تقاضای دیشب آنها نبود، نه به نفی، نه به اثبات، ولی جداً آشکار شد که خطه منظور حسین علیه السلام تا آخر شق ثالثی است بیرون از دو شق تقاضای آنها که نزول یا منازل بود.

در پاسخ بریر سخن را برگرداندند، سرّ تقاضای دیروز که اگر حسین علیه السلام تسلیم شود و کار به اراده ما واگذار کرد، او را تسلیم عیدالله می کنیم.

گفتند: ما اراده آن داریم که آنها به تمکین امیر ابن زیاد دهیم که هر رأیی درباره اینها در نظر دارد بگیرد.

بریر: اگر کاری برازنده برای آنها در نظر نمی گیرید؟

بریر ناچار باز به مقصود دفاع خویش تصریح کرد.

«آیا از آنها قبول نمی‌کنید که مراجعت کنند به سوی آن مکانی که از آنجا آمدند، ای وای از دست شما! ای اهل کوفه! آیا فراموش کردید نامه‌ها که مراسله کردید و پیمان‌ها که به او دادید و خدا را در آن شاهد گرفتید؟ ای وای به شما! آیا دعوت کردید؟ اهل بیت پیغمبرتان و به گمان خود خیال داشتید که جلوی آنها خودکشی کنید تا حالیا که به هوای شما در سرمنزلتان آمده‌اند، آنها را واگذار و تسلیم غیر می‌کنید و از آب فرات، این مهمان عزیز دعوت کرده خود را مانع می‌شوید و جلوگیری می‌کنید، بد جای‌گیری از پیغمبرتان محمد صلی الله علیه و آله کردید درباره ذریه او!!! آیا چه برای شما هست؟ چه سودی؟ چه شرفی؟ چه افتخاری؟ چه دیوانگی؟ سیراب نکند خدا شما را روز رستاخیز، چون بد مردمی هستید شما!

پس از این سخن چند نفری از آنها گفتند: ای شخص قابل اشاره، ما نمی‌فهمیم تو چه می‌گویی؟

بریر فرمود: ستایش خدای را که بینشم را درباره شما افزود، بارخدا! از راه بیزاری، از کردار این قوم، به سوی تو گریزانم، بارخدا! آنها را به خونریزی به جان یکدیگر بینداز تا آن که تو را هنگامی که ملاقات می‌کنند تو بر آنها خشمگین باشی.

پس آن قوم بنا کردند به تیر انداختن به او، بنابراین او به عقب برگشت و

خود حسین علیه السلام سوار اسب پیش آمد.»(۱)

ص: ۱۰۶

سماواتی می گوید: «لشکر اندک اندک پیش راندند و خود را به سوی او پیش کشیدند و اسب ها به تاخت و تاز درآمد.

حضرت او علیه السلام اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله (مرتجز) را از پیش خواسته بود(۱) و عمامه پیغمبر صلی الله علیه و آله را برای به سر گذاشتن خواست، زره پیغمبر صلی الله علیه و آله را و شمشیر او را هم خواست، سوار بر اسب شد و آثار را پوشیده بود، در برابر روی آن مردم به استنصاف ایستاد، از آنها سکوت خواست، ابا کردند.

چون جواب را پیش گرفته بودند، و از تردید بیرون آمده بودند، اینک که از تسلیم مأیوسند، از مسالمت هم برکنارند.

لشکر در این وقت آوازه برداشته بودند، بعد به یکدیگر سرزنش کرده

ص: ۱۰۷

---

۱- (۱) ابن سینا در کتاب حیوان شفاء در مقاله پنجم فصل دوم گوید: «ان الفحل منه ربما عاش فی الاكثر الی خمسه و ثلاثین سنه و ربما عاشت الرمکه اکثر من اربعین سنه و قد شوهه فرس ذکر عاش خمساً و سبعین سنه.»



حضرت او علیه السلام خطبه دوم خود را آغاز کرد اما نه با خطبه عذرخواهی که در آغاز کرده بود، بلکه با کوشش و پافشاری برای بصیرت و بینش آن هم اندکی آمیخته به سرزنش و نکوهش. امام علیه السلام با عده سواران خود حاضر است. بریر از خطابه و دفاعیه خود به عقب برگشت. امام علیه السلام پیش آمد تا آغاز سخن کند، قبل از خطبه مدتی نگاه به دریای لشکر می کرد که مانند سیلاب موج می زند و نگاهی به ابن سعد کرد که صناید کوفه پیرامون او را دارند.

البته باد غرور فرماندهی موقتی بر پسری مثل عمر سعد سی و هشت ساله، فرصت مطالعه به آن جوان مغرور نمی دهد جز سخن انبیا هیچ چیز نمی تواند بت جبروتیت را بشکند. اکنون به دنیا چشم رضا می نگرد، زمام این شوکت و فرماندهی و سان دادن سپاه را که دنیا به او واگذار کرده ابدی می داند و از دود آرزو پرده ای بین او و بین حقیقت آویخته و راه به دیده نمی دهد که نیکو بنگرد. دیده چنین است که وقتی یک نقطه و یک نظر را می نگرد، باقی سطور را در حاشیه می نگرد، به طور مبهم و نیم رؤیت می بیند. او اکنون به تاج تاجوران آرزومند است. غافل از آن که: این گونه گناه تاج و تخت را اگر موجود بالفعل هم باشد زیر و زبر می کند تا چه رسد به آرزومند آن، چرخ گردون اسیر و رام کسی نیست. سراب فنایی را پشت این منظر زیبای فریبنده جز دل دانا نمی تواند ببیند، پایتخت های ویران را همدوش دید، تخت و چتر و

ص: ۱۰۸

سایبان ببیند رائد حق از ارائه دادن پرده مقابلات باید حس خطاکار را بیدار کند.

انبیا که رانندگان حقایق هستند، این سرشت ملون را نیکو می شناسند، هم منظر شیوا را و هم پرتگاه فنا را، هم امروز را و هم فردا را با دیدگان حق بین به یک نسبت می نگرند؛ دور و نزدیک هیچ کدام در آنها مانع از دیدن آن دیگر نیست، هیچ وضع دنیا به واسطه آن که پیش رو و موجود است حاجب و حاجز آن دیگر نیست که منتظر است و به دنبال می آید، دیده ها عموماً به این خطا گرفتارند که مانند شیشه عکاسی نزدیک را درشت تر و روشن تر و دورها را ریزتر و کوچک تر می نماید.

دنیا خود گذرا است که نزدیک ها را عقب ببرد و دورها را پیش آرد تا مردم مغرور را از اشتباه بیرون آرد و هر چیز را به قیمت حقیقی آن در دادگاه، در معرض نظر بگذارد؛ دنیا که دار اشتباه است خود نیز رافع اشتباه است، برای رفع این اشتباه از این لغزشگاه یا باید دیده حق بین باشد تا دور و نزدیک را به یک نسبت بنگرد یا با دنیا مماشات کند و پا به پا بیاید تا این پرده گذرا دمام بگذرد و دورها را خود نزدیک آرد و مقدار ارزش و قدر سنجش آنها را به حقیقت واقعی آنها بنماید. دنیا دار غرور نیست. از بن هر دیوار هر ویرانه ای مخبر صادقی برمی انگیزد.

دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو پند سر دندانۀ بشنو ز بن دندان(۱)

ص: ۱۰۹

از پرده های دل طبیعت ترجمان هایی خدا برانگیخته که در حدود واقعیت هر چیز را نمایش دهند، انبیای علم و رُؤاد(۱) حقایق همه اکنون به لباس حسین درآمده، در میدان با شکوهی به خطبه مجلل خود شروع فرمود.

### در کسوت محمد صلی الله علیه و آله

فرمود: ستایش خدای را که دنیا را آفرید، آن را (مانند سیماب لرزان) خانه فنا و زوال قرار داد و اهل آن را به قبضه تصرف آن داده، او هم متصرفات خود را به سجیه خود، از حالی به حالی، و حالی بعد از حالی گردانده و همیشه خواهد گرداند، گول خورده آن کسی است که: دنیا او را گول بزند، و بدبخت آن کسی است که: دلباخته دنیا باشد، پس این دنیای چنانی، مغرورتان نکنند چون این دنیا امید آن کس را که تکیه به آن کند قطع خواهد کرد، و آن کس را که به آن طمع خام کند دست خالی برمی گرداند.

این کاخ که می باشد گاه از تو و گاه از من جاوید نمی ماند خواه از تو و خواه از من

گردن چه نمی گردد بر کام کسی هرگز گیرم که تواند بود مهر از تو و ماه از من

ص: ۱۱۰

«من می بینم شما را که اجتماع کرده اید، بر اقدامی که خدا را در آن، به خود خشمگین کرده اید، او به شما خشم کرد، و روی کریمانه از شما برگردانده، زهر چشم خود را به شما خواهد چشاند و از رحمت خود شما را به کنار خواهد زد، خوب پروردگاری است پروردگار ما و بد بنده ای هستید شما، اقرار کردید که با خدا، وظیفه اطاعت است و ایمان آوردید به بزرگ رسول او، محمد صلی الله علیه و آله، سپس خود شما به واسطه اراجیفی تاخت و تاز کرده اید به سوی ذریه او و عترت او که آنها را بکشید، شیطان مغز شما را زیر نظر خود گرفته، یاد خدای با عظمت را به شما فراموشانده، نابودی به شما باد، با آنچه اراده دارید، انا لله و انا الیه راجعون (یعنی باید بر همه چیز شما خبر مرگ خواند و به عزا نشست)، این جور مردمند که کافر شدند بعد از ایمان، به استحقاق باید ستمگر از همه چیز و همه خیر دور باشد (ستم بیش از این کجا؛ به خود ستم، به ما ستم، به خدا ستم؟) آری، ستمگران، قومیند که جز کلمه (دور باد) چیزی را نشانند.»<sup>(۱)</sup>

### مداخله اوباش

این لحن چون اندکی تند بود، بر شرارت آنها افزود، عمر سعد بر خود تحمل نمی کرد که محکومیت و جرم برای اقدامات خویش، او خود شنوده، یا دیگران بشنوند؛ که گمان برند اقدام آنها مجرمانه است، به غوغا فرمان داد؛ به نام این که او به سخن وقت را می گیرد، وای به شما، با او سخن بگویید چون او پسر آن

ص: ۱۱۱

پدر است، اگر یک روز تمام دست از همه کار کشیده به سخن پردازد، انقطاع پذیر نیست، و درمانده در سخن نخواهد شد؛ پس بلافاصله جسورهای کوفه پیش افتاده و به سخن آمدند، شمر پیش آمد که ای حسین! این حرف چیست که می خواهی بزنی؟ به ما بفهمان تا بفهمیم.

حضرت او علیه السلام برابر آن شرارت، سخن خود را مختصر کرد، مثل آن که از سخن اصلی خود گذشت و چون او سخن فهمیدنی خواست و مقصود را پرسید و بالحقیقه گفت: چرا از دو کلمه تکلیف، یکی را واضح نمی گویی یا نزول، یا منازله؟

حضرت علیه السلام البته نزول را که نمی پذیرد، نباید منازله را نیز تصریح کند و بخواهد، باید منازله را نخواهد و فقط مصونیت خود را بخواهد که هم تکلیف خود اوست و هم لشکر و اهل کوفه، راه انجام آن را دارند.

### مصونیت و پیشنهاد آن

فرمود: سخن من این است، می گویم: از خشم خدا پرهیزید و مرا نکشید؛ زیرا حلال و روا نیست برای شما کشتن من و نه هتک حرمت من، برای آن که من پسر پیغمبر شمایم و جدّه ام خدیجه همسر پیغمبر شماست، و شاید به شما رسیده باشد که پیغمبرتان فرمود:

«این حسن و حسین ۸ بزرگوارترین جوانان اهل بهشتند.»<sup>(۱)</sup>

در پایان سخن که نانجیبی در میان، راه پیدا کرده، بریر از امام علیه السلام اذن

ص: ۱۱۲

---

۱- (۱) العوالم: ۲۴۹-۲۵۰؛ اعیان الشیعه: ۶۰۲/۱؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۵۰۲.

خواست که در برابر بی ادبی و جسارت سخنی بگوید و با اجازه امام علیه السلام گفت:

والحق خوب گفت، خوش روشی پیش گرفت. یعنی با ملایمت حرف زد که آنها را از چموشی باز دارد، و شرارت آنها را نیفزاید.

چه خوش می گفت سقراط، در باب تربیت (که صدمه و ضربت به اشرار گاهی بر شرارت آنها می افزاید)

### بریر و سخنی از آب

به هر حال بریر به سخن آمد، ولی آمد و نزدیک آنها ایستاد و گفت: (۱)

ص: ۱۱۳

۱- (۱) الصدوق: حدثنا ابراهيم بن عبدالله بن موسى بن يونس بن ابي اسحق السبيعي. قاضى بلخ. قال: حدثنى مريسه بنت موسى بن يونس بن ابي اسحاق و كانت عمى قالت: حدثنى بهجه بنت الحرث بن عبدالله التغلبى عن خالها عبدالله بن منصور و كان رضيعاً لبعض ولد زيد بن على، قال: سئلت جعفر بن محمد عليه السلام فقلت: حدثنى عن مقتل ابن رسول الله، فقال لما توفى معاويه... الى ان قال عليه السلام فبلغ العطش من الحسين و اصحابه فقال له رجل من شيعته يقال له: برير بن الحصين الهمداني (قال ابراهيم بن عبدالله راوى الحديث) هو خال ابي اسحق السبيعي، فقال يا بن رسول الله! أتأذن لى فاخرج اليهم فاكلهم؟ فاذن له فخرج اليهم فقال: يا معشر الناس! ان الله بعث محمداً بالحق بشيراً و نذيراً و داعياً الى الله باذنه و سراجاً منيراً و هذا ماء الفرات تقع فيه خنازير السواد و كلابها و قد حيل بينه و بين ابنه، فقالوا يا برير! قد اكرت الكلام فاكفف فوالله ليعطشن الحسين عليه السلام كما عطش من كان قبله. فقال الحسين عليه السلام اقعد يا برير! ثم وثب الحسين (متوكئاً على سيفه فنادى بأعلى صوته فقال: فقال انشد كم الله) «الأمالى، شيخ صدوق: ۱۵۸، مجلس ۳۰؛ اعيان الشيعة: ۵۹۹/۱؛ ابصار العين فى انصار الحسين: ۱۲۳»

نص سخن: «معاشر الناس! خدا به حق و شایستگی محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت که بشیر و نذیر باشد و دعوت کننده به اذن او به سوی او و چراغ روشنی ده باشد و او هم بود و این آب فرات است که در این سرزمین سبزه زار، خنزیرهای سواد و سگ هایش بی مضایقه در آن می افتند، بین این فرات و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حائل افتاده شده، آیا پس جزا و پاداش و مزد محمد صلی الله علیه و آله همین بود؟

یعنی: مردم معاشرت کرده که به رسوم معاشرت آشنا هستند. برای بشیر خود که نویدی بیاورد. چه راجع به خبر فتح و فیروزی و چه راجع به سلامت مسافر منتظر و چه راجع به مولود جدید و چه و چه و چه. معمولاً- اجری و مزدی در نظر می گیرند و برای آگاهانیدن از خطر مالی، یا جانی، یا خطری که به گله و رمه و مال التجاره و ایل و قبیله متوجه است، پاداش و مزدها منظور می کنند و برای فرستاده ای که برای دعوت پیغام آورده. باز تلافی و کرامتی قائلند و برای آن که راهی را روشن می کند، باز امتیازاتی اعتبار می کنند، پس اینک: ای معاشرت کرده ها! محمد صلی الله علیه و آله تنها به پشتیبانی خدا این چند گونه کار را برای شما انجام داد، هم از نعمت هایی که بی خبر بودید خبر آورد. هم از خطرهایی که

در پیش پا داشتید آگاهانید و هم از طرف خدا به بزم خدایی شما را دعوت کرد و هم برای اکتشافات تاریکی ها مانند چراغ، نورپاشی بود و بعد از همه اینها آیا جزا و پاداش محمد صلی الله علیه و آله همین بود؟ شما می دانید که از صبح تا این وقت عطش در بنیۀ تشنگان به واسطۀ آمد و رفت و صدا و بانگ و سواره شدن و پیاده شدن، کار آن بالا گرفته، خود حسین علیه السلام هم همت بلندش اکنون اجازه نمی دهد که نامی از تشنگی و بی آبی ببرد، اکنون او به همت والای خود متوجه دفاع از جان خود و جوانانش و دفاع از شرف دودمان و خانمان خود است و بس. آری، قضیۀ تشنگی کاری سهل و مختصر نیست، ولی در جنب حیات او که نزدیک است به دست غوغا از بین برود چیزی مهم نیست، و به هر حال اکنون وقت چون به امام علیه السلام تنگ است، فرصت اجازه نمی دهد که به جای دفاع از جان و رفع گمراهی، و رفع این ارادهء سوء خطرناک لشکر، خود به قضیۀ آب بپردازد.

ولی بریر چون به ملایمت سخن را پرداخته، خواست به ملایمت قضیه ننگ آور آب را، هم به رخ آنها بکشد؛ تا معلوم آنها معاینه شود که ناروائی و ستم آنها تا کجا و تا چه درجه است، اما آن را هم با کمال نزاکت باید بگویند یعنی گناه را به رخ آنها نکشد، و پیش صورت آنها نگوید که آن را شما بسته اید، بلکه باید بگویند، شما بی خبرید یا ممکن است بی خبر باشید. ولی اینک باخبر باشید که از آب جلوگیری شده، حالیا! اگر نمی دانید بدانید. یعنی حاشا! از تمدن شما دور است که خود شما این کار را کرده باشید و لذا بعد از کلمۀ بشیر و نذیر و داعی و



سراج منیر. گفتار خود را تعقیب کرد که ای معاشرت کرده ها و متمدن ها!

این آب فرات است که تمام این دشت را سیراب می کند، به اندازه ای که سبزه آن میل به سیاهی می کند. و این سرزمین را سرزمین سواد می گویند و خنزیرهای این سرزمین و سگ های آن در این ده هایی که در کنار این نهر طولانی است همه در این آب می افتند؛ محقق بدانید که حائلی حائل شده بین آن و بین پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله (و آن حائل کیست؟ نمی دانم) آیا جزای محمد صلی الله علیه و آله همین است؟ این چنین آب که متاع رایگان است بر چنین وارد و مهمان عزیز مضایقه شود.

لشکر با این منطق عجیب از تشدید خود نکاستند، بلکه گناه را از خود دانستند و گفتند: ای بریر! راستی زیاد گفتگو کردی، سخن نگه دار، زیرا والله! البته البته حسین علیه السلام باید تشنگی بکشد؛ چنان که کشته پیش از او (مقصود آنها عثمان بود) تشنگی کشید.

خود امام علیه السلام به بریر امر فرمود: تو از سخن خودداری کن، سپس خود حضرت علیه السلام از جا پرید و تکیه به شمشیر کرد و این خطبه ثانی را تکمیل کرد.<sup>(۱)</sup>

ولی از جا پریدن، و تکیه به شمشیر کردن، که در روایت است با سواری منافات دارد، شاید در موقع نطق بریر، حضرت او علیه السلام از اسب

ص: ۱۱۶

---

۱- (۱) الأملی، شیخ صدوق: ۱۵۸، مجلس ۳۰؛ اعیان الشیعه: ۵۹۹/۱؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۲۳؛ روضه الواعظین: ۱۸۵.

پیاده شده بوده که جا داشته باشد از جا پریده و تکیه به شمشیر کرده باشد، گرچه سواره هم ممکن است این دو کار صورت بگیرد، مثل آن که شخص بزرگ در موقع نطق یک نفر از همراهان، خود سر به زیر می کند، در تأمل و فکر غوطه ور است، و بعد از پایان سخن او که سخن گزنده ای می شنود، سربلند می کند و به این معنی گفته اند: از جا پرید و سوار هم اگر نیزه در دست او نباشد ممکن است برای تکیه، سرغلاف شمشیر را به رکاب بند کند و اندکی سنگینی خود را به قائمه شمشیری که در دست دارد بیندازد و این کار نشانه خستگی است یا ملال یا بی باکی، یا طبیعی است.

و اینک حضرت او علیه السلام خطه ای را غیر از خطه پیش سیر می کند، معلوم است در خطبه آغاز که موقع ابلاغ تصمیم و جواب و اظهار رأی خود راجع به قبول و ردّ (نزول و منازله) بود، تکلیف همان بود، که فرمود: اگر جویای جواب من و خیال منید، پس من لزوماً برای آمدن به سرزمین شما، عذر خود را بگویم، و بگویم نظر من به نزول و منازله نیست؟ اینک اگر نظر مرا بخواهید فقط نظر دارم که باید مصون باشم، بگذارید برگردم و به جای امنی رو کنم و به پناهگاهی خود را برسانم، ولی بعد از این ابلاغ و پیشنهاد و بروز شرارت، اکنون امام علیه السلام می خواهد پرسد که من با سوابقم چرا نزد شما کشتیم؟

در این خطبه دومین و خطه تازه می فرماید: چنان رسم است که محکوم به اعدام را به علت و جرم خود آگاه می کنند، من که اختیار جنگ را نمی کنم و نکردم، و فقط مصونیت خود را خواستار بودم، و اکنون که الزام به جنگ دارید

و بالطبع شما از کثرت و شوکت خود پیش بینی می کنید که من مغلوب و کشته خواهم بود، شما که جنگ را برای کشتن من به عهده می گیرید، مسؤلیت آن را هم به عهده دارید، اگر از شما پرسیده شود چرا؟ چه خواهید گفت؟

به هر حال چه سواره باشد و چه پیاده، به بلندترین صدای خود بانگ زد و گفت.

ص: ۱۱۸

نص سخن: (۱) «حسین علیه السلام: خدا را، خاطر نشان شما می کنم، آیا مرا می شناسید؟

ص: ۱۱۹

۱- (۱) ق - قالوا یا بریر! قد اکثر الکلام فاکفف فوالله لیعطشن الحسین کما عطش من کان قبله. فقال الحسین علیه السلام یا بریر! اقعده ثم وثب الحسین علیه السلام متوکئاً علی سیفه فنادی بأعلى صوته فقال: انشدکم الله هل تعرفونی؟ قالوا: نعم، انت ابن رسول الله و سبطه، قال: أنشدکم الله هل تعلمون أن جدی رسول الله؟ قالوا: اللهم نعم - قال: انشدکم الله هل تعلمون ان امی فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله - قالوا: اللهم نعم - قال: انشدکم الله هل تعلمون ان ابی علی بن ابی طالب - قالوا: اللهم نعم - قال: انشدکم الله هل تعلمون ان جدتی خدیجه بنت خویلد اول نساء هذه الامه اسلاماً؟ قالوا: اللهم نعم - قال: فانشدکم الله هل تعلمون ان جعفر الطیار فی الجنة عمی؟ قالوا: اللهم نعم - قال: انشدکم الله هل تعلمون ان سید الشهداء حمزه عم ابی - قالوا: اللهم نعم - قال: فانشدکم الله هل تعلمون ان هذا سیف رسول الله انا متقلده - قالوا: اللهم نعم - قال: فانشدکم الله هل تعلمون ان هذه عمامه رسول الله انا لابسها؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فانشدکم الله هل تعلمون ان علیاً کان اولهم اسلاماً و أعلمهم و أعظمهم حلاً و أنه ولی کل مؤمن و مؤمنه؟ قالوا: اللهم نعم - قال: فبم تستحلون دمی؟ و ابی الذائد عن

لشکر: آری، تو پسر رسول خدا هستی و سبط اوئی.

امام حسین علیه السلام: خدا را در برابر می گذارم، آیا می دانید که جدّ من پیغمبر خدا است؟

لشکر گفتند: آری، خدایا تو شاهی.

امام حسین علیه السلام: خدا را نام می برم به نام او بگویند: آیا علم دارید که مادرم فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است؟

لشکر گفتند: بار خدایا تو شاهی، آری.

امام حسین علیه السلام: خدا را در مدّ نظر شما می آورم، آیا علم دارید که پدرم علی بن ابوطالب است؟

لشکر گفتند: خدایا تو گواهی، آری.

امام حسین علیه السلام: خدا را میان می گذارم، آیا علم دارید که جده ام خدیجه دختر خویلد نخستین زن است در میان امت در اسلام.

لشکر گفتند: بار خدایا! آری.

امام حسین علیه السلام: شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که حمزه سید الشهداء

عموی من است؟

لشکر گفتند: بارخدایا! آری.

امام حسین علیه السلام: به خدا و حرمت او بگویید، آیا علم دارید که این شمشیر رسول خداست که من حمایل دارم.

لشکر گفتند: برای حرمت خدا، آری.

امام حسین علیه السلام: خدا را برای امروز گواه می گیرم آیا می دانید که این عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله است من آن را به سر نهاده ام؟

لشکر گفتند بارخدایا! تو گواهی، آری.

امام حسین علیه السلام: خدا را امروز و فردا در نظر است: آیا علم دارید که علی در قبول اسلام، اول و نخستین مسلمین آنها، و در علم اعلم آنها و در حلم و بردباری اعظم آنها و آن که او ولی هر زن و مرد با ایمان است.

لشکر گفتند: بارخدایا! آری.

امام حسین علیه السلام: به خدا سوگندتان می دهم آیا علم دارید که جعفر طیار در بهشت عموی من است؟

لشکر گفتند: بار خدایا! آری.

امام حسین علیه السلام: فرمود: پس به چه؟ و برای چه؟ خون مرا برای خود حلال می شمارید، با این که پدر من است که فردا از حوض، مردانی را دسته دسته سیراب کرده به کنار می کند؛ چنان که شتر سیراب را از آب برمی گردانند (یعنی مردم را سیراب می کند)

و لوای حمد، در روز رستاخیز در دست جدم صلی الله علیه و آله است، یعنی در کار نیکو و

حسن خدمت به جهانیان و به شما او بیرق دار اعظم است.

پرسش خود را کرد و به سخن خاتمه داده منتظر جواب شد؛ خلاصه این دو جمله اخیر آن که: پدرم است که امروز سرچشمه دین و برکات آن را جریان داد و از این جهت در فردا ساقی حوض کوثر است، او تمام آب ها را برای هر که در آینده به اسلام بیاید در جوی روان کرده و جدم صلی الله علیه و آله در کار نیکو و خدمات پسندیده نشان دار است بلکه فوق نشان دار بیرق دار اکبر است.»

(عجبا) من می گویم: اینک لشکر اسلامند که معاویه را در تغییر روش خلافت و اسلوب رژیم کار شیخین، گناهکار نمی دانند، می دانید تا این سال (۶۱ هجری) پنج خلیفه در ظاهر بوده که هیچ کدام به وراثت از پیشین خود جای گیر در مقام خلافت نشدند، و باز دقت کنید: اعرابند که نبوت و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله را تا کنون مانند منصب های ملوکی نمی دانند، اما اینک یزید که متولد زمان عثمان است، سوابق پدرش (معاویه) در اسلام با آن که اندک است، پاس خیانت های معاویه؛ مسلمین را ملزم کرده که وقف حفظ حیثیت او باشند، و آن رژیم معمول پیش که میدان مسابقه برای سرفرازی بود و هر کس می توانست بکوشد که به واسطه کارهای مردانه، خود را لایق جای پیغمبر صلی الله علیه و آله کند و استحقاق او و لیاقت او افزون بیاید و بر استحقاق خاندان شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله بچربد چنانچه می پندارند، اینک تبدیل شده به تعصب اشرافی و توارث آل امیه، یعنی رشد و رشادت، اگر دری دارد که همان رژیم باشد آن در اکنون می خواهد برای همیشه بسته شود، آن هم به روی همه، جای شگفت است که: در خلافت بعد از اسقاط همه گونه

شرایطی که راجع با فضیلت است فقط توارث بماند و در توارث آن خطر بزرگ (یعنی تضييع لياقت ها) بر معاویه گناه نباشد، انحطاط همه استعدادها، (که در آخر باید کار عرب کشورگشا بکشد به چاکری زن) از معاویه و پسرش مطالبه نشود؛ ولی در زمینه توارث حسین علیه السلام حقی نداشته باشد، و حسن سوابق پدرش که همه آب ها را او روان و به جوی خانه هر کس باز کرده و اقدامات پسندیده جدش که تا رستاخیز نشاندار است، نتواند حفظ جان پسرش را تضمین کند؛ و به روش توریث، مطالبه خون فرزند امجدش را با این سوابق حسنه پیش اندوخته می کنند؛ تازگی دارد که زاده پیغمبر صلی الله علیه و آله بگوید: مرا بگذارید برگردم و از شرکت در این گناه بزرگ یعنی توریث کردن خلافت مرا معذور دارید؛ اصرار می ورزند که باید تو را کشت، البته جا دارد که پرسد علت چیست؟ برای چه؟ به چه جهت؟

### محاکمه و آزادگان

معلوم است این گونه سخن، مرد حر آزاد را می لرزاند و در بنیه حر ریاحی از اینجا، مقدمات لرزش بی گمان خود او رخنه می کند، شاید کار هر سه دسته تدریجاً دارد بالا می گیرد، هم شهدا، و هم دشمن و شقاوت او، و هم حر ریاحی و مجاهدت او.

واضح است تا خیال و اراده کار آنها بالا نگیرد کار به مبارزه نمی کشد، زد و خورد اعضا و جوارح از زد و خورد خیال و اراده شروع می شود و تا خیال ها و صاحب خیال ها در تنفیذ اراده خود دست به گریبان هم نشوند، زد و خورد دست و شمشیر با هم رخ نخواهد داد و طول نخواهد



کشید.

در جواب گفتند: با این که این همه را می دانیم دست از تو بر نمی داریم تا مرگ را تشنه و خسته به تو بچشانیم - یا گفتند: برای اطاعت امیر.

اینجا آن کلمه آتشین را حضرت او علیه السلام فرمود و در همه تواریخ ضبط است؛ اما با اختلاف موقع، بعضی می گویند: بعد از شروع به زد و خورد و ریختن خون روی خاک فرمود.

بعضی می گویند: در خاتمه شهادت یاوران که خاندانش به جنگ پرداختند و بعضی می گویند: در تنهایی خودش ولی (شیخ صدوق) که این خطبه دومین را در طلیعه جنگ نوشته، در همین مورد نوشته، دست به محاسن شریف گرفت و آن کلمه را فرمود:

ما پیش از آن که عین عبارت را ذکر کنیم چند کلمه را یادآوری می کنیم، معلوم است در دنباله این سوابق حسنه، خود او و هر انسانی به توقعاتی از نفس خود متوجه می شود و در پیشگاه خیال بی اختیار، زعمای امم که مورد قدردانی هایی شده اند از مد نظر می گذرد، در برابر حضرت او همان ساعت اوضاع عالم نصرانیت و اوضاع عالم یهودیت و اوضاع امم آتش پرست و آفتاب پرست به یک چشم بر هم زدن گذشت! یک جا کلیساها را دید، که امم نصرانیت در آنها با اخلاص مسیح و مادرش را می پرستند، و یک جا قبایل یهود را که عزیر خود را به ملاحظه آن که توارت را حفظ کرده می پرستند و یکجا مجوس را که به واسطه اندکی نور و روشنی از آفتاب و آتش، صبحگاهان با طبل و شیپور به استقبال آفتاب می روند و آمدن و طلوع او را تبریک می گویند و آتش را

ص: ۱۲۴

می پرستند.

همان ساعت است که در روی کره در شرق و غرب، قبیله قبیله به نظر او مجسم شد و یک قبیله هم اینانند که الحال دور او را گرفته اند.

و البته نفس حقیقت خواه او در این سان نهانی، تمنای مقام آن گونه قدردانی را برای خود نمی کند و برای رعیت هم تمنای آن که کاش جای آنها بودید. کاش یهودی بودید یا کاش نصرانی بودید. یا کاش آتش و آفتاب پرست بودید، نمی کند.

اما یک کلمه ای را از زبان ادب آموز الهی اکنون می شنوی که اگر دیگری به جای او بود، می گفت که: شما را باید به یهودی ها بسنجند. قربان یهودی ها بروید. قربان آتش پرست ها، آفتاب پرست ها بروید؛ ولیکن حضرت او به تعبیر پسندیده دیگری فرمود که: در برابر حق مطلق می توان آن را گفت و هوس و آرزو را به هیچ وجه راه به خود نداد. و آرزوی اشتراک با آنها را به زبان هم نیاورد، فقط این چند جمله را به زبان آورد.

نص سخن: «به فغان فرمود: خشم خدا بر یهود شدت فزود؛ آن هنگام که گفتند: عَزیر پسر خدا است، و خشم خدا بر نصاری شدت فزود؛ هنگامی که گفتند: مسیح پسر خدا است، و خشم خدا بر مجوس شدت فزود؛ هنگامی که آتش را (نه خدا را پرستیدند) یا آفتاب و ماه را پرستیدند. و منتقم قهار خشم آرد بر این دسته که گرد آمده اند و با اراده تصمیم گرفته اند که پسر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله

ص: ۱۲۵

این چند کلمه را از آن دل پر جوش که مانند دریایی به فغان بود بیرون براند، با وضعی که هنوز دستش به محاسن کریمه اش بود و تتمه را به این کلمه ادا کرد.

به خداوندی خدا نخواهم کرد، دعوت آنها را اجابت نمی کنم تا مویی که به اسلام سفید کرده ام به خون رنگین کرده، خدا را دیدار کنم.

(صدوق) می گوید: «در این وقت از سن مبارک حضرت علیه السلام پنجاه و هفت سال رفته بود.» (۲)

این افراط و تفریطهای بشر عقل را آشفته می کند. این جنس انسانی به هر چیز شیفته و شیدا شد، اصراری در راه آن می ورزد، تا به حد جنون نرساند دست بر نمی دارد، این اصرار امروز بشر در دورانداختن و بدبینی، نباید حیرت آورد، چون در برابر آن اصرار دیگری می بینی که در چند روز پیش کرده، سخت به دامن او آویخته که تو خدایی و هر چه او می گوید من خدا نیستم می گوید: خیر! تو خدایی، گویا بشر در پیراهن

ص: ۱۲۶

---

۱- (۱) ثم قال عليه السلام اشتد غضب الله على اليهود حين قالوا: عزير بن الله و اشتد غضب الله على النصارى حين قالوا: المسيح بن الله و اشتد غضب الله على المجوس حين عبدوا النار من دون الله - و في رواية عبدوا الشمس و القمر من دون الله و اشتد غضب الله على هذه العصابة الذين يريدون قتل ابن نبیهم - او - ابن بنت نبیهم صلى الله عليه و آله.

۲- (۲) الأمالی، شیخ صدوق: ۱۵۹، مجلس ۳۰؛ روضه الواعظین: ۱۸۶؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۵۱۸؛ بحار الانوار: ۳۱۸/۴۴، باب ۳۷.

خواب است و جهان تاریک است و هر خیال او معبود او است، بیرون آمدن بشر از این طلسم خیال، مشکل تر است از بیرون آمدن حسین علیه السلام از آن دایره شمشیر.

شاید نظر امام علیه السلام در این چند جمله به این است که: (بشر به سودا و سرسام خود و صورت های حس مشترک مرض برسام<sup>(۱)</sup>) تا حدی اصرار می کند که بالاخره می خواهد او نوامیس حقیقت را بپوشاند و سنن کون را به کلی پامال کند و چون این مبارزه را بکند از دو طرف مبارزه شروع می شود یعنی سنن و نوامیس هم می خواهد او را پامال کند و از این جهت این دو او را پامال کنند و شدت غضب خدا هم همین است) و شاید از همین چند جمله با ضمیمه خیالات شاعرانه خود شعرا بیرون آورده اند که فرموده: بگذارید بروم. بروم و یا آن که این جملات را استعاره و کنایه از آن گونه تمنا گرفته اند که سروده اند.

ره دهیدم تا به ترکستان روم یا به اقلیم فرنگستان روم

انصاف این است که: «از اینجا نمی توان استنباط کرد که امام علیه السلام تمنای رفتن در بلاد نصاری و یهودی ها و بت پرست ها، فرموده باشد، بلکه گفتگوی رفتن به شام هم معلوم نیست. در پیشنهاد مختص خود امام علیه السلام فقط و فقط نام برگشتن به مأمّن و وطن بوده و ابداً ذکری از آن سه قراری که عمر سعد به عیدالله نوشته بود در زبان خود حضرت او علیه السلام نیست، آری، در میان لشکر این خبر منتشر بود تا عصر تا سوعا هم تعطیل

ص: ۱۲۷

---

۱- (۱) برسام: سینه درد، ورم و التهاب پرده بین کبد و قلب.

جنگ از عمر سعد به همین ملاحظه بود، یعنی لشکر عمر سعد منتظر بودند که جواب عبیدالله راجع به این انتشاریه چه باشد و بعد از آمدن شمر هم عده ای از شهدا که از لشکر عمر سعد جدا شدند و به حضرت او ضمیمه گشتند در سر این کار بود. یعنی دیدند که شروط صلح قبول نشد و کار به جنگ خونین خواهد کشید؛ لذا آنها هم تحمل نکرده، خود را برای این مرحله حاضر نمی دیدند که نزول بر حکم را برای امام علیه السلام تن در دهند.

از این نشانه ها به دست می آید که: قضیه پیشنهادها بین لشکر تا اندازه ای مسلم بوده. (۱) ولی مع هذا می توان مطمئن بود که: این پیشنهادها سه گانه، از خود امام نبوده بلکه عمر سعد از باب میانجی گری، تصور می کرد که قدری بر این طرف تحمیل کند و قدری هم آن طرف را فرود آورد، تا در میان، کاری را انجام داده باشد، و پیشنهاد این طرف را برای ابن زیاد به نام تقاضا می نوشته و برای اظهار وجود خود و شوکت والی به گوش والی آن چنان که مناسب می دیده می گذرانیده؛ مثلاً این جمله را واگذارید که در این زمین پهناور بروم تا بنگریم که کار مردم به کجا می انجامد، که حضرت او علیه السلام فرموده: وی به نام تقاضای (تبعید به سرحدی از سرحدات) به گوش والی خود می کند که نشانی حسن فعالیت و قدرت او باشد، و البته هم نظر داشته که اگر گفتار امام قبول شود؛ در طرز اجرای آن با احتیاط اقدام کنند و زمینه قدرت خود را

ص: ۱۲۸

محفوظ دارند، و باز ممکن است که بعلاوه از تغییر عبارت و مطلب مطلبی را، به خیال ترضیه خاطر والی افزوده باشد و به گمان آن که آن را به هر نحو باشد بر حسین علیه السلام تحمیل کند، در نظر گرفته که به ابن زیاد بنویسد؛ حسین علیه السلام حاضر است به رفتن شام که دستش را میان دست یزید بگذارد و بعداً که او رضایت داد؛ به حسین علیه السلام این مطلب را با صورت خفیف بگوید، که تو برو و با یزید با هم کار و گفتار خود را فیصل دهید.

تواریخ چون شایعات بین مردم و بین لشکر را در آن چند روز صلح موقت (هدنه) ضبط کرده اند دروغ نوشته اند، یعنی سخنی که در افواه مردم بوده. و نوشته ای که پسر سعد نوشته، چنین بوده که تواریخ نوشته اند؛ ولی از کجا، نامه اش از روی میانجی گری خود او نبوده.

سخن چون به اینجا رسید، ما سه نامه ای که بین سرلشکرهای پسر زیاد با او در این ایام پیش آمد یادآور می شویم و در پایان هم اطلاعی را که از ناحیه دیگر داریم بر آن می افزاییم تا بلکه شخصیت بزرگی را در تنگنای موت و حیات، زود محاکمه نکرده باشیم:

«بعد از پیاده شدن به کربلا، حرّ ریاحی راجع به پیاده شدن حضرت او علیه السلام نامه ای به ابن زیاد نوشت و این نامه غیر از آن مراسله ابتدایی او بود که راجع به برخورد(۱) به قافله و موکب حسین علیه السلام بود و از «اقساس مالک» آن را نوشته

ص: ۱۲۹

---

۱- (۱) قال: ای المناقب: فنزل القوم بکربلا فاقبل الحر حتى نزل حذاء الحسين عليه السلام في الف فارس ثم كتب الي ابن زياد يخبره بنزول الحسين بکربلا. «العوامل: ۲۳۴»

بود(۱) و جواب آن را مالک بن نسر کندی آورده بود که امام را پیاده کند ابن زیاد بعد از این نامه دومین به گفته مناقب و بحار به خود امام علیه السلام نامه ای مرسله کرد که اما بعد:(۲)

ای حسین! فرود آمدنت به کربلا- به من رسید. مستحضر باش که امیرالمؤمنین یزید به من نوشته که به بالین سر نهم، بستر نیندازم، از نان، خود را سیر نکنم تا تو را به خاک نرسانم، مگر به حکم من و حکم یزید بن معاویه تسلیم شوی. و این نامه را حضرت او علیه السلام جواب نداد، بلکه به زمین پرتاب کرد.»

به نظر من مستبعد می آید که در آغاز امر نامه ای را به این تندی نوشته باشد؛ زیرا در نامه ای که به عمر سعد نوشته می گوید: باید حسین و

ص: ۱۳۰

---

۱- (۱) قال العلامة هبه الدين الشهرستاني في كتاب نهضة الحسين فكتب الحر بعد نزوله اقساس مالک کتاباً الى ابن زیاد يتضمن الرأى و الروايه. و اما «اقساس مالک» فهو كما في كتاب تاريخ الكوفه للمورخ الشهير السيد حسين البراقى النجفى قريه بالكوفه او كوره منسوبه الى مالک بن عبد هند. «موسوعه كلمات الامام الحسين عليه السلام: ۴۴۲»

۲- (۲) و قال: كتب الى الحسين عليه السلام اما بعد: يا حسين! فقد بلغنى نزولك بكربلا و قد كتب الى اميرالمؤمنين يزید أن لا اتوسد الوثير و لا اشبع من الخمير أو ألحقك باللطيف الخبير أو ترجع إلى حكى و حکم یزید بن معاویه - والسلام - فلما ورد كتابه على الحسين و قرئه. رماه من يده، ثم قال: لا افلح قوم اشتروا مرضاه المخلوق بسخط الخالق فقال الرسول: جواب الكتاب ابا عبدالله عليه السلام! فقال: ماله عندى جواب لأنه قد حقت عليه كلمه العذاب. «العوالم: ۲۳۴؛ لواعج الأشجان: ۱۰۴؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۴۸»

همراهان با یزید بیعت کنند تا بعد من رأی خود را بینم. این گونه تشدید مناسب آن وقتی است که کار بالا گرفت.

نامه دوم از عمر سعد بعد از آمدنش به کربلا در روز سوم بود که کس فرستاد (قره بن قیس حنظلی) که از حسین علیه السلام خبر بگیرد که چرا به این سرزمین آمده؟ و حضرت او علیه السلام به فرستاده او فرموده بود که: اهل این شهر شما به من نوشته بودند که وارد بر ما شو و اما اینک چون از آمدن من ناخرسندند، من هم از شما منصرف می شوم و عین این مذاکره را ابن سعد به عیدالله نوشت که:

اما بعد: «من هنگامی که فرود آمدم و لشکر را به سر حسین علیه السلام فرود آوردم، فرستاده خود را برانگیختم، و از او پرسش کردم. از سبب ورودش، و این که چه می خواهد؟ می گوید: اهل این بلاد به من نوشته و نمایندگان آنها آمدند و از من خواستار شدند راجع به ورود بر آنان و من پذیرفتم، و اما اینک چون خوش ندارند و غیر از آنچه در آغاز به خاطر آنها رسیده بود می خواهند، من از آنها منصرف می شوم.»<sup>(۱)</sup>

(حسان بن قاعد عبسی) می گوید: هنگامی که این نامه رسید من نزد عیدالله بودم چون آن را قرائت کرد گفت:

«اکنون: اکنون که چنگال ما بدو بند شده امید نجات دارد، با آن که به هیچ

ص: ۱۳۱

---

۱- (۱) و کتب الی ابن زیاد: اما بعد: فانی حین نزلت بالحسین بعثت الیه رسولی فسألته عما أقدمه و ماذا یطلب؟ فقال: کتب الی اهل هذه البلاد و اتتني رسلهم یسألونی فی القدوم علیهم ففعلت. فاما اذ کرهتمونی و بدا لهم غیر ما اتتني به رسلهم فانا منصرف عنهم.



## نامه تحمیل بیعت

بعد نوشت به عمر بن سعد اما بعد: «نامه ات به من رسید، آن چه ذکر کرده بودی فهمیدم، تو پیشنهاد کن به حسین علیه السلام که او اولاً خود با جمیع همراهان با یزید بیعت بکنند و سپس که او این کار را کرد ما رأی خود را درباره او خواهیم دید.»(۲)

این دومین نامه بود - و گرچه در ذیل این نامه که رسید - نوشته اند عمر سعد آن را به حسین علیه السلام ارائه نداد، چون می دانست که حسین علیه السلام بیعت نخواهد کرد، ولی به محض همین هم جنگ شروع نشد.

و اما نامه سوم: مفید می گوید: در ایام صلح موقت حسین علیه السلام نزد پسر سعد فرستاد (فرستاده عمرو بن قرظہ یا حنظلہ بن اسعد شبامی است.) و او را برای ملاقات خواست، شبانه یکدیگر را ملاقات کرده و آهسته با هم سخنانی گفتند. سپس پسر سعد به جای خود برگشت و به سوی عیدالله زیاد نوشت:

نص نامه: اما بعد: خدا آتش را خاموش کرد، و سخن را یکی کرد و کار امت را

ص: ۱۳۲

---

۱- (۱) الان اذ علقت بمخالبتنا یرجوا النجاه ولات حین مناص.

۲- (۲) کتب اما بعد: فقد بلغنی کتابک و فهمت ما ذکرک فاعرض علی الحسین ان یرایع لیزید هو و جمیع اصحابه فاذا هو فعل ذلك رأینا رأینا و السلام. «الإرشاد، شیخ مفید: ۸۶/۲؛ تاریخ الطبری: ۳۱۱/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۹۷؛ اعلام الوری: ۴۵۲/۱»

اصلاح کرد، این حسین است که به من قول داده که به همانجا که از آن آمده «حجاز» مراجعت نماید، یا اینکه او را روانه کنیم به سر حدی از سرحدات تا مانند یک نفر از مسلمانان باشد، در هر سود و زیان هرچه بر همه رواست بر او هم روا باشد؛ و هرچه دیگران از آن بهره مندند او هم بهره مند باشد.»<sup>(۱)</sup>

و شاید رفتن به ثغور، نظیر این باشد که بعضی محکومان را راهی برای استخلاص می دهند، اختیار می دهند که با حفظ صلاح دولت جایی را انتخاب کنند که مصلحت دولت به کلی محفوظ باشد و آنها برای خود درخواست می کنند و گاهی آنها از شدتی که وارد به استخوان رسیده حاضرند تقاضا دهند که آنها را به جبهه جنگ و خط اول آتش بفرستند که جای خطرناکی است و همه کس زود به زود برای خود، آن را اختیار نمی کند. و داوطلبان آن کمند و کلمه ثغور که در نامه ابن سعد است همان جبهه جنگ های اسلامیان و خط آتش است.

با آن که خودش برود پیش امیرالمؤمنین (یزید) و دست خود را میان دست او بگذارد و خودش بین هم رأی خود را بگیرند و اینگونه پیشنهاد هم شما را

ص: ۱۳۳

---

۱- (۱) کتب اما بعد: فان الله قد اطفأ النائرة و جمع الكلمه و اصلح امر الامه: هذا حسين قد اعطاني ان يرجع الى المكان الذي منه اتى. او ان تسيره الى ثغر من الثغور فيكون رجلا من المسلمين له مالهم و عليهم ما عليهم. أو أن يأتي اميرالمؤمنين يزید فوضع يده في يده فيرى فيما بينه و بينه رأيه و في هذا لكم رضاً و للامه صلاح - اه -- و ارسل رسولاً يعلمه ذلك و يقول لو سألك هذا بعض الديلم و لم تقبل ظلمته. «الإرشاد، شيخ مفيد: ۸۷/۲؛ تاريخ الطبري: ۳۱۳/۴؛ العوالم: ۲۴۰»

رضایت بخش و هم برای امت صلاح است.

(و در روایت ابوالفرج) آمده که: «فرستاده ای را نیز نزد عبیدالله روانه کرد که به این مطلب او را اعلام کند و به او بگوید که اگر کسی از مردم دیلم این را بخواهد و تو قبول نکنی به او ستم کرده ای.

هنگامی که این نامه سوم به عبیدالله رسید و آن را قرائت کرد گفت: این نامه یک نفر خیرخواه به امیر خویش و دلسوز به قبیله خود می باشد، لیکن شمر بن ذی الجوشن بلند شد و رو به او کرده گفت: آیا این کار را از او قبول می کنی، با این وضع که او در سرزمین تو وارد شده و در پهلوی تو است، والله اگر از این بلاد تو، بار بندد و کوچ کند و دست میان دست تو نگذارد؛ البته بی شبهه او نیرومندتر از تو خواهد بود و تو به ناچار ناتوان تر و عاجزتر از او خواهی بود، تو این منزلت را به او مبخش؛ زیرا این از سستی و از کارافتادگی است، ولیکن او باید خود و یارانش به حکم تو فرود آیند، بعد از آن اگر خواستی به عقوبت برسانی، تو صاحب اختیاری، و اگر خواستی عفو کنی، این اختیار برای تو است و حق داری، به سود تو است. ابن زیاد گفت: خوب رأیی است! نامه ای که در این خصوص مراسله می کنم تو با آن نامه به سوی عمر سعد بیرون برو، او باید به حسین علیه السلام و یاورانش پیشنهاد کند که به حکم من فرود آیند؛ پس اگر کردند، آنها را تسلیم گرفته بی جنگ نزد من بفرستد و اگر آنها زیر این حکم نرفتند باید با آنها بجنگد، اگر کرد تو فرمان او را بشنو و اطاعت کن و اگر نپذیرفت که با آنها بجنگد، تو امیر لشکر خواهی بود، گردن او را بزن، و سر او را برای من روانه کن.»

ص: ۱۳۴

و به عمر سعد نوشت که: (۱) «من تو را به سوی حسین علیه السلام مبعوث نکرده ام که تو از او خودداری کنی و یا او را به آرزوی سلامت و بقا سرگرم داری و یا از برای او و از جانب او نزد من عذرخواهی کنی و یا برای او نزد من شفیع باشی، در نظر بگیر اگر حسین علیه السلام و اصحاب او به حکم پیاده شدند، و فرود آمده خود را تسلیم کردند، آنها را تسلیم کرده زنده به سوی من روانه کن، و اگر نپذیرفتند؛ لشکر به سر آنها بکش تا آنها را کشته و گوش و دماغ ببری؛ زیرا آنها به این کار مستحقند، و اگر حسین علیه السلام کشته شد، اسب بر سر سینه و پشتش بتاز؛ زیرا که سرکش و ستمگر است و اگر چه این کار می دانم به او زیانی نمی رساند، ولیکن

ص: ۱۳۵

---

۱- (۱) این نامه مفصل است. کتب الیه. اما بعد: انی لم ابعثک الی الحسین لتکف عنه و لا لتطاوله و لا لتمنیه السلامه و البقاء و لا لتعذر له عندی و لا لتکون له عندی شافعاً. انظر: فان نزل الحسین و اصحابه علی حکمی و استسلموا فابعث بهم الی سلماً و ان ابوا فاحذف الیهم حتی تقتلهم و تمثل بهم فانهم لذلك مستحقون و ان قتل الحسین فاطویء الخیل صدره و ظهره فانه عاق - او - عات ظلوم و لست اری ان هذا یضرّ بعد الموت شیئاً. و لکن علی قول قد قتلته لو قد قتلته لفعلت هذا به. فان انت مضیت لامرنا فیه جزیناک جزاء السامع المطیع و ان ابیت فاعتزل عملنا و جندنا و خل بین شمر بن ذی الجوشن و بین العسکر فانا قد امرناه بامرنا - و السلام - و فی روایه ابی الفرج: فوجه الیه ابن زیاد: طمعت یابن سعد! فی الراحة و رکت الی دعه ناجز الرجل و قاتله و لا ترض منه الا ان ینزل علی حکمی. «مقاتل الطالبین: ۷۵؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۴۷۱»

گفتاری گفته ام که به عهده من است، من گفته ام که اگر او را کشتم این کار را با او بکنم، اگر این کار را با او در فرمان ما کردی جزا و پاداش مأمور شنوا و فرمانبر، داری؛ و اگر نپذیری هم از لشکر و هم از حکومت ما کناره گیر و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن واگذار؛ زیرا ما او را مأمور امر خود کرده ایم و السلام.»

شمر برخاست و از عبیدالله امان نامه ای برای ابوالفضل و برادران او خواستار شد: (۱)

(ابوالفرج) گوید که: «ابن زیاد کس به سوی او روانه کرد که ای پسر سعد! آیا در راحت طمع کرده و به آسایش مایلی؟ با این مرد کار را قطعی کن و جنگ کن و از او به هیچ گونه رضایت مده، مگر آنکه به حکم من فرود آید.» یعنی تسلیم بلا شرط شود. (۲)

(طبری) با اسناد از سعد بن عبیده، روایت می کند که می گوید: «ما برای خنک شدن به همراه عمر سعد در آب نهر داخل شده (آب تنی می کردیم) ناگهان مردی نزدش آمده، به گوش او محرمانه چیزی گفت، به او گفت: ابن زیاد (جویره ابن بدر تمیمی را) فرستاده نزد تو، مأمور کرده که اگر تو به جنگ اقدام نکنی گردنت را بزند، می گوید: ابن سعد از جا برجست به اسب خود سوار شد و سپس

ص: ۱۳۶

---

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۸۸/۲؛ تاریخ الطبری: ۳۱۴/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۰۱؛ اعلام الوری: ۴۵۳/۱.

۲- (۲) مقاتل الطالبین: ۷۵، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۴۷۱.

اسلحه خود را خواسته، و پوشید و بر پشت اسب سوار بود تا مردم را برای جنگ از جا حرکت داد، آری، مردم را به قصد نبرد حرکت داد ولی روز نهم بود و جنگ نشد.»(۱)

(دینوری) پس از نامه بیعت خواهی گوید که: عمر سعد نامه ابن زیاد را پیش حسین علیه السلام فرستاد (آیا حسین علیه السلام چه گفت؟) حسین علیه السلام به فرستاده او گفت: پسر زیاد را در این کار هرگز اجابت نخواهم کرد، آیا جز مرگ چیزی هست خوش آید.(۲)

من می گویم همین جا از فرج، دری به روی آن روح بزرگ باز شد، یعنی راهی ناهموار دید که بی تردید باید به برگزیدن مرگ حکم داد و معلوم می شود، که در صورت های دیگری که تصور می شد پیش آید؛ بین برگزیدن مرگ یا برگزیدن آنها تردید داشت، مانند آن که ابن زیاد بیعت یزید را با مدارا و با حفظ مصالح شیعه او بخواهد.

البته به ملاحظه وظیفه جای تردید بود که فرضاً مانند صلح حضرت مجتبی علیه السلام را با شرایطی و مقرراتی که بر عهده آنها بگذارد، راجع به امنیت

ص: ۱۳۷

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۲۹۵/۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۵۳/۴۵.

۲- (۲) فقال الحسين عليه السلام للرسول: لا اجيب ابن زياد الى ذلك ابداه فهل هو؟ الا الموت فمرحبا به! «الأخبار الطوال: ۲۵۴؛ موسوعه كلمات الامام الحسين عليه السلام: ۴۶۳» ابو حنيفه دینوری این جواب را از امام علیه السلام پس از نامه بیعت نوشته، ولی مناسبت آن با نامه نزول بر حکم بیشتر است و خود دینوری به فاصله ای نامه تسلیم را هم نوشته.

شیعه، و تقدیس خاندان علی علیه السلام و شرایط دیگر آن را برگزیند یا مرگ را، تردید داشت، چون مرگ به ذائقه خودش گوارا، و حفظ مصالح شاید به وظیفه نزدیکتر بود و مانند اینها آنها از او اقامت در سرحد معینی را تقاضا کنند، که باز جای تردید بود که آیا به ملاحظه مصالح، آن مرگ تدریجی را برگزیند که از جهت حفظ وظیفه مجبور است و گر چه تلخ باشد، یا مرگ یک دم را زیر برق شمشیر که آسایش ابدی است.

خلاصه آن که: «هرچند پسر سعد محققاً خود آن پیشنهاد را به پسر زیاد نوشته، ولیکن از ناحیه امام علیه السلام هنوز راجع به آنها و پذیرفتن آنها تردید بود، اما اینک که از جانب ابن زیاد جواب زشت ناپسندی آمده، اکنون آسایش آن طرف قضیه، یعنی مرگ، دیگر معارض و مزاحمی ندارد، یعنی حفظ مصلحتی در کار نیست که برای آن بتوان از آسایش ابدی یعنی مرگ یک دم، گذشت و به تلخی مرگ تدریجی تن درداد، از زحمت تردید در تصمیم راحت شد، اراده اش سرشار و بی مزاحم متوجه شهادت گشت، و لذا هنگامی که فرستاده پیغام آورد، گویا از شادمانی دری به روی حسین علیه السلام باز شد که فرمود: آیا مگر جز مرگ در بین هست؟ مرحبا به آمدنش.

(ولی ابوالفرج) گوید که: وقتی که به حسین علیه السلام پیشنهاد را عرض کردند، فرمود: معاذالله که من به حکم پسر مرجانه فرود آیم، هرگز! (۱)

ص: ۱۳۸

---

۱- (۱) لَمَّا عَرَضَ عَلِيُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ! انْزِلْ عَلَيَّ حَكْمَ ابْنِ مَرْجَانَةَ ابْدَأً. «مقاتل الطالبین: ۷۵؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۴۷۱»

هر کس از اوضاع سیاست با خیر باشد می داند که: ابن سعد با رویه سیاسی، آن مقررات را به ابن زیاد نامه کرده بود، خاصه با آن رنگ زنده آن که گفته بود: تو آنها را روانه کنی به مرزی و به سرحدی از سرحدات و او مانند یک نفر باشد از مسلمان ها که در سود و زیان با آنها برابر باشد، و یا آن که: برود نزد امیرالمؤمنین و دستش را میان دست او بگذارد.

ما مطمئن هستیم که به این رنگ با خود حضرت او علیه السلام گفتگو نشده و این رنگ را او، برای تشریفات والیانه ابن زیاد نوشته، بلکه راجع به اصل ماده هم شک داریم که او به حضرت یا حضرت علیه السلام به او فرموده باشد، آری خود حضرت او علیه السلام به طور حتم برگشتن به مدینه و حجاز را پیشنهاد فرموده، و در صورت مضایقه از آن، باز پیشنهاد دیگری فرموده که (واگذارندم از این زمین پهناور خدا، رو به پناهگاهی بروم تا ببینم کار خلق با یزید به کجا می رسد) ولی رفتن پیش یزید را مطمئناً می گوئیم نفرموده، و رفتن به سرحدات را هم با آن رنگ زنده اش نفرموده؛ و از مذاکراتی که بعد از آمدن شمر بن ذی الجوشن عمر بن سعد با او دارد تا اندازه ای معلوم می شود که: رفتار ابن سعد روی این پایه بوده، یعنی دیپلماسی بوده. «شمر هنگامی که نامه عبیدالله را آورد و به عمر سعد وارد شد، او نامه را قرائت کرد، و به شمر گفت: چه برای تو داشت؟ تو را چه شده؟ وای به تو! خدا قرب به خانواده تو ندهد، مقرب نشوی، خدا زشتی بدهد به این خبر و دستور و نقشه ای که تو آورده، با آن وارد بر من شدی؛ به حق خدا، من گمان دارم که حتماً تو او را نهی کرده ای، نگذاشته ای که قبول کند آن چه را من به سوی او نوشته بودم، و کاری را که ما اقدام کرده و امیدوار بودیم که کار



اصلاح شود به ما تباه کردی، خود را تسلیم نمی کند، به خدا قسم، حسین است؟ روح فشار ناپذیری مانند روان پدرش در نهاد اوست.

شمر گفت: بگو بدانم تو چه کاره ای؟ دنبال فرمان امیرت خواهی رفت و با دشمنش، نبرد خواهی کرد که بکن، و اگر نه کنار برو و لشکر و سپاه را به من واگذار، گفت: نه، هیچ مکرمتی هم برای تو نه، خودم متصدی به این کار هستم، برو تو سردار پیاده ها باش.

گفتگو بین آنها به این صورت شد و خاتمه یافت و عصر نهم لشکر را حرکت دادند، تا آخر قضایای آن شب»<sup>(۱)</sup>

و سند دیگری ما بعلاوه از این مناسبات، استنباطی داریم که این شایعات بی اصل بوده، یعنی از ناحیه حسین علیه السلام نبوده.

(طبری و جزری و دیگران) از عقبه بن سمعان روایت کرده اند: که او گفت: «من مصاحب حسین علیه السلام بودم و از مدینه به همراه او بیرون آمدم به سوی مکه و از مکه به سوی عراق و مفارقت از او نکردم تا کشته شد، تحیت بر او باد.

او گفتگویی با مردم نکرد (نه در مدینه و نه در بین راه و نه در عراق و نه در برابر سپاه تا روز مقتل او) مگر آن که من آن را می شنیدم، نه به خدا این گفتگو را که مردم مذاکره با هم می دارند به آنها پیشنهاد نکرد که مردم گمان می کنند؛ نه آن که دست خود را میان دست یزید بن معاویه بگذارد و نه این که او را روانه کنند به سرحدی از سرحدات مسلمین، ولیکن او گفت: واگذاریدم - یا -

ص: ۱۴۰

---

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۸۹/۲؛ تاریخ الطبری: ۳۱۵/۴؛ العوالم: ۲۴۱.

واگذارید تا بروم، در این زمین پهناور رو کنم و منتظر باشیم و ببینیم آخر و عاقبت کار مردم به کجا خواهد کشید.»<sup>(۱)</sup>

این سند و مدرک معتبر را در نظر بگیرید، اکنون برگردم سر سخن، حسین علیه السلام فرزند حقیقت ابدی است، زندگی خود را می دید که با تصوراتی که خود می پسندند؛ فراهم نخواهد شد، یعنی گذشته از (نزول بر حکم)؛ آن صور دیگرش را که رفتن به حجاز باشد یا رفتن رو به ناحیه دیگری از این زمین پهناور، آنها بی احتیاط نخواهند پذیرفت و اگر یکی از آن دو گونه را بپذیرند، ناچار تحت مراقبت خود و با نهایت احاطه کردن او و بی خبر گذاشتن و بریدن از مردم جهان خواهند پذیرفت، پس اگر از ناچاری، حسین علیه السلام یکی از آن را تقاضا داشت، داشته ولی خود را با هزاران تاریکی در برابر مواجه می دید.

بعلاوه از این تاریکی ها همه کس از صدر تا ساقه، چه والی و چه قائد لشکر، بعدها خود را بر او صاحب منت می دانستند که بر حیات او ابقا کرده در حساب خود می آورند که او را تبعید کردیم، و با آن که بیش از یک سخن ساده بسیط به

ص: ۱۴۱

---

۱- (۱) عقبه بن سمرعان: قال صحبت حسیناً فخرجت معه من المدینه الی مکة و من مکة الی العراق و لم أفارقه حتی قتل علیه السلام و لیس من مخاطبته الناس کلمه بالمدینه و لا- بمکه و لا فی الطريق و لا بالعراق و لا فی عسکر الی یوم مقتله الا و قد سمعتها. لا والله ما اعطاهم ما یتذاکر الناس و ما یزعمون من ان یضع یده فی ید یزید بن معاویه و لا أن یسیروه الی ثغر من ثغور المسلمین ولکنه قال علیه السلام: دعونی فلاذهب فی هذه الارض العریضه حتی ننظر الی ما یصیر امر الناس. «تاریخ الطبری: ۳۱۳/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۰۰»

آنها نگفته: آنها برای اظهار شوکت خود و ترضیه و تملق والی، باد به آستین والی می کنند که همه اختیارات با تو است. تو او را روانه کن به ثغری و اگر نزد او خفیفاً نام یزید را ببرند که تو برو و با یزید خود دانید؛ نزد خود و نزد اهل دنیا انتشار خواهند داد که ما او را فرستادیم پیشگاه امیرالمؤمنین که دست خود را میان دست او بگذارد؛ چنان چه نگفته اش را انتشار دادند و آن چه خود به میانجی گری می خواستند بسازند، به صورت تقاضا میان مردم منتشر کردند.

حاشا! حسین علیه السلام حاشا! بصیرت او که از این گونه تاریکی ها غافل باشد و حاشا که با التفات به این گونه تاریکی ها، زندگی را مایل باشد.

شهادت را افق روشنی می دید و پایان آمدن عمر را برای خود و همه دیر یا زود حتی می دید. و پس انداختن این سفر را با خطرات تاریکی و رنج فراوان توأم می دید و در برابر، پیش انداختن این سفر را راحتی ابدی می دید. از این جهات هیچ گونه پوشیدگی در مطالب نبود، فقط ملا-حظه وظیفه الهیه گاهی او را مجبور می کرد که اگر بنی امیه مدارا کنند باید در آن تاریکی ها وارد شود، و بسازد اگر چه بسوزد، ولی ملا-حظه این وظیفه تا دیروز بود که احتمال می رفت بنی امیه با عقل سیاسی و بازی های دیپلماسی از آن پیشنهادها یکی را به او با قید دلخواه خود تحمیل کنند و آیا دلخواه آنها چه باشد؟ آیا بتوان با آن ساخت؟ و آیا با آن وضع زندگی را باید خواست؟

ولیکن دیروز که ابلاغ شمر آمد و کار به جنگ کشید، جبهه افق زندگی تاریک تر و راه و رسم چاره و زندگانی به کلی مسدود شد. اگر خدا به فریادش نرسیده بود.

نه پای ماندن آنجا نه دست بیعت خصم نه راه رفتن کعبه نه روی رفتن روم

و تاریک تر از همه آن که: هر کدام طرف را اختیار می کرد رأی مخصوص او را از نظر جهان مستور می داشتند و نمی گذاشتند که مردم، جهان شخصیت خود او را بفهمند و بدانند کدام قسمت از بازیگرهای دیپلماسی ضمیمه شده و کدام یک از شخص امام است.

ولی خدا که بنده خود را درمانده نخواهد گذاشت، به فریادش رسید و افق روشن شهادت را در برابر آن تنگناهای مظلوم (زندگی با آن ستمگران) به نظرش درآورد.

تنها برای اقدام حسین علیه السلام یک نکته پیش از جنگ باقی مانده که عبارت باشد از: آگهی هایی که به لشکر و پیام هایی که به اهل جهان بدهد و اینک محاکمه ای درباره موت و حیات و در شخصیت خود در هنگام برخورد به عتبه ابدیت و آستانه مرگ بکند و اندازه ارزش موت و حیات در نظر او و فهماندن به مردم کوفه که خودباختگی آنها از روی منطق نیست، و ضامن درستی در آتیه و کفیل، انتظاری از آل امیه، برای آنها نیست؛ لازم است. و بیان کردن استحقاق این گونه ملت برای چگونه القابی (به عوض منقذ امم، مصلح عالم، بیرون فرستاده های خدا، فرمانفرماهای خیر و معروف) و حماسه ای لایق شهامت آن روحیه ای که تا کنون آن را پنهان داشته، و برای اتمام حجت مدارا و مساعدت کرده، باقی مانده و بعد از آن، هنگام خاتمه دادن به منطق ها، و پرداختن به جنگ است، مانند پیغمبرانی که بعد از ادای پیغام و مطالب خود کشته دشت

غوغا شده اند، این مطالب آخرین نطقی است که می باید ایراد کند، آن خطبه آتشین سومین خود را برای این جهات خواند.

ولی ما پیش از پرداختن به آن خطبه، یک نکته را ناگفته نگذاریم که از آن شایعه دروغین (دست میان دست یزید بگذارد یا به جایی او را روانه کنند) همه در اشتباه افتاده بودند و به گمان خود آن سزای که در بین حسین علیه السلام و ابن سعد شبانه بوده همین است، حتی امرای ابن سعد هم واقع این مطلب را نمی دانستند و نمونه ای از این مطلب در میان سخنان یاورانش علیهم السلام الله هم مانند زهیر و حرّ ریاحی یافت می شود.

مثلاً زهیر در خطابه خود، بعد از آن که لشکر، او را دشنام دادند و به پسر زیاد و زیاد فراوان ثنا خواندند به آنها گفت: «ای بندگان خدا! اولاد فاطمه به مودت و یاری از اولاد سمیه سزاوارترند، پناه بر خدا، که شما اگر یاور آنها نباشید کشته آنها باشید؛ پس بین این مرد را با یزید به خود وابگذارید و شما کنار روید (والله) یزید از شما به کمتر از کشتن حسین علیه السلام هم راضی و خشنود خواهد شد.»<sup>(۱)</sup>

و در خطابه حرّ ریاحی است که به عمر سعد گفت: «آیا این پیشنهادها را هیچ یک از حسین قبول نمی کنید؟ و بعد از جواب منفی عمر سعد، آمد در لشکر حسین علیه السلام و برگشت، رو به لشکر به قصد مذاکره و دفاع و باز به لشکر گفت:

ص: ۱۴۴

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۲۴/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۱۹؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۶۵.

ای اهل کوفه! آیا از حسین علیه السلام این پیشنهادها را هیچ یک قبول نمی کنید؟ آنها گفتند: با امیر مذاکره کن، ثانیاً: با عمر سعد پرخاش کرد! باز او همان جواب را گفت و از اینجا حرّ به نکوهش آنها پرداخت.» (۱)

حرّ از این جهت در اشتباه بود ولی اشتباه او و اعتراضی که در زمینه آن داشت لطف خدایی بود، واقعاً نکوهش حرّ و خود حرّ در آن صحرا برای آنها پیغام حقیقت از مجرای طبیعت بود که وجدان زنده آن را می پرداخت، گویا از جانب ضمیر کافه افراد بشر برای پیغام آمده بود که به یک لمحّه برپا بایستد و پیغام قلوب جریحه دار آیندگان را بگوید و بعد حجاب وار بعد از نمایانی، پنهان شود. طبیعت هرگاه قلب خود را شکافته و یک فرد را از باب نمونه بیرون فرستد صمیمیت خود را ابراز داشته، سپس بر طبق صمیمیت از هر ناحیه خود از چپ، از راست، از جلو، عقب، فوق و تحت قلب ها را متوجه می کند و به دنبال، دل ها و زبان ها و دست ها را می شوراند، به هم می زند، از هر طرف سخنی فرو می ریزد.

حرّ نماینده فعالیت وجدان بود. نماینده چهار هزار نفر توبه کاران آینده بود، که بعد از پنج سال پشیمانی، خود را به کشتن دادند. حرّ نماینده دوازده هزار نفر مختار بود، حرّ نماینده وجدان های پاک (نیالوده به مشتهیات و آرزوها و رشوه های بنی امیه) بود که عبارت باشد از نمایندگی وجدان بیشتر اهل جهان و غضبناکی آنها. آری، به غیر از آن لشکر که رشوه آنها را آلوده و غباروار جلوی دیدگان قلب و وجدان آنها را گرفته بود، جهان را بر بنی امیه خشم آلوده

ص: ۱۴۵

می نمایند. که حتی وجدان خود این مردم هم فردا که ابن زیاد رشوه را از آنها قطع کند و از زیر فشار بیم و طمع بیرون آیند، آنها را آرام نخواهد گذاشت، بلکه مانند نکیر و منکر در خواب و بیداری جلوی آنها را می گیرد و از نکوهش به هیچ وجه، کم آنها نمی گذارد.

حرّ نوید می داد که: تحریک وجدان که عنصر اصلی و قوه اساسی تحریکات است در بنیۀ افراد بشر عنقریب کارها بکند.

حر اولین لبخند حق و حقیقت بود به روی حسین علیه السلام؛ خدا به نیابت از خود فرستاده بود که از جانب عموم رعیت خدا، شادباش به حسین علیه السلام بگوید و دل خود را نماینده عموم دل ها و جهان و جهان صاحب دل ها قرار دهد.

این اولین نعمت بر بنی امیه، نشان جستن شراره غضب امت و آغاز تفریحات و پذیرایی هایی برای حسین علیه السلام بود به دنبال آن، بر هر دو افزوده می شد یعنی زمان هر چه پیش می رفت، انتقام و خشم بر بنی امیه افزون می شد و پذیرایی از حسین علیه السلام از غیبت شروع شده می افزود. آری، آتش فشان در آغاز، به دود و جرقه هایی اندک اندک از آینده خود خبر می دهد، ازدیاد سخط از اینجا یعنی حر و اعتراض او طلوع کرده و از کردار ناهنجار ابن زیاد و اقدام شدید ابن سعد در امروز که نوبۀ زمامداری امت به دست آنها افتاده، آن اعتراض، ریشه محکم می کرد.

توضیح این مطلب این که: «حسین علیه السلام به آنها این پیشنهادها را نکرده بود ولی آنها به واسطۀ میانجی گری یا تصور دیگر، این پیشنهاد را، هم اختراع و افتراض نموده، و هم فرض نموده خود را محقق شده گرفتند و بعد زیر پا نهاده و فعالیت

خود را روی هوس خام دیگری نهادند که برای خود بالای غضب خدا، غضبی بیفزایند.

یعنی پیشنهادها را اشتباهاً محقق فرض کردند، ولی به آن قانع نبوده، اقدام شدیدی فوق آن نمودند، به این معنی که هنوز حسین علیه السلام آن باطل اول آنها را امضا نکرده، آنها باطل فوق آن را تقاضا کردند، هنوز اصل بیعت را نپذیرفته، آنها روی گمان آن که پذیرفته، به این حد قانع نبوده، نزول بر حکم را از او خواستار شدند و بر آن باطل اول خود افزودند و بر آن افزوده اصرار کردند، این اندازه غلظت، داد حر ریاحی و هر صاحب وجدان را بلند کرده، همه را به خشم آورد، و عده ای پیش از حر خود را از لشکر بیرون کشیدند و بعد به همراهی امام علیه السلام خشم آلوده با لشکر جنگیدند و حر ریاحی بعد از آنها خشمگین آمد و نزدیک بود از خشم از هم پاشد و بعد از آن که خود را به امام علیه السلام رسانید، صبر نکرد و با شتاب برابر لشکر آمد، به نکوهش و به سرزنش، آنها را به توبه خواند. (۱)

تمام غضب و خشم او و این همراهان دیگر که پیش تر آمده بودند روی این بود که آنها از شرارت خود قانع به باطل اول نشدند و شروط صلح و پیشنهادها را نپذیرفتند. آری، اعتراض بر نپذیرفتن آنها صحیح بود گرچه امام علیه السلام هم نخواستی بود، او نخواستی بود نخواستی باشد، ولی آنها جداً نپذیرفتند، هویدا شد که: اگر هم خواستار شود آنها به شرارت خود حد و اندازه ای قائل نیستند، برای آن که بی خواست امام علیه السلام ابن سعد به میانجی گری، صورت پیشنهادی را داد، ولی آن

هم

ص: ۱۴۷

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۲۵/۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۲۰۹.



من نمی گویم امام علیه السلام حاضر بود با بنی امیه به هر نحوی مدارا کند، ولی می گویم: روی زمینۀ حاضر شدن هم، آنها قانع نبودند. امام علیه السلام نگفت: من می روم و با یزید بیعت می کنم، ولی آنها اصرار ورزیدند که علاوه بر بیعت یزید باید به حکم ابن زیاد فرود آید که اگر خواست. «بکشد یا نکشد»

زمینۀ پیشنهاد از هر که بود، بود و فرض می کنم قطعاً از خود امام علیه السلام نبود؛ ولی اینک با این زمینۀ که فراهم شد، نیت ابن زیاد به طور قطع معلوم و آشکارا شد، غضب حر ریاحی بر آن مردم به موقع بود و پرخاش بر اینکه چرا نمی پذیرید به موقع و به جا بود و گیرم از ناحیۀ امام علیه السلام هم تقاضا و پیشنهاد نبود، آنها برتر از پذیرفتن این تقاضا اراده کردند و ارادۀ خود را به عمل وارد کردند، خواه تقاضا از خود امام علیه السلام باشد، خواه از دیگری.

حر دربارهٔ تصمیمات آنها اشتباه نرفته بود و می باید به آن تصمیمات اعتراض و پرخاش نماید و نمود، چه آنها برای تصمیمات خود به خطا تشخیص داده باشند که امام علیه السلام خواستار سه شرط است، و چه به صواب، به هر حال بیداد آنها را فهمیده و به این بیداد داد می زند، و لازم نیست بر امام علیه السلام که حر را از یک اشتباهی بیرون آورد، راجع به عرض پیشنهاد که از من نیست و خاصه در آن فرصت تنگ، اینک که: برای بیداد آنها داد حر ریاحی بلند است باید امام علیه السلام هم برای وقاحت بی اندازه، و بیداد بی حد و اندازه هم صدا با حر باشد و از این بیدادی که همهٔ جهان آن را ستمگری می دانند بنالد. آری، بعلاوه از اعتراض و پرخاش حر ریاحی، خود امام علیه السلام بر اصل بیعت هم اعتراض داد و در زبان

خودش به لهجه روشن هویدا خواهد شد.

بعد از این توضیحات، به حل گفتار زهیر و آن قطعه از خطبه حر راجع به بیعت با یزید و پذیرفتن خصال سه گانه نزدیک می شویم.

اما راجع به زهیر و عبارت او که گفت: «بین این مرد را با یزید به خودشان واگذارید»<sup>(۱)</sup> از چند جهت قابل حل است:

اولاً: مقصود از واگذاری کار او با یزید به خودشان، بیعت نیست، بلکه کنار کشیدن اهل کوفه است که به این جرم بزرگ خود را آلوده نکنند تا اگر آلوده می کنند دیگران بکنند.

ثانیاً: برای دفاع از جان و جوانان حسین علیه السلام زهیر خودش تکلیفی داشت، هر چند او در راه حضرت او علیه السلام فدائی بود، ولی مانعی نداشت که برای رفع غائله به هر وسیله ای که عقلش می رسید متشبث می شد که غائله را بخواباند و جان امام علیه السلام را در این میدان به سلامت نگه دارد.

ثالثاً: تفرقه کلمه امت، دو دین شدن، هتک خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را برای امت ننگین می دانست، هم برای آینده و هم برای حاضر و می کوشید که این ننگ را از پیراهن امت و دامن اهل ملت خود بشوید و به عقل بزرگ خود، صلاح طرفین را در هر زمینه می دید پیشنهاد می داد و مستبعد ندانید که اگر آنها پذیرفته بودند؛ او از امام علیه السلام خود هم مطالبه می کرد که کاری را اقدام کند که امت به ننگ این امتحان بزرگ گرفتار نشوند.

ص: ۱۴۹

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۶۵؛ تاریخ الطبری: ۳۲۴/۴.

و حاصل آن که: زهیر شخصیتی دارد و خود را در حفظ شئون اسلام استقلالاً دخیل و ذی حق می داند، سخن او نه تنها پیغامی است که از جانب حسین علیه السلام می گذارد، بلکه او از تربیت استقلالی مخصوص که اسلام دارد بهره وافر دارد؛ زیرا اینک که در این بیابان، دودمان محمد صلی الله علیه و آله را گرفتار اراذل و اوباشی دید که اصلاً مصالح امت را نمی فهمند و با آبروی اسلام و مسلمین بازی می کنند و عرض پیغمبر صلی الله علیه و آله خود و خود را، دارند به باد فنا می دهند.

دامن همت به کمر زد که آنها را از اقدامات ننگین خود باز دارد، پس مستبعد ندانید که میانجی گری کند و مطلبی که دو طرف متخاصمان، هر کدام یک پهلوی آن افتاده اند او میان را بگیرد و اگر آن طرف پذیرفته بود این طرف را هم دعوت می کرد به پذیرفتن آن با کم و بیش.

قضیه جنگ کردن زهیر مانند دیسیپلین و اطاعت کورکورانه نبوده، بلکه ناشی از هوش و بصیرت و رأی و استقلال فکر خود او بوده و اطاعت روشن داشت، بلکه همه شهدای کربلا با استقلال اراده تفانی در راه حسین علیه السلام داشتند، نه حکمی بالای سر آنها بود و نه فشاری، و از این جهت است که اخلاصمندان آنها زیادند و آنها را برگزیده اند.

باری زهیر نمی خواست سخن امام علیه السلام را بگوید، سخن امام علیه السلام را برای خود او واگذار کرده بود، سخنی که گفت، سخن خود او بود و از این جهت در آغاز سخن خود گفت که: «چون نصیحت مسلمان بر برادر مسلمانش واجب و لازم است، من به زنهار آمده ام، ما و شما تا حال به یک دین و آیین و اهل یک ملتیم، اما مادامی که شمشیر بین ما نیامده و اگر شمشیر آمد و خون ریخته شد ما اهل

یک دین و شما اهل دین دیگر خواهیم شد، تا آخر.»<sup>(۱)</sup>

پس خلاصه نظر ما این شد که: زهیر در اشتباه نبوده و امام علیه السلام هم پیشنهادها را نخواستہ بوده، مع هذا زهیر آن دعوت را کرد از باب این که، عقلای غیر ذی مدخل، گاهی در مابین می افتند که اختلاف و مشاجره را درز بگیرند و میان متداعیان می آیند و میان دو مقصد را می گیرند، نه از جهت این که او خواسته یا این خواسته، بلکه خواسته هر دو را زمین می گذارند که بتوانند کاری را فیصل دهند.

و اما راجع به حر و حل آن گفتارش که چرا پیشنهادهای سه گانه را نمی پذیرید، به نظر می رسد که: حر چون وسط دشمن بوده و از امام علیه السلام و رأی او دور بوده، به شایعات بین لشکر اعتماد داشته، و آن را صدق می دانسته و راجع به این که امام علیه السلام آن را خواسته در اشتباه بوده، اگر چه راجع به آن که نپذیرفتند در اشتباه نبوده است، و با آن که از امرای لشکر بوده، مستبعد ندانید که امیرکل، ابن سعد این اسرار خود را، از او مخفی می داشته و حتماً چنین بوده؛ زیرا دیدید که آمد نزد او و از نیت او سراغ گرفت برای جنگ.

بر امام علیه السلام لازم نبوده که او را از پرخاش بر آن حکم ناروا باز دارد، بلکه خود امام علیه السلام هم از این حکم بیداد، داد می زند که زناراده ای پافشاری کرده بین ذلت و شمشیر کشیدن، ما مرا مجبور کرده.

اینک وقت آن رسیده که: «امام علیه السلام خطبه سومین خود را شروع کند؛ زیرا

ص: ۱۵۱

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۲۴/۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۶۵؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۱۹.

جای دلسوزی برای امت و برای آنها گذشته. آری، برای دلسوزی به آنها در آغاز یادآوری کرد که کشتن او صلاح آنها نیست نه در دنیای آنها و نه در دین آنها، و یادآوری کرد که این گونه کار بزرگ را آنها باید با شرکا و شورای آنها اقدام کنند، سایر بنی امیه و والی های آنها هم با این نیروی زورمند بی خرد، شریک مصلحتند، و به آنها فهمانید که این کار آنها در پشت سر، تیرگی هایی دارد، بلکه مانند ابرهای تیره تاریک که پشت هم و روی هم آمده و جهان را تیره و تاریک و ظلمات روی ظلمات و برق و صاعقه و بارش و سیلاب خانمان ویران کن در عقب دارد، این حرارت آنها در عقب خود سیلاب خطرناک خون دارد که هر گاه آن سیل دمان روان شد، در آغاز خانه های اهل کوفه و در پایان خانمان امیه و در دنبال، خانمان آیندگان امت اسلام را ویران و درهم و برهم می دارد، و در غبار غمامی داخل می کند که در میان آن شمشیر به روی هم می زنند و ناشناخته همدیگر را می کشند.»(۱)

فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً (۲)

و ثانیاً: «بعد از این دلسوزی برای آن که آن را محقق بدارند، نسب خود را و خاندان خود را و بعد، تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله را درباره خود و برادرش، و بعد نبودن پیمبرزاده ای در مشرق و مغرب بین آنها و غیر آنها، و بعد مراسلات دعوت که نمونه نهضت عمومی بود، یادآوری فرمود، و معنی مراسلات و دعوت های اهل

ص: ۱۵۲

---

۱- (۱) مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۱۶.

۲- (۲) یونس (۱۰): ۷۱.

کوفه را چنین کرد که رنجش تودهٔ مسلمین و میل و نفرت از بنی امیه منحصر به من نیست، به نشانهٔ کاغذ و نامه های اهل کوفه پیدا است که: از همه دین دارها صدا بلند است، به کشتن من تنها مردم و دیگران ساکت نخواهند شد. در حجاز آل زبیر هستند که تکیه به خانه دارند و بنی امیه را والی خدا بر خانه از جانب صاحب خانه نمی دانند و همین کوفه آن گاه که به حال خود بودند، بر بازیچه گرفتن خلافت اسلام قرار نگرفتند، آیا با همهٔ قلوب چه خواهند کرد؟ آیا همه را به قوهٔ شمشیر به خود مایل می کنند؟ پس در تصمیم خود فکر کنید و ببینید آیا به صلاح شما ختم می شود کشتن من، آن وقت بکنید، این دفاع را از قتل خود کرد.»<sup>(۱)</sup>

و بعد که آنها، نزول بر حکم و گرنه قتل را پیشنهاد کردند، در خطابهٔ دومین خود مجوز قتل خود و سبب این اقدام را از آنها مطالبه کرد، جواب سر به هوایی گفتند که: (ما دست از تو بر نمی داریم تا که تشنه تشنه مرگ تلخ را به تو بچشانیم، یا گفتند: برای اطاعت امیر، و در هر دو صورت در چنین اقدام بزرگ و کردار ناهنجار مدرکی و منطقی برای اقناع مظلوم نداشتند و کار خود را تکیه به حکومت عقل و متکی به رأی و رویه نکردند که به نتیجه با روح قوهٔ حکومت عرفی بدون آن که تطبیق به قانونی دهند یا به شکل قانونی آن را در آورند، بی زبان و بی بیان و بی منطق به چنین کار و کردار خطیر دست می یازند و اکنون حسین علیه السلام است که در مدرسهٔ انبیاء درس خود را تکمیل کرده و آموخته

ص: ۱۵۳

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۲۲/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۱۷.

الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۱) اینگونه فرزند محمد صلی الله علیه و آله معتقد است انسان برای کار درشت، منطق روشن و برای کار آشکارا منطق آشکارا و برای کردار خطیر، مصلحت خطیر و حکمت خطیر لازم دارد، بلکه فعالیت انسان باید مستند و تکیه گاهی به عقل داشته باشد، و برای حتی هر کار کوچک هم، حکم روشنی از عقل، و بیان واضحی از منطق داشته باشد بیشتر فعالیت و قیمت انسان به منظم و مکمل بودن نفس ناطقه او است که بیشتر بفهمد و بیشتر بفهماند و امواج بلند فکر او افزون باشد از حرکات اعضای او، و در پشت سر حرکات خود یک جهانی از روح، از فکر، از منطق و بیان داشته باشد که هر گاه بی پرده بتوان آنها را دید صد چندان بدن او، و قوا و اعضا، و حرکات او ببیند، ولی می بیند پشتیبان فکری اینها اینقدر ضعیف است که اگر قوه و زور را در دست خود نداشته باشند، مانند حیوان لال، گنگ، راکد، از رویه صلاح بینی، و برهان و حکومت عقل، و محاکمه داخلی راکدند، و جز یک رشته ضعیف و نخ باریکی بین قوه نیرویشان با عقل و محکمه عقل نیست و با دین اصلاً رشته و نخ هم در بین نیست، تنها با عقل نیرنگ یا وهم صرفه جو اندکی ارتباط دارند، که رشوه و نویدهای بی جایی، آنها را به این کار خطیر جسور کرده، این رابطه را می توان تشبیه کرد به رابطه با تخیل محض که اندک آن در حیوانات و دد و دام هم هست و این کردار خطیر را هرگاه رسیدگی کنی می بینی در همه آنها نوید و طمع به حکومت هم در کار نبوده، مثلاً به شمر نوید حکومتی را

ص: ۱۵۴

نداده بودند و ندیدیم و نشنیدیم که او را حاکم جایی کنند و نکردند؛ فقط او از دولت آل زیاد به همین قانع بود که گاهی او را کدخدای محله ای از قبیله خود کنند و آنها را که تازه به دوران رسیده اند همین گونه ترفیعات خرسند می کرد.

پاره ای قانع به آن که گاهی پسر زیاد در حکومت دو سال و نیم دیگر خود آنان را اذن حضور دهد، و بر کرسی بنشانند، و پاره ای به خانمان امیه می نازیدند که ما دودمان افتخار اسلام را به هوای شما بر باد دادیم که چندان طلا و نقره بر ما نثار کنید که تا رکاب ما را بگیرد و هیچ یک، از وادی روحانیت و روح که جهان بی پایانی است خبری نداشتند، و با عقل ناطقه انسان که یک دنیا امواج فکر و منطق و بیان دارد مروده نداشتند و در آنها رشته ممتد بین عقل نیرنگ و وهم صرفه جو با خیال خطیر و کار آنها بسیار نازک بلکه از نخ نازک تر بود. آری، غوغایی شبیه به غوغای حیوانات وحشی خطرناکی که نیروی آن قوی و کثرت عده و عدد آن زمام حکومت خود را در دست خود دارد، یعنی حکومت سبعیت محض بود که اعتمادی جز به چنگال آهنین و بازوی بی معاونت معنی و بی قیمت ولی خطرناک ندارد، و در وادی کارهای پر قیمت ابدی نبودند که از وجدان و از رویه و از عقل و از فکر و نطق و دین و نظامات الهیه حکومتی داشته باشند، در این وادی حسین علیه السلام پادشاه است و مقتدر، و آنها رعیت ساقط، زیادی و کمی عده و جسامت و تنومندی اعضا، هیچ قیمتی را تأمین نمی کند مادامی که به سرپرستی نظام عقل نباشد.

صد هزار تن آنها باید اعتراف کنند، به فرمانفرمایی یک عقل وافر که یک تنه و بی سپاه اعتماد و تکیه به جهان ملکوت نهران و نظامات و نیروی آن دارد، نه



تنها قوت نفس آن انسان یگانه، آنها را بنده خود دارد، بلکه هر عقلی آنها را افسار می کند و صد هزار تن اینان را مردمان بدخواه پرجربزه برای اجرای مقاصد خود سخره و استخدام می کنند، اینک ابن زیاد است که این کار خطیر را از قوه آنها استفاده می کند با مزد اندک و کم، فردا است که آنها را بی مزد به یک تن جبار بدهد که لقمه او باشند.

ابن زیاد دوازده میلیون دینار را یک شبه از بیت المال بصره بین پسران پدرش تقسیم کرد و از بصره راه خود را کشید و به شام رفت که بعد از یزید خلیفه ای را نصب کند، این یک لقمه شبانه او بود، و دو سال و نیم، پس از این قضیه تا مرگ یزید، هر شب و هر نهار از خون این مردم کوفه که زبون و دست آموز او بودند مصرف داشت، و بیست سال معاویه، بلکه ده سال عثمان هم آل امیه، همین کار را با خلاقیت داشتند، و از این جهت که فشارها طاقت فرسا بود، ناله مردم کوفه بلند بود، و تا حجاز به گوش حسین علیه السلام می رسید، نالیدن آنها از خیرات و برکات (زیاد و عبیدالله) نبود. ناله آنها از نامه ها و مراسلات آنها شنیده می شد و بعدها بیشتر و بلندتر خواهد بود.

در همان زمان که معاویه از حضرت مجتبی علیه السلام ولیعهد پدرش و حسین علیه السلام چشمه نور، حساب می برد، ارزاق اهل کوفه را سال به سال عقب می انداخت تا زن های کوفه به شام نزدش می رفتند و با آن که مردم تکیه گاهی مانند عظمای خود در برابر چشم جبار معاویه داشتند و برج مقابل بارو داشتند، آن ناله ها از آنها زار زار بلند بود و آن هضم و پایمالی، آنها را بی طاقت کرده بود، آیا از امروز به بعد که این پشت و پناه را از آنان می گیرند، با آنها چه خواهند کرد؟ آیا این

برج را که ویران کردند دل و پیکر آنها را چگونه خواهند تیرباران کرد؟

آیا حسین علیه السلام را که برای احقاق حقشان و بیان حجتشان زبان گویای آنها بود؛ هرگاه خاموش کردند آنها با گنگی و لالی چگونه دفاع از حقوق خود می کنند؟ آیا سلیل و دودمان بزرگ ترین پیغمبر خود را که بکشند با خاندان کدام یک از مردان عرب رحم خواهند کرد؟

در زمان حجاج بن یوسف عبدالرحمن پسر محمد اشعث را با جنگجویان کوفه و سپاه عربی که از حدود افغانستان و کرمان و فارس به دور او گرد آمده بودند کشتند، کسانی بودند که از خستگی زیاد به علت این که حجاج آنها را در سرحدات نگه داشته بود و اذن نمی داد که به کوفه بیایند، شورش کردند و آمدند و با او جنگیدند و بعد از جنگ های خونینی، او با همه به دست حجاج بن یوسف والی کوفه، عامل بنی امیه، کشته شدند.

باری در این موقع که حزب کوفه ملاذ و پناهی مانند حسین علیه السلام داشت و برای دلجویی دل ریش همچون او را داشت و مانند خانه حسین، قرارگاهی در مورد صلح و آرامش برای خود داشت، و برای تاریکی های ابرهای تیره آسمان پوش، بالای گلدسته ای در حجاز، چراغ فروزان حسین علیه السلام را داشت، با همه این وصف ها با آنها، چنین رفتار می کنند که آنها را به خلاف رضایت خود تسخیر کرده و به دست خود آنها، نور آمال آنها را دارند خاموش می کنند، فردا که هیچ ملاحظه ای و هیچ گونه بیمی و هیچ زبانی در کار نباشد آیا پایمال نخواهند کرد؟

ص: ۱۵۷

به ابن سعد، حکومت ری را می دهند.<sup>(۱)</sup> برای این که شیخ حسین علیه السلام زنده است و از آن بیم دارند، ولی فردا، بعد از یک روز و نیم دیگر که از آن آسوده شدند، سر خط نوشته خود را پس می گیرند، تا چه رسد به آن که از نو بدهند، بنی امیه از خودشان دارند کسانی که برای هر ولایت و هر مرتبه و هر منصب نیازمندند، نوبت به مردم کوفه نمی رسد که چندین سال در رکاب علی علیه السلام شمشیر به روی آنها کشیده، به چه مناسبت به شمر بن ذی الجوشن خارجی که در صفین با آنها نبرد کرده، و اکنون به طمع دنیا سوابق بزرگی حسین علیه السلام را زیر پا گذاشته دیناری بدهند، و اصلاً به کسی که از پستی همت یک خاندان پیغمبری صلی الله علیه و آله را با شفاعت آخرت برای یک درهم می دهد؛ چه ضرورتی که حکومتی بدهند، این چنین پست ها را به روی هر کس بخواهند می دوانند و فقط به قدری که خود آنها نظر دارند با نظر کوتاهشان به آنها می دهند، آنها به شرافت خاندانی و دودمانی پابند نیستند و اگر پابند بودند اعتبار آن را در دیگری هم می فهمیدند و احساس می کردند و اندکی مراعات می کردند.

اکنون حسین علیه السلام با چنین جمعیتی روبرو شده که از شعور به آتیۀ خود بلکه از شعور به هر چیزی عاری و خالی و از قوه و غرور به نیرو مملو، ولیکن قوه و نیروی آنها از شخص امام علیه السلام جز به بدن حسین علیه السلام مسلط نیست، و راه مداخله به رأی او، و روح او، اصلاً ندارد. چون جسمانیاتی که منبع آنها فکر نیست، نفوذ به جهان فکر ندارند و وسایل نفوذی را هم مانند حجت و منطق و سحر بیان و

ص: ۱۵۸

---

۱- (۱) مدینه المعاجز: ۴۸۲/۳؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۴۶۹.

فسون و اقتناع و قیاس و مانند سایر قوای معنوی، ندارند، پس نمی توانند رأی و عزیمتی را از دیگری در تحت سلطان خود بیاورند، پس از جهت قوه و نیرو که آنها دارند حسین علیه السلام در تحت سلطان آنها نیست و از جهات دیگر هم که حسین علیه السلام خود اعظم از آنهاست.

نا اهلی آنها بیش از این است که حسین علیه السلام سوابق خدمات خود و سوابق زحمات خاندان خود را به امت و به آنها گوشزد کند و یادآور شود. ناکس تر از اینند که عزیر و مسیح و قدردانی امم را از آنان برای آنها بگویند. فقط برای هدایت آنها یک راه باقی مانده که این مطالب گذشته را راجع به تیره بختی آنها در این فرصت آخر و خطبه سومین خود بیان کند، آنها را راهنمایی کند که ناله های پیش شما چرا فراموش شده؟ زخم درون دل شما مگر مرهم یافت و بهبودی حاصل کرد؟ مرا که به دادرسی می خواستید از چه کس داد داشتید؟ آن دشمن که بیست سال به سر شما می تاخت کیست؟ آن حرارت و آتشی که افروخته بودید به جان دشمن کجا رفت؟ چرا از چنان دشمنی غافل شدید؟ اگر دشمن نبود پس چرا در آن حال آسودگی که فکرتان با خودتان بود آتش فراهم می کردید؟ چرا شمشیر با خود برداشته بودید؟

چرا این اتحاد قوه و یکدستی را که برای دشمن و استفاده رساندن به او می کنید به جان دوست به خرج می دهید؟ آیا به عدل عمومی آنها برخوردید؟ و آیا امل و آرزوی پرارزشی در آنها سراغ دارید؟ آیا موجبی برای متارکه ما تازه در بین آمده؟ با آن که هنوز شمشیرها در نیام بود، به جنگی وارد نشده بودید که وحشت آن عقل را از شما پرانده باشد، و دل از هراس بتپد، بلکه هنوز رأی و

تصمیم (جنگ یا صلح) اتخاذ نشده بود، این شتابزدگی شما را چه نام باید نهاد که فراخور شما باشد؟ آیا شب پره که خود را به آتش می سوزاند جز این کار می کند؟ آیا آن مرغی که خود را با بال و پر خود به دام صیاد می افکند جز این رفتار دارد؟ البته شما نابود و پایمال خواهید شد، بروید و فکر پایمالی خود باشید، پایمال! پایمال! تا اندازه ای که چاکری از زن ها بکنید. چگونه مستحق پایمالی نباشند آن گروهی که احزاب آنها تار و پودی ندارند و نوشته کتاب خدا را به دور می افکنند و هر سخن را شنیده اند بی جا مصرف می کنند و هر جا چراغی است خود خاموش می کنند و برای گناه با تعصب پشتیبانی می نمایند؛ تا آخرین فنای آنها را که به تذکر از آسیای گردون فرمود: باری این درس آخر باقی مانده، اما اگر لشکر مهلت بدهند و هیاهو نکنند (۱) و امرا که سوار بر عقل آنها را نشورانند و اراذل و اوباش این دفعه آخر فرصت بدهند، چون از تصمیمات او مطلع شده اند و مأیوس شده اند که به تسلیم تن در دهد و آنها لازم می دانند که تا چیره بر عقل و خرد مردم هستند فرصت ندهند که مردم به هوش آیند و اگر باد به زخم مردم بخورد احرار آنها مانند حرّ ریاحی به خود می آیند؛ چنان چه حرّ از این خطبه آتشین حضرت او علیه السلام که کوه را می لرزاند به خود آمد. هر جمله ای از این خطبه که در گوش او طنین می انداخت، یک ناحیه دل او را می شورانید و به یک ناحیه از خطرات اجتماعی او را متوجه می کرد.

قلب حر با قلب طبیعت شباهت و همرنگی داشت، و از این جهت

ص: ۱۶۰

مغرور این غرورها نبود. قلب او مانند مقیاس بود برای تشخیص صدق این گوینده بزرگ و از تصدیق حر به تنهایی می باید دلخوش بود و حسین علیه السلام هم دلخوش خواهد شد، نوید می آید که: جایی که رجولیت صادق از زیر بار چندین خروار باطل خود بیرون بکشد و تکان بدهد تا همه آنها را از روی دل خود فرو بریزد و با عجله، خود را به حسین علیه السلام برساند. البته به بشریت باید امیدوار بود، معلوم می شود که هراس از این حمله قوی و سپاه آهنین در کار است، که قلب ها در عقب مانده و با تمایل شدید به او، رو به او نمی آیند، وگرنه هر گاه این سد آهن از جلو برداشته شود، شیعیان او بی تاب خود را به سر قبر او می رسانند و از کشندگان او یک تن زنده نخواهند گذاشت.

از این جهت حضرت او علیه السلام با یک دنیا امیدواری و کنار گذاشتن یأس این نوبت را هم سوار شد، به گفته ابن طاوس: «بر شترسواری، و به گفته دیگری: بر اسب خود و بیرون آمد، اما مردم کوفه آوازا برداشته بودند.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۶۱



(مناقب) از عبدالله بن حسن علیه السلام روایت کرده که: (۱) هنگامی است که عمر

ص: ۱۶۳

۱- (۱) المناقب: روی باسناده عن عبدالله بن محمد بن سلیمان بن عبدالله بن الحسن عن ابيه عن جده عن عبدالله: (این سند بالحقیقه از حسن مثنی است که او را زخم‌دار از کربلا بیرون بردند و خود شاهد قضایا از نزدیک بوده) قال: لما عبا عمر بن سعد اصحابه لمحاربه الحسين بن علی علیه السلام و رتبهم مراتبهم و اقام الرايات فی مواضعها و عبا اصحاب الميمنه و الميسره فقال لاصحاب القلب اثبتوا و احاطوا بالحسين علیه السلام من كل جانب حتى جعلوه فی مثل الحلقة فخرج حتى اتى الناس فاستنصتهم فابوا ان ينصتوا حتى قال لهم؛ ويلکم ما علیکم؟ ان تنصتوا الی فتسمعوا قولى و انما ادعوکم الی سبيل الرشاد فمن اطاعنى كان من المرشدين و من عصانى كان من المهلكين و کلکم عاص لامرى غير مستمع قولى فقد ملات بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم و یلکم! افلا- تنصفون؟ افلا- تسمعون؟ فتلاوم اصحاب عمر بن سعد بينهم و قالوا انصتوا له، (مناقب قضایای جنگ و کشته شدن شهداء را گوید، بعد در نوبت حمله امام گوید) فقام الحسين علیه السلام ثم قال علیه السلام: تباً لکم ایتها الجماعه و ترحاً. «بحار الأنوار: ۸/۴۵، بقیه الباب ۳۷؛ العوالم: ۲۵۲»







سعد اصحاب خود را تعیین نموده و ساخته و پرداخته برای نبرد کرده و همه را

ص: ۱۶۶

در رتبه های خود مرتب کرده و بیرق و پرچم ها را در موضع های مناسب خود برپا داشته، و ستون راست و ستون چپ را به نبرد مهیا داشته و به اصحاب قلب فرمان داده که بر جای خود استوار باشند و از هر پهلو به حسین علیه السلام احاطه کردند، تا او را در وسط گرفته اند و او به میان حلقه جای گزیده.

او هم بیرون آمد تا خود را به آن مردم رسانید، پس خواهش سکوت و آرامش و بی صدایی از آن مردم برای گوش دادن به سخن کرد، لیکن آنها نپذیرفتند که از صدا بیفتند و بشنوند؛ به غوغای خود می افزودند تا بعد از برهه ای به آنها گفت: ای وای به شما! اگر از صدا خودداری کنید و گوش به من فرا دهید، و گفتار مرا بشنوید؛ چه باکی و چه زبانی به شما می رسد، من که فقط شما را به راه رشد می خوانم و تنها به رشد شما نظر دارم، هر که اطاعت کند به سرفرازی خواهد رسید، از آنان خواهد بود که به رشد خود رسیده و هر که نافرمانی کند نابود خواهد شد.

(پس چه اصراری است که به نابودی خود دارید و از سربلندی خود گریزانید، اگر بزرگان شما می ترسند که مبادا کوچک ها سخن مرا حق دیده بگروند، نه نه، نترسند و اگر می ترسند که مبادا امرا از منصب خود بگذرند، نه نترسند.)

نه، همه در نافرمانی امر من مصرید و سخن مرا نخواهید پذیرفت؛ زیرا که شکم های شما همه از مال حرام پر است و کار قلب شما و قفل آن، آن سان سرسری نیست، قفلی که خدا زده نمی توان شکست، ای وای به شما! آیا این اندازه بی انصافید؟ آیا انصاف نمی دهید؟ آیا گوش فرا نمی دهید؟

پس از این نکوهش اصحاب عمر سعد با ملامت به یکدیگر گفتند: آرام شوید از صدا بیفتید، افتادند.

حسین علیه السلام بلند شد، و اگر سواره بود، سربلند کرد، سپس به سخن آمد.

### نص خطابه سومین

گفت: «نابود باشید ای جمعیت خطرناک! - یا - دستتان از هر خیر بریده باد! ای جماعت سهمگین! - یا - هر جا روید نابودی از شما جدا نشود - یا - با خسارت همیشه بخوابید و برخیزید، ای جمع حاضر!

و غمنده باشید ای گروه! - یا - از زیر بار حزن و سربه گریبانی بیرون نیاید ای اجتماع سمناک!

آیا جا داشت که هنگامی که نالیدن شما کارش بالا گرفت، به اندازه ای که ما را به فریادرسی خبر کردید، هنگامی که حیران فرو مانده، آشفته و رنگ پریده به چپ و راست نگرستید و داد کشیده، فریاد بی پناهی را به گوش ما رسانیدید، فریادرس خواستید، دادرس خواندید و ما از آه و ناله جگرخراش شما، به قصد فریادرسی شما مهیا شده و اسلحه پوشیده، اسب تازان آمدیم، به دنبال ناله و صدا خود را رساندیم؛ هنوز عرق اسب ما خشک نشده، شمشیر به جان ما کشیدید؛ آن هم آن شمشیری که خود ما به دست شما دادیم (و گرنه عرب برهنه کجا و قوه اجتماع کجا؟ شمشیر کجا؟ قوه نیرو کجا؟ یا آن شمشیری که بر اثر سوگندهای شما از شما طلب داشتیم).

آتشی که به جان دشمن می باید بیفروزید هیزم آن را افروخته اید که به جان ما بزنید؛ در صدد بودیم آتشی که زنبور گزنده درشت را می سوزاند از برای دشمن

برافروزیم، و به قصد کسی که هم دشمن شما و هم دشمن ماست برافروختیم، شما آن آتش را اینک به جان ما انداخته و شعله ور ساختید (روز روشن است، دشمن آشکار، دوست واضح) حالیا صبح کرده اید، دسته جمع، به سود دشمن به جان دوست، همزبان و پشتیبان هم، با دست جمع وارد شده اید.

این چه صبحی است؟ امروز یکدست شده و گرد آمده اید، دست میان دست هم کرده و یک قوه شده و به خاطر دشمنان به خون دستان کمر بسته اید؟

به قول دشمنان برگشتی از دوست نگردد هیچ کس با دوست دشمن (۱)

بی آنکه عدل و معدلتی آنها در میان شما آشکارا و افشا کرده باشند.

کدام عدل از آنها دیده اید؟ شما کوفیان که لقمه شامیان بودید و سال تا سال ارزاق شما عقب می ماند و هضم می شد و اهل بصره عساکر شام را بر شما در هر جهت مقدم می داشتند، آیا بنی امیه با کی معدلت کرده اند؟ با اهل ذمه؟ یا با سایر عرب و عجم؟

و بی آنکه امل و آرزویی شما (لشکر کوفه)، در روزگار خوش آنها؛ داشته باشید.

آنها اگر دنیا را بخورند به شما فرصت شرکت نمی دهند و مهلت انتظار و آرزو هم نمی دهند، اگر آرزویی انتظار برود تنها برای عده معدودی به جاست که به وسیله آنها صدای مردم دیگر را بیندازند نه شما جمعیت، و به آن عده معدود هم مادامی، امید و آرزو رواست که دشمن ترس و

ص: ۱۶۹

هراس از ما داشته باشد، وقتی که ما کشته شدیم و هراس از بین رفت، آن هم بریده خواهد شد.

آیا روزگار تاریک شما از آنها به صبحی می رسد؟ و صبحی در عقب آن هست که برای شما جای امل و آرزویی در آن باشد (نه! نه!) چه عدلی؟ چه آرزویی؟

(مگر چند لقمه حرامی از این دنیای نجس که به شما رسانده اند و معیشت پر خست و ننگی که شما در آنها طمع دارید.)

و بی آن که از ما به تازگی جرمی و گناهی سرزده باشد، و در رأی ما سستی یا خطایی رخ داده باشد.

با این وصف پس چرا (ای هزارها وای بر شما!) ما را واگذار کردید؟ با آن که هنوز آن شمشیری که باید و شاید در کار نیامده بود و در نیام بود، و هنوز تپش دلی رخ نداده بود، هنوز دل ترسو که می باید بتپد و از خروش و جوش زیر و رو شود، در صندوق سینه آرام و برقرار بود، و هنوز رأی اساسی راجع به صلح و جنگ پابرجا و مستحکم نشده بود.

خلاصه این سه جمله این که: هنوز دست به کاری نزده بودیم جنگی با دشمن نکرده بودیم که شمشیرهای هر دو از نیام کشیده روبروی هم شده؛ و دل ها به جوش آمده از سینه ها بیرون آمده باشند، تا حق داشته باشید خود را ببازید، و دوست را بفروشید و اسیر و رام دشمن شوید.

ولیکن از روی بی رویگی، با شتابزدگی مانند پوره ملخ پرنیاورده به میدان بر سر ما ریختند.

(این نوع ملخ جست و خیزهایی کمتر از پرواز دارد، ولی خطر آن از ملخ بزرگ زیادتر است و به هر مزرعه ای از اشتها هجوم می کند.)

با عجله به سوختن خود، مانند شب پره (پروانه) از هر طرف برای این آتش سوزنده همدیگر را صدا زدید و خود را در آتش ریختید، پایمال و خرد شوید، و البته هم خواهید شد چنان که سزاوارید.

معلوم است در بلاد عرب این گونه ملخ که پرنیاورده و پرواز ندارد؛ دستخوش نابودی و معرض خوردی و خوردنی است.

مرغ پرنارسته چون پرن شود طعمه هر گربه در آن شود (۱).

اندکی آهسته تر!! (یا - با این وصف، چرا - ای وای و صد وای بر شما! حالیا که از ما خوش نداشتید و ما را ترک گفتید، تجهیز لشکر به خونریزی ما کردید. با آن که هنوز شمشیر در غلاف بود و دل پرجوش در سینه آرام بود و رأی راجع به صلح و جنگ استوار و مستقر نشده بود، ولیکن مانند ملخ (پوره ملخ پرنیاورده) با آن پرش مختصرش به شتاب میان میدان ریختید، و مانند شب پره با شتاب نور گمان کردید و خود را به آتش ریختید، و به گفته احتجاج برای بیعت ما مانند مور و ملخ و بسان پروانه بر سر ما ریختید... الی آخرها.

برای سوختن از همدگر پیشی گرفتید و خود را در آتش انداختید؛ اندکی آهسته تر؟ پایمال شدن ها دارید، البته زیر لگد خرد و لگد کوب می شود، شما و

ص: ۱۷۱



ساییده شدن به هاون زمان، شما و پایمالی زیر پا، زیر لگد، پایمالی از شما، زشتی و شما، ای چاکران کنیز! حزب های بی تار و پود! قرآن ناشناسان! افکندگان قرآن! دسته های تعصب کش گناه! به هم زندگان کتاب! جابه جا کنندگان سخن! نادرست کنان درست! از کام و دهان شیطان افتادگان! آرمان های دل شیطان! خاموش کنندگان نور سنن و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله!

(یا - دوری، پایمالی، زشتی، و شما ای طاغوت های این امت! ته مانده حزب ها! کشنده اولاد پیمبران! زنا از نسب ناشناس! زنازاده را در شماره نسب شناس! برادری کننده با گستاخان! مستهزین، که قرآن را به میل دل، بعضی را گرفته و بعضی را واگذار کنند!

آوخ! چقدر بد است آن چه به دست خود برای خود پیشاپیش می سازید! خدا به بالا- در خشم، خودتان به زیر در عذاب جاوید! نه خدا خشنود، نه خودتان آسوده!

خبردار باشید! لعنت خدا بر ستمگران پیمان شکنی است که با وجود تأکیدات خود، باز پیمان خود را می شکنند، شما خود در عهد و پیمان، خدا را بر خود کفیل گرفتید از این گذشته آیا اینان را که معلوم الحالند مددکار، و نیرو و بازو، شده و مانند ما را تنها و می گذارید؟ آری، این بی وفایی و حيله گری از شما تازگی ندارد، این خوی قدیم و روش دیرینه شماست و بن بیخ شما از این مکر ریشه دوانده و ریشه آن به هم دست داده و شاخه های شما از آن سبز شده، بدترین میوه سربدر، تبه ترین، پلیدترین میوه اید که خون دل و اندوه باغبان و دیده بان ولیکن لقمه و یا خوراک غاصبانه برندگان و رهگذرانید.

واضح است باغبان اسلام، درختی را نشانید، و با خون دل و اندوه به ثمر رسانید و هنگام بهره گیری و برچینی، رهگذران ناروا آن را چیدند و خوردند و برای باغبان جز اندوه چیزی نماند.

هان! بدانید و خبردار باشید که زنازاده ای پسر زنازاده ای، پافشاری کرده بین دو کار: بین شمشیر کشیدن و تن به خواری دادن، بین آن شمشیر کشیدنی که نزد آزادگان عرب و غیر عرب، سبب سربلندی و سرفرازی است و نزول حکمی که آخرین پستی و تن به خواری دادن است و هیئات از ما؛ این ذلت و تن به خواری دادن بسیار دور است، بسیار بسیار دور است برای ما، این را خدای و پیمبرش صلی الله علیه و آله روا نمی دارند، نمی پسندند و از آن تحاشی می کنند و ابا و امتناع دارند، نه تنها خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله، بلکه مؤمنان جدی.

مانند عمرو بن جموح در دو جنگ، بدر و احد و افتادن دست او در یکی و شهادت او در دیگری، با آن وضع شگفت آور؛ و مانند ابویوب انصاری در سال ۴۵-۵۲ و دفن او در پشت دیوار اسلامبول بعد از وفات که خود او وصیت کرد نعش مرا بار کرده، جلو برید؛ تا در جبهه صف دشمن برسانید. در آنجا زیر پای خود دفن کنید و صدها مانند آنان به خاطر حسین علیه السلام هست.

و کنارهای پاک و دامن های پاک و پاکیزه مادران، که ما را پروریده و فرزندانی را خواهد پرورانید، و دماغ های غیرتمندان و نفوس ستم ناپذیر. (یعنی اشخاصی که هرگز زیر بار زور نرفته و نخواهند رفت) هم نمی پسندند - یا - اجداد خوش نام و حجرهای حضانت مادران پاکیزه هم نمی پسندند.

و خلاصه آن که: نه تنها من ابا دارم، در آسمان و زمین کسی نیست که ابا نداشته باشد، خدای پاک و سفرای یزدان که پیمبران باشند و حکمای ایمان (که به ثبوتات جهان بیش از موققات نظر دارند، بسان سقراط) مانند شهدای احد، و بدر و موته و سایر شهدای اسلام و اجداد خوشنام من مانند ابراهیم، اسماعیل، و عبدالمطلب و عبدالله و محمد صلی الله علیه و آله که همه چشم به من دارند و دامن پاکیزه مادرانی که ما را پرورانده و پستان به دهان ما نهاده اند و هواخواهان آینده من و مهتران هر قبیله و آزادگان و جوانمردان که زندگی را به دماغ در نمی آورند؛ تا به واسطه آن بخواهند زیر بار زور بروند، معتقدند که: مرگ نه خواری. می گویند: نام شهیدان به از زندگی و فرمانبری ناکسان؛ زندگی که عبارت شد از اطاعت لئیمان، آن قدر ارزش ندارد که از به خاک افتادن به همراهی رادمردان برای آن توان گذشت.

به خاک افتادن با آزادمردان سرآمد؛ چه حسنی ندارد که از آن بتوان گذشت؟ و طاعت سفلگان؛ به چه ارزش دارد که نتوان از آن گذشت؟

نفوس عمده آنان هستند که زیر این بار نمی روند که ما از خاک افتادن با آزادگان بگذریم و به زندگانی در اطاعت سفلگان تن دهیم.

من و نفس نفیس و کشته گشتن رها گشتن نمی خواهم به خواری

گرسنه گر بمیرد باز از آن به که جغد او را کند سیر از شکاری

بود جان دادم در آب بهتر از آن کز گوک باید جست یاری

اکنون بدانید که از سخنان خود چنان که می خواستم؛ عذر خود را نمودم و شما را از خطرها آگاهاندم.

هان! به هوش باشید! خیردار باشید که من با این جوانان خانوادگی، با این شماره اندک و تهیه و اندوخته کم با فراوانی و فزونی دشمن، و دست تنهایی و تنهاگذاری یاران، با شما رزم خواهم کرد.»<sup>(۱)</sup>

(یا من هم از جوانان این خانواده لشکری دارم از این دشمن بی شماره، سهل انگاری من بسی و اندک بینی و بی باکی دارم از این جنگجویان پرشماره)

این که اشاره فرمود به این خانواده، شاید جوانان اهل بیت همراه او در ایستگاه خطابه ایستاده بوده اند و به حسب معمول هم می باید پرچم ابوالفضل علیه السلام را در این ایستگاه فرض کرد؛ زیرا گذشته از این که حضرت او علیه السلام به هر جانب حرکت می کرده، ابوالفضل علیه السلام همراه بوده، باید امیر لشکر هر جا رسماً بایستد، بیرق دار هم بایستد، ما مستبعد می دانیم که در موقع نطق امام علیه السلام جوانان یا یاوران؛ بلکه زنان یا

ص: ۱۷۵

---

۱- (۱) اللهوف: ۵۸-۶۰؛ الاحتجاج: ۳۰۰/۲؛ تحف العقول: ۲۴۰-۲۴۲؛ بحارالانوار: ۸/۴۵-۱۰؛ بقیه الباب: ۳۷؛ اعیان الشیعه: ۶۰۳/۱؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۵۱۱.

کودکان مراقب این سخن نباشند، آن هم سخنی که در این موقع باریک راجع به دفاع جان گفته می شود، بلکه هر نفر از مردان و زنان که در آن سراپرده هستند یکپارچه توجه اند؛ زیرا این موقعیت مستقیماً ارتباط با حیات و ممات آنها دارد، و این مذاکره به سود یا زیان آنها ختم می شود؛ بلکه اگر، سود و زیانی برای آنها هم در کار نباشد و فقط راجع به شخص ابوعبدالله علیه السلام تنها گفتگو در مابین باشد باز همه متوجه این میدان هستند و خواهند بود و دیدگان به لب های حضرت او علیه السلام دوخته اند، و البته حضرت علیه السلام هم دیدگان به جانب آنها دوخته و این اشاره حضرت علیه السلام در مقام بالیدن به آنها که (من هم لشکری دارم از این خانواده و اندک بینی و سهل انگاری دارم از این دشمن پرشماره) البته بر حماسه آنها می افزاید، به اندازه ای که گویا دیگر تحمل تاخت و تاز از آن دشمن ندارند، و در گریبان هر یک شیر ژبانی از نفس غیور او طلوع کرده و اصلاً به خطرات این اعلان جنگ که حضرت علیه السلام این ساعت می دارد و به بیم و هراس آن توجهی ندارند؛ و ابداً بعد از این سخن که افتتاح رزم را خبر می کند قیافه خود را باخته و هیچ فرقی با سخنانی که از صبحگاهان تا کنون به نام دفاع و عذرخواهی گفته می شد. و امید یا احتمال تبدیل جنگ به صلح می رفت نمی بینند، آری، مردان آنها بعد از این اعلان جنگ بیشتر مهبیای به جنگ شدند، و فقط در اقدام به دفاع یا حمله، منتظر خاتمه نطق آتشین آن چراغ گیتی هستند و می خواهند گوش فرا دهند که آیا بعد از این (یکسره شدن برای جنگ) دیگر حضرت او علیه السلام چه خواهد فرمود؟ و آخرین امید لشکر هم به صلح قطع

شد و از ناحیه حضرت او مأیوس شدند و کلمه فصل را شنیدند، اکنون دیگر هر چه می شنوند یا می گویند روی به عالم ابدیت دارند.

آری، می توان گفت: زن ها و پاره ای از جنگجویان هم به واسطه جنبه نفسانی، اندک لرزشی از این اعلان جنگ و اقدام قطعی در خود احساس نموده باشند، ولی تتمه نطق امام علیه السلام رمقی به همه داده، تر دماغشان کرد، اکنون تتمه مقال را بنگرید که با دل و مغز مردمان پرجوش چه می کند؟ دیدند که ناطق، سخن خود را وصل کرد به ابیاتی از فروه بن مسیک مرادی که همت را اگر کامل است می افزایشد و اگر ناقص است تکمیل می کند و اگر نیست می آفریند؛ همتی را در مغز انسان می گذارد که یک پشت پا به همه دنیا و مافیها می توان بزند و دنیا را چنان که هست خرد و خوار می بیند، واقعاً زهی عظمت روحی! که این مقالات را به ایمان بسراید. زهی عظمت! که رأی او و روح بلند او دنیا را با طول و عرضش در کارخانه فکر بلعد و هضم کند و عصاره و شیره آن را چنان که اندک است برای محاکمه در دست بگیرد تا بتواند درست محاکمه بکند.

### اینک محاکمه عمر و دنیا

به ابیات فروه بن مسیک مرادی که خواند پیامی داد که این است: حضرت او علیه السلام خواند و گفت:

«فَانْهَزمْ فَهَزمَومونَ قَدَمًا»<sup>(۱)</sup>

ص: ۱۷۷

---

۱- (۱) مشیرالاحزان: ۴۰؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۳۵.

به دنبال آن که فرمود ما هم لشکرکشی می کنیم، می فرماید:

۱- اگر شکست دادیم که کار تازه ای نیست؛ دولت و ظفر و فیروزی را همواره از قدیم داشته ایم و به آن نمی نازیم و اگر هم شکست خوردیم؛ ما را شکست خورده و مغلوب نمی گویند.

۲- همه خواهند دانست که شکست ما از این جهت نبوده که روحیه خود را باخته باشیم، بلکه ما به روحیه خود و حفظ آن تا آخر نفس کوشیده ایم، ولی محفوظ بودن روحیه نفرت منافات با مرگ آنها ندارد، تنها چیزی که در این میدان و نتیجه آن واقع خواهد بود همان مرگ تن از ما، و نصیب و بهره گیری دیگران از دنیا، و هر دو امری هستند حتمی و ربطی به حقیقت ندارند و گرانها نیستند.

۳- هر گاه مرگ شتر خود را از در خانه ما و هر خانه ای بلند کند، به دروازه دیگران خواهد خوابانید.

۴- کسی مایه دنیا نخواهد شد و نخواهد ماند. همین مرگ بوده که مهتران قبیله ام را نابود کرده و اشراف و جوانمردان را گرفته. چنان که قرن هایی را دور بعد از دور، از پیشینیان تباہ کرده.

۵- پس چه افسوسی است از این که من به دهان مرگ می روم و از خواری می گریزم.

۶- اگر جاویدانی برای شاهان بود، جا داشت ما هم جاویدی را بخواهیم. و اگر بقا برای آزادگان روا بود؛ هر آینه ما هم بقا را می گرفتیم.

۷- پس به سرزنش کنندگان بگویید، که از خواب بیدار شوید! هوشیار شوید! عنقریب است که آن چه ما دیدیم شما هم خواهید دیدار کرد.

آن گاه به دنبال آن فرمود: ولی شما هم بدانید. سوگند به خدای پاک که شما بعد از من درنگی نخواهید داشت مگر به مقداری که سواری پا از رکاب به رکاب دیگر نهد (و اگر هواخواهان من هم نباشند باز) روزگار آسیای مرگ را بر سرتان می گرداند، تا شما را ریز ریز کند و شما را برای آرد کردن با میله و محور سنگ آسیا می چرخاند (تا به صورتی غیر از این که شما نظر دارید؛ شما را از دهان خود بیرون بیندازد. این ساکت کردن من، مبارزه با کوه آتش فشان است که از دهانه دیگری زبانه خواهد کشید و از دیگری و دیگری و دیگری).

این که گفتم: از خود نگفتم، عهدی بود از محرمان غیب. این عهدی بود که پدرم از جدم صلی الله علیه و آله به خاطر من گذاشته بود. اینک تصمیم خود را بگیرید.

آن آیه ای را که صبح در افتتاح مذاکرات خود خواند، اینک در ختم مذاکرات هم خواند فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ

ولی ببینید و بگیرید؛ ندیده و نسنجیده اقدام نکنید، با شرکای خود صلاح بینی کنید که حقیقت کار بر شما در پرده نباشد. به کار پوشیده و پنهان اقدام نکنید. غم و اندوه شما به کار نفهمیده و ندیده، بیرون از حد خواهد بود. و اگر شرکای شما مصلحت خود و شما را دیدند؛ سپس به من بتازید و درباره من و به زندگی



من هر قضاوتی دارید بکنید و مرا مهلت مدهید. (۱)

(یا سپس دست جمع شما و شرکای شما به چاره جوئی من پردازید و مرا مهلت مدهید و منتظر مگذارید، من هم توکل به خدا دارم که پروردگار من و پروردگار شماست، چنان نیست که مهرش به شما بیش از مهرش به من باشد، بلکه هیچ جنبنده ای در پشت این زمین نیست که مستقیماً با خدای آفریدگار سر و کار نداشته باشد و مگر جز این هست که خدا موی پیشانی مرا و شما و هر جنبنده ای را به طرف خود بی آنکه سرپیچی کند می کشد؛ چنان که نتواند نزد او نرود، محققاً پروردگار من به سر راه راست برای همه نشسته (۲).

که مستقیماً کارها با او مراجعه می شود، نه کار من واگذار به گماشتگان است که بترسم از نظر آفریدگار فراموش بشود و نه کار شما از نظر او دور است، هر چه من از خانه آورده ام در این صحرا و هر چه شما از این صحرا ببرید به خانه، همه یک به یک از نظر آفریدگار باید بگذرد.

و او سبحانه، عنایت خود را بر راه راست و روندگان آن گماشته و در صدد آن است. بار خدایا! قطره های آسمان را از آنها حبس کن و قحطی هایی مانند

ص: ۱۸۰

---

۱- (۱) وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبِیُّ نُوحٍ اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ اِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَیْكُمْ مَقَامِیْ وَ تَذٰكِرِیْ بَاٰیٰتِ اللّٰهِ فَعَلٰی اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَاَجْمِعُوْا اَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ «یونس (۱۰): ۷۲»

۲- (۲) فَكَيْدُوْنِیْ جَمِیْعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُوْنِ اِنِّیْ تَوَكَّلْتُ عَلٰی اللّٰهِ رَبِّیْ وَ رَبُّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصَةِیَّتِهَا اِنَّ رَبِّیْ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ «هود (۱۱): ۵۶»

قحطی های یوسف به جان آنها برانگیز و آن غلام ثقفی را به سر آنها مسلط کن که به جام پر از زهر آنها را سیراب کند و در آنها احدی را نگذارد مگر آن که او را بکشد به جای کشتن کشتن؛ و به جای ضربت ضربت، از اینها برای من و یاوران من و خانواده من و شیعیان من انتقام بکشد، چون اینها ما را فریفتند و دروغ گفتند و دست تنها گذاشتند، تو آفریدگار مایی، به تو تنها توکل داریم و به سوی تو روی نیاز داریم و به سوی تو است برگشت ما. (۱)

### اثر خطابه

خطابه عمومی به پایان رسید؛ شور حماسه در دل ها لبریز شد، مغزها پر از جوش شد، دل ها از جان ها سیر شد قدر دنیا از نظرها افتاد، خیال سرفرازی و همقطاری با شهدای احد و بدر قوت گرفت، فنای دشمن بعد از چند روز دیگر محسوس شد، جان نثاری بقای خود را و شهدا و زندگان ابد را به معاینه دیدند، خوشنامی فداکاران اسلام در برابر چشم همه مجسم شد، و در محاکمه دنیا و عمر راه اشتباه بسته شد و معلوم شد از بی دانشی است که در هنگام محاکمه می گویند، جنگ است و کشته شدن، یا تسلیم است و بقا، قاضی هشیار شد که در هیچ یک از طرفین کلمه بقا صحیح نیست.

و تعبیر به بقا در یکی از طرفین قضیه مغالطه است، دنیا کوچک تر از این است که ضامن بقا احدی باشد، در این هشیاری که رشوه دنیا و لذات آرزوها در کار نیست، هر دو طرف قضیه تشخیص داده و معلوم شد که

ص: ۱۸۱

---

۱- (۱) موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۵۱۱-۵۱۲؛ العوالم: ۲۵۲-۲۵۳؛ اللهوف: ۵۹.

دو قافله اند، پس و پیش، جز پس و پیشی خبری در کار نیست.

کاروان شهید رفت از پیش آن ما رفته گیر و می اندیش

اگر چیزی در برابر نظر می آید همان سراب است و بس؛ مثلاً حکومت ری بر عمر سعد یک روز و نیم دیگر بیشتر نیست، آن هم در خیال و سنان بن انس و همراهان او که خواستند به پایمال کردن زیر سم ستور، آن طرف را فانی محض کنند و برای خود تا رکاب خود طلا و نقره بگیرند که عمری را به آن طلا و نقره باقی باشند، از طلا و نقره جز جواب منفی ندیدند و بعد از آن نابکاری و اشتباه شبانه خود، هر طرف دویدند که تا رکاب ما را طلا و نقره باید بریزید، و به سراغ این طلاها تا نزد عمر سعد دویدند، سپس تا نزد ابن زیاد دویدند و بعد تا به شام دویدند و صدا می زدند: (املاً رکابی ذهباً) (۱) و مانند آواز میان حمام، انعکاس صدا، داد می زند (این احبتی) در جواب می آمد (این احبتی)، در آخر برخوردند که سوء تشخیص اول گناهان است. نه طلا و نقره بود و نه بقای عمری، از عمر چهار سالی دیگر، و از طلا و نقره هیچ!!

فرسودن اشخاص بودنی را ایام بسنده است تیز سوهان

هرچه آن بزمان یافت است بودش سوهان زمانش بساید آسان (۲)

ص: ۱۸۲

---

۱- (۱) مقاتل الطالبین: ۸۰؛ الخرائج و الجرائح: ۵۸۰/۲.

۲- (۲) ناصر خسرو قبادیانی.

بقراط، جهان جمله چو نقشی است بر آب آن آب چه آب بلکه موجی ز سراب

آن موج سراب هم خیالی در خواب و آن خواب چه خواب، خواب مستان خراب

البته با آن روان روشن و همت والا و قدر و قیمت دنیا، آسان است یک پشت پا (تیپا) به دنیا زدن. حسین علیه السلام در برابر آن امواج وهم و خیال که در دل و مغز دشمن بود. ارکان عظمت را برای خود و همراهان استوار می دید و کاخ سربلندی را برای عده هفتاد نفر نظامی حق پرست خود که روحیه آنها با این دشمن برابری می کند برپا می دید. اینک در برابر دنیا سپاه ایستاده و روحیه آنها پیام می دهد که دشمنان با دم شمشیر و سرنیزه هرچه با تن آنها بکنند با روحیه آنها نمی توانند بکنند و اندکی از آن روحیه فناپذیر آنها را نمی توانند کم و کاست کنند. بلکه به هیچ وجه نمی توانند در آن رخنه کنند می گوید: شما مسلطید بر بدن های ما نه به اراده و میل ما. اراده ما به هیچ وجه شما را احترام نمی کند. و شما با همه شوکت پیش ما زبون و خوارید. به عاریه روی زبونی خود را پوشیده اید، این عاریت را که از شما پس گرفتند به زبونی و خواری خود، دیده خواهید شد، حتی دستخوش بازیچه اطفال خواهید قرار گرفت و به عکس از این روحیه مردآفرین و جانفشانی ما، محبت هایی که در دل ها پنهان شده بیرون خواهد آمد. و پرده هایی که روی آنها را مانند خاکستری که روی جرقه آتش گرفته باشد پوشیده است برداشته خواهد شد. و اگر در مردمان حاضر به مانع بربخورد؛ مردمان آینده آن را بروز خواهند داد اگر مردان نتوانند؛ مادران در

سینه پرمهر، اطفال خود را به مهر ما می پروراند و آن روزی که شوکت عاریت از شما گرفته شود، مقارن همان روز هم مهر تازه و نوینی در هواداران ما طلوع خواهد کرد و مانند این روز ما را، شما به دنبال خواهید داشت ولیکن با این تفاوت که ما با قصد خدمت به این روز گرفتاریم و شما به دنبال خیانت و با ذلت عقوبت.

در نهاد هر دو به برابری و تقابل تصمیمات و اراده ها محکم شد، بنیه اراده از این غذاها نیرو گرفت و به پا ایستاد، اینک این اراده می خواهد شخصیت خود را محفوظ نگه دارد و با حفظ وجود و حدود سازش با اراده دشمن ندارد و هر دو اراده خود و هدفشان پیش از جنگ و پیکار در جهان خود جنگی نهانی دارند و این پیکار برونی از آن پیکار درونی برمی خیزد.

جنگ فعلی هست از جنگ نهان زین تخالف آن تخالف را بدان

موج لشکرهای احوالم بین هر یکی با دیگری در جنگ و کین

این جهان جنگ است کل چون بنگری ذره با ذره همچو دین با کافری

آن یکی ذره همی پرد به چپ و آن دگر سوی یمین اندر طلب

ذره ای بالا و آن دیگر نگون جنگ فعلیشان بین اندر رکون

جنگ طبیعی جنگ فعلی جنگ قول در میان جزوها حریست هول

زاغ در رز نعره زاغان زند بلبل از آواز خوش کی کم کند (۱)

جایی که خیال مال و منال را دشمن آن قدر اعتبار دهد که به هوای آن لباس جنگ بپوشد چرا؟ دوست به شوق «حق و فضیلت» آن قدر اهمیت ندهد که برای حفظ آن، او هم لباس جنگ بپوشد، هر دو اسلحه که بر تن هر دو طرف استوار می شود، برای حفظ آن نهاد است که نهان است.

پس خریدار است هر یک را جدا اندرین بازار یفعل ما یشاء

نقل خارستان غذای آتش است بوی گل قوت دماغ سرخوش است

گر پلیدی پیش ما رسوا بود خوک و سگ را شگر و حلوا بود

گر پلیدان این پلیدی ها کنند آب ها بر پاک کردن می تنند

گرچه ماران زهر افشان می کنند ورچه تلخان مان پریشان می کنند

ص: ۱۸۵

---

۱- (۱) مولوی.

نحل ها بر کوه و کندو و شجر می نهند از شهد انبار شکر

زهرها هر چند زهری می کنند زود تر یاقاتشان بر می کنند

این جهان جنگ است کل چون بنگری ذره با ذره چو دین با کافری

چونکه سرکه سرکگی افزون کند پس شکر را واجب افزون بود

انگبین گر پای کم آرد ز خل آیند آن اسکنجبین اندر خلل

قوم بر وی سرکه ها می ریختند نوح را دریا فزون می ریخت قند

قند او را بد مدد از بحر جود پس ز سرکه اهل عالم می فزود

واحد کالآلف که بود آن ولی بلکه صد قرنست آن عبدالعلی

خم که از دریا درو راهی بود پیش او جیحون ها زانو زند

حسین علیه السلام آن واحد یگانه، ختم هر دو خطبه خود را به آیه (۷۲) از سوره یونس کرد و صورت آیه این است:

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونِ (۱)

### احضار پسر سعد

اعتماد و تکیه گاه ایمان، هر گاه برای نفس پابرجا و استوار شد یعنی محرز شد، گوینده قوت و نیروی شگفت در سخن، در اقدام، در مبارزه خود می بیند هر چه از او بروز می کند نیرومند است؛ زیرا تکیه سخن به اراده و ایمان و عقیده بیشتر است از کام و زبان؛ روی همین نیرومندی، آن قائم یکتا و مرکز ثقل فضیلت، از خطاب عمومی که فارغ شد امر داد به احضار عمر سعد، آیا عمر سعد توانست حاضر نشود؟ نه قادر نبود که حاضر نشود، آیا مایل بود و حاضر شد؟ نه مایل نبود و با این وصف حاضر شد، آیا عمر سعد نگفت او نزد من حاضر شود؟ نه، نگفت با آن که عده قشون که امروز زیر فرمان اوست چندین هزار برابر هفتاد و دو تن او هستند، نه، نگفت آری، چون احتمال می داد که شاید بعد از این اعلان جنگ هم مذاکره ای در بین شود که برای مصالحه دری باز شود و او آلوده به خون آن محبوب اسلام و بی کس نشود و این احتمال گرچه ضعیف می نمود، ولی او خود را مجبور می دید که آن را تعقیب کند، از آن جهت مجبور شد.

اینجا ممکن است بعضی ها از غلو به خود ببالند که اراده ولی کامل چون فعالیت مطلقه دارد، او را تا پیش حضرت علیه السلام کشانید، ولی علت این مطلب را

ص: ۱۸۷



باید از جای دیگر جست، و بعضی ها ممکن است تصور کنند که در نظر اعراب این گونه احضار را امر و فرمان ندانند و عرب را مقید به خاک نشستن یا ننشستن نمی دانند، ولی تکبر عرب را غافلند و موفقیت امیر آن حمله هم معلوم است، سرّ مطلب این هم نیست، چیزی که هست تزلزل گناه است که او را و نفس او را، ذلیل و رام می کرد، و در بحبوحه اقتدار ظاهری نیروی دل نداشت که پشتیبان این شکوه ظاهری باشد و تکیه به نیروی زور نفس انسان را در همه حال نگه نمی دارد و گناه کم یا زیاد، اثر زبونی و خواری را در موقع مناسب، هر چه باشد در عملیات گناهکار بروز می دهد. مانند بچه یا بزرگی که در مجلس ملوکانه در روی کرسی غیر مناسب خود بنشیند، از نهاد خود گویا احساس می کند که دمام او را نهیب می زنند که برخیز! و گاهی به توهم خود، اندک صدایی را چنان می پندارد و می شنود که تو را می گویند، خودباخته به این طرف و آن طرف نگاه می کند یا به جای قاضی محکمه، یک نفر غیر صالح با بی اطلاعی از مواد قانونی و از طرز تشخیص بنشیند، او هم خود را به جستن از جا کمک می دهد، که گناه بزرگ تر از دست او افشا نشود، نفس انسان در این گونه اقدامات خطیر و خطری، احوالی گوناگون در نهفت ابراز می دارد، و برای هر گونه از حالات نهانی او یک نحو فعالیت مخصوصی است و برای فعالیت نهانی خود افواج لشکری پنهان از لشکرهای بیرونی در کار است و شاید این گونه فعالیت را هر نفسی در راه حب خیر و فضیلت یا فرار از زشتی و شرارت، حتی گناهکار در موقع گناه هم داشته باشد که بخواهد از گناه کوچک او را برگرداند و بخواهد گناه پنهان خود را بپوشاند، که در ملا افشا نشود، اقلّاً برای

عمر سعد این احتمال می آمد که: اگر نکنم، مردم مرا در کشتن او گناهکار خواهند دانست، این گونه تقاضاهای نفس از الطاف خفیه خدایی است که می خواهد گناه شخص مکشوف نشود، این مطاوعه نفس ابن سعد را و هر کس را در آغاز هر امری و فرمانی تا مسافتی همراه می برد، مگر بعد از زمانی اندک که ثانیاً و مجدداً مجرم برای خود تکیه گاهی ببیند، مانند شوکت و قوه و چیزی که به وسیله آن خود را قادر ببیند؛ از چنگال آهنین محکمه معدلت وجود و محکمه قضای عادلانه وجدان و نفوس فرار دهد و بدان وسیله بیاویزد و ذلت خود را قدری پنهان کند. از ناحیه ابن سعد این امر نفسانی در بین بود که او را پیش کشانید و از ناحیه حضرت او علیه السلام هم چند چیز به آن ضمیمه بود.

از قبیل تأثیر این خطبه آخر که شراره آن کمتر از نهیب صاعقه و غرش ابر نبود، خصوصاً تهدیدات آن که «آسیای دوران شما را خرد می کند و عهدی است از پدرم» و خصوص محاکمه درباره عمر و دنیا و آن که «شتر مرگ بعد از من در خانه همه می خوابد» و خصوص خرد کردن اعتبار لشکر که مانند پرش کوتاه ملخ از جایی به جایی جهیدن می کنید؛ این مسموعات در پیشگاه اندیشه و خیال، روح خطیب را نهایت بزرگ می نمایاند که گوئیا لشکر تماماً هضم شده قدرت اراده او هستند و اعتبارات لشکر و عمر دنیا و خود دنیا و این میوه های پلید، در برابر حضرت علیه السلام خطیب و در ساحت و پیشگاه حقیقت، عیناً نمایش می داد که جمله آنها میوه شاخساریند، و در برابر حضرت او علیه السلام که باغبان است، اسیرند.

این اندازه خرد کردن آنها، همه را کم یا زیاد کوچک کرده بود و قدرت ظفر آنها را در نظر خود آنها کم کرده بود، یقین و اعتقاد و پافشاری حضرت او علیه السلام با

تنهایی، تلاطم افواج را جلوگیری، و از روی هم آمدن امواج شک و ظلمت کاسته بود. حر و آزادگان را هشیار کرده و عمر سعد را هم درهم پیچیده بود. هر چه باشد عمر سعد که در زمان علی علیه السلام توله بچه ای بیش نبود(۱) و سنّاً عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله را یاد نداشت، به حضرت او علیه السلام که یادگار خاندان نبوت صلی الله علیه و آله و بالحقیقه سایه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود به نظر حشمت نظر می کرد، در آن روزگار به باقی مانده مهاجر و انصار که عصر وحی و نبوت صلی الله علیه و آله را درک کرده بودند به نظر حشمت نظر می کردند و هر یک از آنها که در شهری، چه دیار شام و چه دیار عراق و چه دیار مصر وارد می شد و اظهار می کرد که من صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله را، یا صحبت او را درک کرده ام مردم به ازدحام به گرد او می ریختند و خلاصه آن که: در آن روزگار صورت، پایبند به معنی بود و لذا قوت معنی، هفتاد و دو نفر انسان را نشان می دهد که با دریا دریا لشکر برابر ایستاده اند و از اراده و رأی و نیروی دل ایشان، با آن همه تلاش ها و زد و خوردها به هیچ وجه کاسته نشد. این اندازه قوت و نیروی ایمان کار پادشاهی را می کند، یعنی هر چیز چه حسن صورت، چه حسن صوت، چه حسن منطق، چه جمال انتظام فکر و چه ایمان و

ص: ۱۹۰

---

۱- (۱) تقریب ابن حجر گوید: پاره ای گمان کرده اند که وی صحابی است و این غلط است، یحیی بن معین به طور جزم گوید: تولد وی روز موت عمر بن خطاب بوده، او را عمر نامیدند بنابراین در کربلا ۳۶ سال داشته، بعضی گویند: روز قتل عثمان متولد شد که بنابراین در کربلا ۲۵ ساله بوده، قال علی علیه السلام لسعد بن وقاص: ان فی بیتک لسخلاً یقتل الحسین علیه السلام ابنی و عمر بن سعد یومئذ یدرج بین یدیه. «الامالی، شیخ صدوق: ۱۳۴، مجلس ۲۸، حدیث ۱؛ کامل الزیارات: ۷۴، باب ۲۳، حدیث ۱۲»

اعتقاد هر کدام اگر به درجه کامل خود یافت شود شاه است و کار شاهی می کند و نفوذ حکم خود را مانند شاهی ظهور می دهد.

هر متیقن، هر شکاک را دیر یا زود تابع خود می کند و بالاخره شک دار رجوع می کند به یقین داری که اطمینان دارد.

در مورد عمر سعد و احضار او، یک مطلب دیگر بر همه این مؤثرات افزوده شد که عبارت باشد از آن که: طرز فرمان، فرمان آمر مطاع بود که او را بخوانید نزد من و صدور این حکم، با قوت فرماندهی فرمانده در مورد ناتوانی و استظهار به آن که من تکیه گاهی سنگین دارم که به واسطه آن حق دارم امیر فرمانده آن لشکر را بخوام، نفوذ کلمه را علاوه می کرد. به هر حال عمر حاضر شد، همه منتظرند ببینند بعد از ملاقات و روبرو شدن چه بروز می کند.

### متن تاریخ در این باره

سپس فرمود: کجاست عمر سعد؟ عمر را نزد من بخوانید. عمر خوانده شد و آمد؛ ولیکن بی میل بود، دوست نمی داشت که در برابر حضرت او علیه السلام بیاید. پس از حضور او حضرت فرمود: «عمر! آیا مرا می کشی؟ به گمان آن که یک نفر بی پدر، زاده بی پدری، تو را والی بلاد ری و گرگان کند، به خداوندی خدا گوارای تو نخواهد شد هرگز! عهدهی است که قرار آن از پیش بوده و به من رسیده، برو بکن هر چه می خواهی، برای این که تو بعد از من خرسندی نخواهی دید، نه در دنیا و نه در آخرت و گوئیا من دارم نگاه می کنم به سرت، می بینم که به نی رفته و در میان این کوفه برپا شده و بچه ها از اطراف، آن را سنگ می پرانند و آن را

میان خود هدف قرار داده اند. (۱)

عمر از این سخن حضرت علیه السلام به خشم رفت و رو گرداند؛ برگشت و داد زد به همراهان خود، که چه معطلید؟ دیگر چه انتظار از او می برید؟ به تمامی حمله کنید که یک لقمه بیش نیست. (۲)

### نگاه حضرت علیه السلام به پشت سر عمر سعد

حضرت علیه السلام روشن می دید که: سطوت جبارانه ای جلوگیر مهر مردم کوفه

ص: ۱۹۲

۱- (۱) زندان تو است این اگر ت باغ استبستان شناسی همی ز زندان بر خویشان این بنده ای بسته بنگر به رسن های سخت و الوان در بند بود مستمند بندی تو شاد چرایی به بند و خندان بندی که شنوده است شاد هموار بر هر که رها شد ز بند گریان بنگر که بدین بند بسته در چیست در بند چرا بسته گشت پنهان مغز است ترا ریم اگر چه شوئی دستار به صابون و تن به اشنان گک ر جهل تو را درد کردی از تو بر گنبد گردون رسیدی افغان «ناصر خسرو»

۲- (۲) ثم قال علیه السلام این عمر بن سعد؟ ادعوا لی عمر فدعی له و کان کارهاً لا یحب ان یأتیه، فقال علیه السلام یا عمر! انت تقتلنی تزعم ان یولیك الدعی بن الدعی بلاد الری و جرجان والله لا تتهنأ بذلك ابدا! عهدا معهودا فاصنع ما انت صانع، فانك لا تفرح بعدی بدنیا و لا آخره و کانی برأسک علی قصبه قد نصب یتراماه الصبیان و یتخذونه غرضاً بینهم. فاغتاظ عمر من کلامه ثم صرف بوجهه عنه و نادى باصحابه ما تنتظرون به احمولوا باجمعکم انما هی اكله واحده. «بحارالانوار: ۱۰/۴۵؛ بقیه الباب ۳۷؛ العوالم: ۲۵۳»

شده و گرنه مردم مهر او را در نهاد دارند، دو حائل جلوی مهر مردم آمده، یکی حب ذات که آن را حضرت او علیه السلام به فداکاری خود در نظر مردم بی قدر کرد و دیگری سطوت جبارانه و آن را هم مرور زمان عنقریب خواهد برداشت و مهر دل ها به هوای او خواهد جوشید و اگر مردانی هم باقی نباشند که به نام خونخواهی او بلند شوند، زنان این کوفه آرام نخواهند گرفت و اطفال خود را به نام او و به مهر او شیر خواهند داد و بالاخره اطفال و زنان آن قدر تهاجم کنند که نگذارند عمر سعد سری بیرون آورد.

«ابن سعد که از کربلا- برگشت، عیدالله برای آن که سندی راجع به کشتن امام علیه السلام در دست او نداشته باشد او را خواست و گفت: نامه ای که راجع به کشتن امام علیه السلام داری پس بده، گفت: نابود شده، گفت: نه، باید پس بدهی عمر گفت: چه نیازی به نامه داری، مرا برای کاری فرستادی و من هم انجام داده برگشتم، اینک به نوشته ای که گم شده چه نیاز است؟ گفت: البته بیایدت داد، عمر بیچاره شده گفت: نه به خدا آن دستخط را نگه داشته ام تا در مدینه به پیرزنان قریش نشان دهم و عذر مرا بفهمند، به خدا سوگند من درباره کشتن حسین علیه السلام تو را نصیحت کردم و تو دست برداشتی.

من آن قدر به تو اصرار کردم که اگر به پدرم سعد وقاص گفته بودم حق پدری او را ادا کرده بودم، عثمان بن زیاد برادر عیدالله در آن مجلس گفت: راست می گوید، من از قلب و دل می خواستم که تا بامداد رستاخیز اولاد زیاد مهار می داشتند و حسین علیه السلام کشته نشده بود،

«مرجانہ مادرش گفت: ای پلیدک! پسر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ را کشتی! به خدا هرگز بوی بهشت را نخواهی بویید.

عمر سعد برخاست و بیرون آمد، عازم خانه بود و در راه به خود می گفت: وه، چه سفر بسیار زشتی بود که من کردم، زشت رفتم و زشت برگشتم! هیچ کس چون من نبود، هرگز کس چون من مبادا، پیوند فرزند پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ را بریدم، و پاس قرابت و خویشاوندی او را نگاه نداشتم، به خدا عاصی شده، فرمان عبیداللہ ستمگر پور فاجری را اطاعت کردم.

ابن زیاد از او آزرده گشت و اساساً نمی خواست به ایالت دادن به او سندی به دست مردم بدهد، به بهانه ها او را خانه نشین کرد، و به باقی امرا هم که حکومت یا ایالت نداده اند، روی همین زمینه بود که مبادا ننگ آشکارتر شود.

عمر سعد در زندگی اجتماعی هر وقت وارد محفلی می شد مردم برمی خاستند و او را تنها می گذاشتند و از احساسات مردم تیرباران می شد، هر وقت در مسجد می نشست مردم از گرد او برمی خاستند، تنفرات ملت آرام آرام کار خود را می کرد، در هر کوچه و هر کوی و برزن که می رفت انگشت نمای اطفال و کودکان بود، به انگشت او را به یکدیگر نشان می دادند و به هم می گفتند: (این مردک کشنده حسین علیہ السلام است) کهان و مہان او را دشنام می دادند تا کار به جایی رسید که دیگر

ص: ۱۹۴

مجال آمد و شدش نماند، خانه نشین شد و برای آمد و شد در به روی خود بیست و با این که عمر سعد از تابعین بود، اهل سنت و جماعت روایت از او را متروک داشتند.<sup>(۱)</sup>

به سال شصت و چهار که یزید راه خود را گرفت و رفت و شام به هم خورد و معاویه پسر یزید هم از خلافت کناره گرفت. عبید الله زیاد در بصره صلاح خود را دید که از یزید تبری کند تا بلکه خودش را بپذیرند، یزید را سب کرد و از مردم بصره خواست که تا اوضاع شام و حجاز و عراق در شورش و انقلاب است عجاله با او بیعت کنند که بعد هر که را همه امت انتخاب کردند آنها هم با او بیعت کنند، او این طرز را مقدمه برای استقلال به خلافت قرار داده بود، اعیان بصره: احنف بن قیس، قیس بن میثم، مسمع بن مالک هم با او بیعت کردند ولی در آخر شوریدند. مسعود بن عمرو تمیمی به حمایت از عبید الله به مسجد رفت و بر منبر خطابه خواند، مردم به سر او ریختند و او را ریز ریز کردند، ابن زیاد فراراً در خفیه خانه به خانه پنهان بود تا شبانه گریخت و به شام رفت، در همان اثنا که موقتاً با او بیعت کرده بودند؛ در این خصوص به کوفه نامه ای نوشت. به عمرو بن حرث نایب الحکومه همیشگی که از مردم کوفه هم بیعت بگیرد، فرستادگان ابن زیاد به کوفه آمدند، اشراف را احضار کرده به آنها پیشنهاد کردند، بدنامی های قضیه کربلا مانند یزید بن رویم شیبانی (ابن لطیفه) که در روز عاشورا پیرامون عمر سعد

ص: ۱۹۵

---

۱- (۱) عمر، از امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد روایت دارد.



بود، صلاح خود را در این دانست که برخیزد و تنفر را شروع کرد و از این جهت کوفیان اقدام وی را پسندیدند و او را عزیز کردند.

یزید بن رویم در مقام جواب برخاسته گفت: ستایش خدای را که ما را از دست پسر سمیه راحت کرد، آیا ما با او بیعت می کنیم؟ نه! نه بیعت و نه هیچگونه احترامات برای او داریم، اساساً ما نیازی به بنی امیه نداریم و نیازی هم به امر و فرمانفرمایی زادهٔ مرجانه نیست، مستحق بیعت فقط اهل حجاز و مکه اند که در پیرامون حجر الاسودند، در هر صورت کوفه منقلب شد و نماینده ابن زیاد را معزول کردند و گفتگو در انتخاب امیر موقت می داشتند، تا بالاخره (دحروجه الجعل) را حاکم موقت کردند ولی در آن اثنا، بعضی از مردم پیشنهاد کردند که عمر سعد را انتخاب کنند و موقتاً امارت کوفه را به او واگذار کنند تا تکلیف معلوم شود، پاره ای هم این پیشنهاد را پذیرفتند، ولی در اثر انتشار این پیشنهاد میان مردم و خانه ها، زن های آل همدان و ربیع و کهلان و نخع، که هنوز عزادار قضیهٔ کربلا بودند شور و شیون آغاز نهادند و شورش کرده، بی پروا به مسجد جامع ریختند و فریاد و صیحه بلند کردند که «مگر عمر سعد را کشتن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بس نیست؟ که هم اکنون به حکومت می خواهند او را انتخاب کنند.

از اثر انقلاب آتشین زنانه، مردان آل همدان تحریک شده و شمشیر کشیده به مسجد آمدند و حلقه وار دور منبر را گرفتند و زنان در میان و مردان در پیرامون آنها، به یاد آن روز پرسوز، دیگر بار سوگواری را از سر گرفتند و گریه و ندبه آنها به طرف ابن سعد شراره می فشاند تا این

که نام ابن سعد ساقط گشت و از انتخاب او، مردم منصرف شدند. دوباره ابن سعد به حبس خانگی چندین ساله (۱) خود برگشت. و بود تا از این حبس به دست مختار و خونخواهان حسین علیه السلام به حبس ابدی فناپذیر منتقل شد و حکم حبس او را سینۀ پر مهر زنان آل همدان اجرا کردند.» (۲)

و بالجمله: روز روز عاشورا است، دو نفر روبرو و برابرند، یکی: حسین علیه السلام است، حامل عالی ترین پیام اسلام و حقیقت و مترجم فرقان وجود و تحولات کون و دیگری: عمر سعد جوان با سری از آرمان فرمانفرمایی پر و از آرزوی مطاعیت بین همسر و همقطارها مملو، می خواهد از جوانان عرب مانند عبیدالله و یزید به نام و نشان عقب نماند، این جوانانند که بعد از شهرت نام پدرها در فتوحات اسلام دیده اند، چندین کس به واسطه بی پروایی از هر نیک و بد به آرمان حکمروایی رسیدند، وی دیده بود که سعد وقاص پدرش و خودش از آنها عقب مانده، به نظرش می آمد که تا پرگناه ترین جرم ها را برای خود نخرد او را برای پیش آمدن، فرصت نمی دهند و اگر شمر هم رو به این جرم پیش می دويد او

ص: ۱۹۷

---

۱- (۱) گل چون ز عدل زاید میرد حنوط برت ن تابوت دست عاشق گگ ور آستین دلب ر آتش ک ه ظلم دارد می میرد و کف ن ن ه دود سیه حنوطش خاک کب ود بست ر نه مه غذای فرزند از خ ون حیض باش د پس آبله اش برآرد صورت ش ود مجدر آن کس که طعمه سازدسی سال خون مردم نه آخرش به طاع ون صورت شود مبر نه م اه خون حیضی چ ون آبل ه ب رآرد سه سال خون خلقی آخر چ ه آورد ب ر «خاقانی شروانی»

۲- (۲) الإمامه و السیاسة: ۲/۲۶.

به خود هموار نمی کرد که از این پیشامد، یعنی خدمت بزرگ به یزید جوان که سبب امتنان او است بگذرد که مبادا! دیگر برای پیش افتادن فرصتی دست ندهد و در این خدمت خود حتم می دید که مطلع اقبال اوست که بعد از آن به دنبال، حکمروایی ها خواهد داشت و مردم به دیده حشمت به او نظر خواهند کرد و تعظیم ها به او خواهد شد. اگر در کوفه نباشد، در سرحدات ری و گرگان خواهد شد. گناه را در یک زمینی می کند و از سود آن در مکان دیگری که او را آلوده نمی دانند استفاده می کند، دولت یزید را همچون ابدی می داند، چون تازه آغاز جوانی یزید است و یک روز را مانند (گاو پروار) در حساب خود دهر می گرفت، اقطار ری و گرگان را برای تغافل از جرم خود کافی می دید. خیال روی خیال؛ و آرزو بالای آرزو آمده، دیده بصیرت ناتوان شده بود که ببیند رو به محبس است که او را می کشانند و به اقدامات خود بند و طنابی قوی به دست و پای خود می پیچد و تبعات عمل (که آنها را به تغافل و معالجه از سر خود باز می کرد) همه حتمی و قطعی و راه خلاص، همه خیالی و فرضی و آرزوها همه، محضاً در آئینه خیال.

سگکی می شد استخوان به دهان کرده ره بر کنار آب روان

بس که آن آب صاف و روشن بود عکس آن استخوان در آب نمود

برد بیچاره سگ گمان که مگر هست در آب استخوان دگر

لب چه بگشاد سوی آن به شتاب استخوانش فتاد در آب (۱)

ص: ۱۹۸

به نظرش؛ امروز که آلت استنجاى عیدالله شده، هم مانند روزی است که پدرش در چهل سال پیش در فتح قادسیه رئیس سپاه عرب بود، غافل از آن که: آن روز پدرش تکیه به طهارت معنوی اسلام داشت و بالحقیقه شمشیر را محمد صلی الله علیه و آله و نیاکان حسین علیه السلام به دست او داده بودند، ولی امروز این زیاد او را آلت استنجا کرده، با این وضعیت تیره از حسین علیه السلام در میان میدان رو گرداند و با غرور به قوه سپاه خود و نفوذ فرمان امروزه به سپاه خود داد زد که چه منتظرید؟ همگی حمله بیاورید که اینها یک لقمه اند و بس.

حسین علیه السلام هم با آن نفسیت ستم ناپذیر از او رو گرداند و رو به سراپرده خاندان خود آورد. (۱) آن سراپرده ای که هر کس دیده به آن می گشود به یاد گذشته و فداکاری در راه فضیلت می افتاد و بالحقیقه: رو به تأمین رضا و خرسندی حق یعنی به تأمین رغبات علیای نفس اقدس آورد. آری، او رو به آینده نفس پاک و کمال مطلوب دارد، خلق از عقب سر هر چه می خواهند بگویند، ترضیه و جدان خویش هم وزن است با خرسندی و ناخرسندی یک جهان اینک که پشت به جهان دنیا و ذلت آن کرده و دنیا، نتوانسته نفس او را ذلیل خود کند، هر چه بادا باد گو، تن او را آماج تیر کنند.

(سعد بن عبیده) می گوید: «امام علیه السلام در آن روز، بر شتری نشسته بود. جبهه برد در بر داشت، مردمان را خطابه کرد و موعظه فرمود. و چون باز گشت مردی تمیمی به نام عمرو طهوی - تیری به جانب او انداخت که از پشت دو شانه

ص: ۱۹۹

امام علیه السلام به جبه رسید، می گوید: دیدم که آن تیر به جبه آویخته بود.» (۱)

حسین علیه السلام هم برای تسکین خاطر یک طبقه ناتوان کم طاقت که در اردوگاه خود دارد برگشت، البته اعلان جنگ در جنبه نفسانی یک طبقه تأثیری دارد، دل آنها از تصور اقدام به این جنگ هولناک از جا کنده می شود و بند به بند می لرزد، اضطراب اعضا آنها را فرا می گیرد و شاید رنگ پریده آنها به دیگران سرایت کند و این اضطراب از طبقه ناتوان و جنبه نفسانی امواج خود را به طبقات دیگر و به مرکز اراده آنها برساند، مبادا این اردوی اندک، روحیه خود را بیازند که ضعف اراده هم (۲) به ضعف نیرو توأم شود، ولی اگر اراده و روحیه خود را نبازند. زهی بزرگ منشی که آنها با عده اندک خود را برابر نیرویی چندین برابر خود بدارند. این تقابل عده اندک آنها با آن سپاه بی کران، ضامن و کفیل

ص: ۲۰۰

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۲۹۵/۴؛ انصار الحسین علیه السلام: ۴۶.

۲- (۲) قال علی بن الحسین علیه السلام لما اشتد الامر بالحسین علیه السلام نظر الیه من کان معه فاذا هو بخلافهم لأنهم كلما اشتد الامر تغیرت الوانهم و ارتعدت فرائضهم و وجلت قلوبهم و کان الحسین و بعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم و تهدئ جوارحهم و تسکن نفوسهم، فقال بعضهم لبعض: انظروا لایالی بالموت، فقال لهم الحسین علیه السلام: صبراً بنی الکرام! فما الموت الا قنطره تعبر بکم عن البؤس والضراء الی الجنان الواسعه والنعیم الدائمه فایکم یکره أن ینتقل من سجن الی قصر و ما هو لأعدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب، انّ ابی حدثنی عن رسول الله صلی الله علیه و آله انّ الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر و الموت جسر هؤلاء الی جنانهم و جسر هؤلاء الی جحیمهم ما کذبت و لا کذبت. «العوالم: ۳۵۱؛ معانی الاخبار: ۲۸۸»

بزرگی آنها و نیرومندی اراده و عظمت روحیه آنهاست. اکنون سرداری کارآزموده مانند حسین علیه السلام لازم است که خود را برساند و قدر این موقع را معرفی کند که مبادا خود را ببازند؛ زیرا که حفظ موقعیت و نباختن جای شرف، کار دشواری است و نیز حفظ روحیه نفرات برای هر سرداری آسان نیست، خصوص در این گونه مواقع که امید فتح یا نجات در دل راه نداشته باشد، چون وجود او و جداگانه حضور او مایه اطمینان بود از مراجعت و حضور خود در مقام و ایستگاه خویش اطمینان تازه ای به همه داد. و برای قرار و ثبات دل ها، در اردوگاه خود که وارد شد لب به سخن گشود و همه دیده به دهان او دوخته بودند که ببینند چه می فرماید. نطق در این هنگام به جای لبخند است و سکوت باعث رعب دیگران و سبب حیرت بینندگان؛ در این ساعت اظهار افسردگی و ملال که سکوت نمونه آن است به هیچ وجه روا نیست.

آن زاده محمد عربی علیه السلام در روزگارهای دیرین با روح کلی ملازمت و مجاورت و مسافرت داشته؛ الساعه که به نطق بایستد و به دو لب خود می خواهد آوازه‌ها و نغمه‌هایی که از آن سیمرخ قاف شنیده و گرفته؛ اندکی به عالم و به گوش اهل عالم برگرداند، در آغاز نظری کرد به کسانی که به همراه او هستند، دید خودش با آنها فرق دارد، آنها هر چه روز رو به شدت می رود رنگشان تغییر می پذیرد، بندبند مفاصل تن آنان به لرزش می آید و دلشان هراس می گیرد؛ ولی خودش با عده ای از مخصوصان، رنگ آنها درخشنده و تابان است اعضا و جوارحشان آرام و نفوسشان با آرامش، آنها به یکدیگر اطمینان می دهند و می گویند، دیده به حسین علیه السلام بگشایید که باکی از مرگ ندارد. حضرت به نطق

ایستاد با کمال طمأنینه فرمود:

### نطق سردار جنگ با نفرات خود پیش از حمله

ای رادمردان! بزرگزادگان! اندکی شکیبایی، مرگ جز پلی نیست که شما را از تنگدستی و رنج به سوی بهشت برین، باغستان های وسیع نعمت های فنا ناپذیر آن عبور می دهد، آیا کدام یک از شما بی رغبت است که از زندگانی به قصر و کاخی منتقل شود؟ همین مرگ برای دشمنان مانند این است که از قصر و کاخی به زندانی منتقل می شوند، پدر من از رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو کرد که:

«دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر و مرگ پل آنان است به بهشتشان و نیز پل اینان است به دوزخشان، من دروغ نگفتم و دروغ هم به من گفته نشده.»<sup>(۱)</sup>

و نیز در دنبال این سروش آسمانی فرمود:

«به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت که: ای پسر عزیزم! تو به ناچار رو به عراق کشیده خواهی شد و آن سرزمینی است که پیامبرانی و اوصیای پیامبرانی در آن یکدیگر را ملاقات کرده اند و آن سرزمین به نام عموراء (یعنی آبادان و نهایت معمور) نامیده شود و البته تو در آن به شهادت می رسی و به همراه تو جماعتی از یاوران تو هم به شهادت می رسند، از سوزش درد آهن (شمشیر و نیزه) در خود خبری نمی یابند، سپس جدم صلی الله علیه و آله آیه مبارکه: یا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ را خواند و پس از تلاوت این آیه فرمود: این جنگ بر تو و بر آنان خنک و سلامت خواهد بود. بنابراین نویدتان باد؛ زیرا به حق خدا سوگند اگر

ص: ۲۰۲

کشته اینان می شویم لیکن در برابر آن مهمان بر پیغمبریم صلی الله علیه و آله»<sup>(۱)</sup>

امام علیه السلام پیغام خود را رساند و از طرف دشمن پیک جنگ رسید.

«عمر سعد جنگ را افتتاح کرد و درید - یا - زوید غلام خود را گفت: بیرق را پیش ببر. و او پیش آمده تیر به چله کمان نهاد و به جانب اردوگاه امام روانه کرد و گفت: گواه باشید نزد امیر، نخستین کسی که تیر انداخت من بودم و به دنبال آن تیرهای آن قوم رها شد. گویا باران باریدن گرفت»<sup>(۲)</sup>

حسین علیه السلام به یارانش فرمود: به پاخیزید! خدایتان رحمت کناد! رو به استقبال مرگ باید رفت.

نَحْنُ بَنُو الْمَوْتَى فَمَا بَالُنَا نَعَا فَمَا لَنَا بِدِّ مِنْ شُرْبِهِ<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۰۳

- 
- ۱- (۱) القطب الراوندى، ابوالحسن سعید بن هبه الله محقق قال. قال الحسين عليه السلام لأصحابه قبل ان يقتل، ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال صلى الله عليه و آله يا بنى! انك ستسلق الى العراق و هي ارض قد التقى بها النبيون و اوصياء النبيين و هي ارض تدعى عمورآء و انك تستشهد بها و يستشهد معك جماعه من اصحابك لا يجدون الم مس الحديد - و تلى - قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ يكون الحرب برداً و سلاماً عليك و عليهم فابشروا فوالله لئن قتلونا فأننا نردّ على نبينا صلى الله عليه و آله. «العوامل: ۳۴۴؛ مدینه المعاجز: ۵۰۴/۳؛ الخرائج و الجرائح: ۸۴۸/۲»
- ۲- (۲) الإرشاد، شيخ مفيد: ۱۰۱/۲؛ تاريخ الطبرى: ۳۲۶/۴؛ اعلام الورى: ۴۶۱/۱.
- ۳- (۳) يتيمة الدهر: ۱۵۶/۱؛ مستدركات اعيان الشيعة: ۲۵۵/۲.





بخش دوم نبرد و خون

اشاره

ص: ۲۰۵



قسمت دوم این روز شروع شد.

این قسم روز، تاریک، تیره، خونین، هولناک است، بهار مرگ در آغاز آن و خزان اسف آوری در پایان خود دارد.

آن مظلوم قائد عظیم الشأن علیه السلام فرمود: «برخیزید رو به استقبال مرگ که چاره ای از آن نیست. این تیرها پیک این مردمند به سوی شما. در این تیرباران همه زخم برداشتند.»<sup>(۱)</sup>

نحن بنو الموتی فما بالننا نعا ف ما لا بد من شربه<sup>(۲)</sup>

در سینه روز رسیده اند، یعنی روز بالا آمده و جنگ شروع شد. جنگ کردند از هر سه ستون، به نوبه. حمله پشت سر حمله می شد و دفاع می کردند. تا

ص: ۲۰۷

---

۱- (۱) فاقبلت السهام من القوم كانها القطر فقال عليه السلام لأصحابه: قوموا رحمكم الله الى الموت الذي لا بد منه. فان هذه

السهم رسل القوم اليكم. «العوالم: ۲۵۵؛ اللهوف: ۶۰»

۲- (۲) مستدرکات اعیان الشیعه: ۲۵۵/۲؛ یتیمه الدهر: ۱۵۶/۱.

جماعتی هنگفت در نخستین حمله عمومی از یاوران حسین علیه السلام کشته شدند، ترتیب جنگ به قرار زیر است، از تیراندازی ابتدایی که فارغ شدند، مبارزه های تن به تن شروع شد.

و بعد از مبارزه های تن به تن ستون راست به فرمان عمرو بن حجاج زبیدی حمله کرد و اصحاب از این حمله دفاع کردند، ولی اسفا که تلف گرانمایه ای دادند که مسلم بن عوسجه باشد(۱) و بعد از آن: باز به جنگ تن به تن پرداختند و اشخاص نامی از آن طرف به صدد کسب آبرو و از این طرف برای تقویت حق میدان داری کردند و بعد از آن: باز حمله دیگری از ستون چپ به فرمان شمر بن ذی الجوشن پیش آمد، او را نیز عقب زدند، ولی جنگجوی نخستین خود را که در مبارزه های تن به تن، نبرد را آغاز کرده بود تلف دادند و بعد از این حمله یک ساعت به ظهر مانده، سه ستون لشکر کوفه از قلب و راست و چپ حمله کردند که بعد از آن به تیرباران سختی تمام سوارها بی اسب ماندند.

از یاران شهید علیه السلام، اندکی باقی ماندند و بعد از آن جنگ اندکی کردند که هنگام ظهر رسید(۲) و برای انجام نماز ظهر سخن ناهمواری رد و بدل شد که در آن اثنا حبیب، سردار ستون راست و حر ریاحی پیش از نماز کشته شدند.

و در اثنای نماز، جنگ خفیفی بود و بعد از آن باز جنگ سخت شد تا سردار ستون راست هم کشته شد، باقیمانده ها برای حفظ جان زاده محمد صلی الله علیه و آله پیرامون

ص: ۲۰۸

---

۱- (۱) البدایه و النهایه: ۱۹۷/۸؛ جواهر المطالب: ۲۸۶/۲.

۲- (۲) جواهر المطالب: ۲۸۷/۲؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۳۶.

او را داشتند تا آخرین نفر آنها که سوید پیرمرد شهید باشد، کشته شد. همه به خاک خوابیدند و با خون خود این پیام را برای ما به خاک نوشتند که: «ای رهگذر! به محمدی ها بگو ما در این تربت خفتیم که وفادار به دودمان محمد صلی الله علیه و آله و به قرآنش باشیم.»

این ثلث وسط که هنگامه سنگین این روز است. برای جمعیت شهدا یکسان نمی گذشت، یعنی هر قطعه قطعه آن مفصلی بود که گذشته را از آینده به طور محسوس از هم جدا می کرد و در نظر آنها، ساعت به ساعت حال حاضرشان با ساعت پیش فرق نمایان داشت.

در هر ساعت می دیدند که از جمعیت یاران عدّه ای به خاک افتاده اند و عدّه ای باقی مانده، باید جبهه جنگ را نگه دارند، نبرد آنها رنگی تازه به خود می گرفت، هم آن کشتگان پیش تماشایی بودند و هم این مردان حاضر؛ و ساعت نمی گذشت که این وضع هم می گشته و هیاهوی نبرد عوض می شد و عدّه ای از صداها خاموشی می پذیرفت و سنگر چند نفر از دلیران جنگی خالی می شد و فقط تنی از آنها می ماند که از کالبد خود سنگری ساخته؛ تا اگر خود جنگجوی آن برای جلوگیری زنده نیست، تن او مانند سدی، راه را بر پیاده و سواره دشمن بگیرد و اسب و آدم به آسانی نتواند عبور کند.

تماشایی است، ولی فرصت تماشا هم نیست؛ به اندازه ای که برای زنان و اطفال که فارغ از نبردند فرصت تماشای کشتگان نیست، هنوز دیده از منظره نخستین سیر نشده که مجدداً منظره تازه یا زیباتر از آن و یا هولناک تر از آن رخ می داد.

زیبایی وفاداری یاوران که آنّا فآنا، پی در پی، به عقب یکدیگر می رسید در بین

آمیخته می شد با هول و وحشت رفتن آنها و تنها گذاشتن باقی، هر دو به اندازه ای جالب نظر بودند که ممکن نبود دیده از هیچ یک برداشت، هر کدام در برابر چشم ایستاده بود و از یاد نمی رفت، بیننده به یک چشم می بایستی شاد و خندان و به دیگر چشم گریان و اشک ریزان مبهوت بماند، ولی پرده های نوبه نو فرصت درنگ بهت هم نمی دادند، هر صدای وحشتناکی که گوش را پر می کرد. نعره ای بعد از آن می آمد که آن را از گوش بیرون می کرد که خود جای آن را بگیرد، مشاعر گوش و چشم واله و حیران بود که به کدام یک متوجه باشد دو دل بودند، از بیم آینده غافل نبودند و از وضع حاضر متأثر بوده و از گذشته خود هنوز سیر نشده بودند، میدان موج می زد از شبح سوار و پیاده و آمد و رفت دوست و دشمن و گرد آمدن و پراکنده شدن؛ و هوا موج می زد از صدا، از غرش، از نعره، از نهیب، از ناله؛ و موج ها هم حیرانند که به هر طرف روانند به موجی دیگر برمی خورند.

غرش تیر و جرنگ شمشیر بر صدای اسب ها و سوارها افزوده شده. غوغائی است! صدای ممتاز یاوران حسین علیه السلام به گوش یکدیگر آشناست و یکدیگر را صدا می زند، این انقلاب امواج در دیده ها و منظر آن و در گوش و هوش آن، زیر و بمی ایجاد می کند و در اثر آن نفوس در هیجان و اهتزاز و آمد و رفتند به هر طرف، هزار چشم و گوش باز می کنند که حوادث را «آن چنان حوادث را» ببینند و درک کنند و معانی بزرگتری را از آن دریافت کنند، گویا نفوس می دانند که به وسیله درک معانی بزرگ می توانند خود را به بزرگی برسانند.

نفوس آرزومند است که از حوادث کبار، شئون کباری برای خود دریابد و از

بزرگی حوادث و ادراک حوادث بزرگ، خود را بزرگ کند و تا این گونه حوادث کبار بر نفس انسان عبور نکند او را بیدار نمی کند؛ و در این حوادث کبار، ایمان معلوم می شود. یعنی بزرگی آن و میزان فعالیت آن را مشخص می بیند و خطر آزر و مطامع را انسان درک می کند، انسان آگاه می شود که قیمت فضایل نفسانی چیست؟

جلوه مردانگی، دور خود و دور ارزش و نمایش را می پیماید و خود را از دیگر متاع ها جدا می کند و معلوم می دارد که قیمت رأی بیش از قیمت زی است، و این حوادث بزرگ باید بیاید که وزنه ای برای اخلاق به دست مردم بدهد.

این حوادث بزرگ برای حاضران میدان و بازجویان تاریخ، دو وتر حیات را یعنی حماسه و غیرت و ذکاء و هوش (میل فلسفی و میل شرف) را به حد کافی و به اندازه لازم محکم می کند و برای تاریخ و آیندگان آواز موزون این دو وتر را نقل می دهند، آواز موزون را عموماً دیده اید که به گوش هر انسان می آید، شنونده را نیز هم آواز با خود می کند، آهنگ خود را در رشته های اعصاب شنونده، حکومت بر سایر آهنگ ها می دهد، یعنی باقی سیم های زندگی، از کار می افتند تا میدان کار و عمر را واگذار به فعالیت آنها می کنند، تعطیل سایر سیم ها و تبدیل شغل آنها به صدای موزون مردانگی کم یا بیش، روش و منش مردانگی در انسان موجود می کند، چون انسان خواهی نخواهی با هر صدایی که بلند است هماهنگ و هم صدا می شود.

اگر به حنجره خود نتواند آوازی بلند کند به وسیله حرکت انگشتان پا یا انگشتان دست و سر و گردن به آن نوا می نوازد و شور و نوایی از مغز



خود بروز می دهد.

اینک آن میهن سرفراز است که صدای مردان جو، آن را پر کرده و آن میهن آینده خوشنامی دارد که نوازنده آن مردان رزم باشند نه زنان بزم.

نامه شهنامه بلندآواز و مردان نامی آن مانند رستم و دلیران دیگر، آنان که فراموش نمی شوند برای تحریک یک وتر از همین دو وتر است و نام فلاسفه مانند ابن سینا و صدرا که بلند است برای آن وتر دیگر است برای تأمین نوا و آهنگ آیندگان و باشندگان و زایندهگان، این دو نوا ضروری است. البته آن میهن که در سردر آسایشگاه و تنظیف گرمابه های آن عکس رستم بود که با نشانه مردانگی ایستاده بود و در هوش زنانه و مردانه آهسته وحی می کرد که: اولاد چنین بزائید و بکارید، امید به آینده آن و به شرف آن زیاد می رفت و می رود ولی در برابر منظره ها و عکس های لخت زنانه و مردانه که خیانتکارها در میهن و وطن وارد می کنند آن شرف و نام و آوازه را از یاد می برد و هوس و بلهوسی می افزاید و از آن چیزهای دیگر و دیگر و دیگر می زاید.

قانون خلقت است که باید شود ذلیل هر ملتی که راحتی و عیش خو کند

بالاخره دیده اید که: اگر آلت صوت را به صدای مخصوص و نغمه مخصوصی به صدا درآورند و در گوشه دیگری از اتاق، یک کارگاه دیگر از جنس آن باشد، دارای سیم های زیاد گوناگون، آن هم به سیم همشکل با این؛ به آواز این به صدا درمی آید با آن که دست نوازنده هم به آن نرسیده باشد.

ص: ۲۱۲

لولا صوارمهم و وقع نبالهم لم يسمع الأذان صوت مكبر(۱)

در اندلس نماز جماعت شود به پا جایی که قادسیه به خون ها وضو کنند

ما به یاد آوری آن روز خونین می کوشیم که بلکه خدمتکاران عصر ما هم بنوازند. مرگ. نه خواری! شهادت و وفا، نه ذلت بردگی و نیاز!

ما به رجز آنان گوش فرا می دهیم برای آن که گوش اگر صدای آنان را نشنود، آخر الامر خبر مرگ فضیلت را، در زندگانی خود باید بشنود.

در این حادثه بزرگ، مردان بزرگی میدان را مشغول کردند هر کدام نسبت به شؤن زندگانی آن روزگار نامور و نامی عصر خود بودند، مانند آن که یکی را سید القراء می گفتند.(۲) (بریر شهید) و دیگری از شهدا، والی زاده فارس است، پدرش والی فارس بوده و باز فاتح ری بوده و اول کس بوده که در کوفه از اهمیت او برای او نوحه گری شد.

(عمرو بن قرظه شهید)(۳) این دو نفر در شؤن جامعه بزرگ منش اند و دیگری مانند عبدالله بن عمیر شهید که از جهت خانوادگی خود و مهر مادر و محبت بی آایش، اهل حرم او، همه کس را به خود متوجه کرده بود. او نخستین جنگی

ص: ۲۱۳

۱- (۱) من اخلاق الامام الحسين عليه السلام: ۲۰۶.

۲- (۲) مثير الاحزان: ۴۵؛ اعيان الشيعة: ۵۶۱/۳.

۳- (۳) العوالم: ۲۶۵.

بود که جسارت دشمن جسور را در هم شکست و او را به عقب نشانند، زن و مادر او برهه ای از تاریخ این روز را به خود اختصاص دادند.

«مسلم بن عوسجه نخستین کشته ای بود که نفس آهسته دم احتضار را به یاد وفاداری و آموزش وفا به همراهان وصیت می کرد و سوید آخرین کشته ای بود که به نیم جان افتاده و مدهوش بود و بعد از کشته شدن حسین علیه السلام ثانیاً قیام کرد و با آن نیم جان با خنجر دستی جنگید و فعالیت ایمان را نشان داد و خوابید.

گرچه عمر سعد فرمان حمله عمومی داد، ولی در آن روزگار جنگ تن به تن مرغوب بود و کسانی برای ابراز حسن خدمت یا برای نمایشی از فعالیت یا

ترضیه سرداران یا جسور کردن دیگران به جنگ تن به تن پیشی می گرفتند.»<sup>(۱)</sup>

ص: ۲۱۴

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۴۶/۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۷۹/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۲۰۱.

«بعد از تیرباران و صدای پرش تیر و اندکی تاخت و تاز سواران و زخمی شدن همراهان و زد و خوردهایی که نمونه این بود که جنگ، حتمی و جدی است، یسار مولای زیاد بن ابی سفیان و سالم مولای عییدالله زیاد برای افتخار به مبارزه بیرون آمده و صدا زد: کیست خواهان مبارزه ما، نفراتی از شما برابر ما بیرون آید، هر که آمدنی است بیاید، هر که داوطلب است بیرون آید، حبیب بن مظاهر و بریر از جا پریدند، حسین علیه السلام به آنها فرمود: بنشینید، عبدالله بن عمیر کلبی بلند شد و گفت: اباعبدالله! ای آیه رحمت به من اذن بده برابر این دو تن بیرون بیایم، حسین علیه السلام دید که مردی است گندم گون دارای خون عربی و بلند قامت با بازوان ستبر محکم و سیئه فراخ، فرمود: من گمان دارم که کشنده حریفان است، پس فرمود: بیرون برو اگر خواهانی.

می گوید: بیرون آمد برابر آنها، آنها گفتند: تو کیستی؟ نسبت خود را شناساند. آنها گفتند ما تو را نمی شناسیم، باید برابر ما یا زهیر بیرون بیاید یا حبیب، یا بریر. و یسار خود را در جلو سالم می انداخت پیش می کشید، این مرد غیور به او

نهیب زد که زنازاده! تو حق نداری کسی را برای مبارزه به دماغ درنیاوری هر کس باشد، مگر احدی هست که برابر تو بیاید و از تو بهتر نباشد و سپس به او حمله کرده، او را به دم شمشیر گرفته آنقدر شمشیرش زد که بدنش سرد شد، لیکن این جنگجو هم چنان مشغول به او بود و شمشیر می زد که سالم به او حمله کرد و همراهان حسین علیه السلام که ناظر میدان بودند به عبدالله فریاد زدند که: آن غلام تو را فراگرفت.

(می گوید) اعتنا به دشمن نکرد تا آن که فرا رسید و او را زیر تیغ گرفت، وی خود را مهیا نکرده بود، تا رفت مهیا کند که شمشیر فرودتر آمد، این جنگجو به دست چپ خود را از خطر شمشیر نگاه داشت ولی تیغ انگشتان چپ او را پراند بعد عبدالله به جانب او برگشت او را هم زد و کشت و باز آمد. رو به اردوگاه خود می آمد و با شور نبرد، رجز مردانه می خواند و می گفت: «ان تنکرونی فانا بن الکلب» آن دو تن را کشته و انداخته بود.»<sup>(۱)</sup>

اینک رجز او با سرپنجه خونینش در انداختن دشمن، نیرو به تن همراهان می دهد، و شور همه را می افزود، و از یاد زن و مادر خود تأثرات را چنان برده بود که انگشتان افتاده او را نمی دیدند، چنگال شیر افتاده ولی شور دماغ در او و در همه افزوده و بیشتر شده.

«یک تن دیگر از مردان نامی شهدا، (عمرو بن قرظه) برای تلافی جسارت و مبارزه خواهی دشمن، اذن از امام علیه السلام خواست که بلکه چون شخصیت او

ص: ۲۱۶

معروف تمام دشمن و دوست، بلکه تمام کوفه است ثبات و پایداری خود و همراهان خود را آشکارا کند. عمرو بن قرظه بن کعب انصاری والی زاده عرب در فارس، پسر قرظه فاتح ری که ری و ارزش ری را سنجیده و دیده بود، و به نمایندگی از حسین علیه السلام در این چند روز صلح (هدنه) موقت نزد عمر سعد رفت و آمد می کرد و به یاد داشت که عمر سعد برای عذر از یاری حسین می گفت (می ترسم خانه ام خراب شود).<sup>(۱)</sup> «امیرزاده ای است که کوفه عموماً برای پدرش نوحه کرده بود و بعلاوه آن خونی در تن اوست که در تن انصار بود.»<sup>(۲)</sup>

انصار، محمد صلی الله علیه و آله و خانمان او را از مکه آوردند و حمایت کشیدند و از شر قریش او را پناه داده نگهداری کردند، معاهدات انصار با محمد علیه السلام این بود که (خون و جان و مال و عرض و ناموس و زن و فرزند، بین محمد صلی الله علیه و آله و آنها در حمایت کشیدن و محافظت کردن بعد از معاهده یکی باشد...

الدم الدم الهدم اللزم اللزم. خ) و به همراه محمد صلی الله علیه و آله با سیاه و سفید بجنگند و با عرب و عجم نبرد کنند.

اینک این انصاری زاده (عمرو بن قرظه) با یک چنین خونی و یک چنین شخصیتی مایل است که میان میدان چشم حسین را در برابر دوست و دشمن روشن کند و عهده ذمه پدر را ایفا و دیدگان مردمان کوفه را از خواب بیدار کند

ص: ۲۱۷

---

۱- (۱) العوالم: ۲۳۹.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۵۵.

و اگر بیداری پذیر نیست کور کند، اذن خواست و بیرون آمد میان عرصه میدان و رجز می خواند به دنبال آواز عبدالله عمیر صدای عمرو بن قرظه بلند است.

قد عَلِمْتَ كُنَائِبُ الْاِنْصَارِ اَنِّي سَاحِمِي حَوْزَةَ الدِّمَارِ

فعل غلام غیر نکسِ شاری دونَ حسین مُهْجَتِي و داری(۱)

۱ - کتیبه های انصار درست دانسته اند که من از حوزه و غرقگاه ذمه، حمایت کشم.

۲ - همچون کار یک نفر پسر واژگون نشده (یعنی نه عمر سعد) برای نگهداری حسین، خون دلم و خانه ام را می فروشم.

(ابن نما) می گوید: «تعریض به ابن سعد داشت که در جواب دعوت حسین علیه السلام گفت؛ می ترسم که خانه ام را ویران کنند.

و حسین به او فرموده بود که: من به جای آن عوض به تو می دهم و گفته بود به مالم بیم دارم فرموده بود من به جای آن عوض به تو می دهم، نپذیرفته بود.

سپس این مرد نامی ساعتی جنگ کرد و در خدمت مبالغه کرد، نزد حسین علیه السلام مراجعت کرد و چنان که در میدان گفته بود، اینک جلوی حسین علیه السلام ایستاده که وجود او را از آسیب دشمن آسوده نگه دارد.»(۲) البته این احساسات صادقانه در روح حر و آزاد یاوران طوفان ها برپا می کند و از جسارت

ص: ۲۱۸

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۵۶؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۳۰ (پاورقی).

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۵۶؛ العوالم: ۲۶۵؛ مشیرالاحزان: ۴۵.

هر ناکس هم می کاهد. این اعتبار، شرفی به سرفرازی یاوران ختم می شد و بعد از آن هم دو اعتبار دیگر هر دو دینی و مذهبی ضمیمه شد که شمیم پیروزی این مراحل سه گانه اندکی تسلیت خاطر غم دیدگان بود.

۱ - عبدالله بن حوزة تمیمی جسارتی کرد و سریعاً به مکافات غیبی رسید.<sup>(۱)</sup>

۲ - «یزید بن معقل که از بنی عمیره بن ربیعہ است و هم پیمان با بنی سلیمه از عبدالقیس است، با بریر سیدالقرء مباحله ای کرد و سیلی از غیب خورد و در این دو پیروزی که در دل ها اعتبار دینی و مذهبی داشت اگر چه مغلوب بیش از دو نفر نبود و بریر بیش از یک نفر را از دشمن کم نکرده بود، ولی چون به دست غیبی و به معاونت غیب این دو کار بارز برجسته، انجام گرفت تأثیری در رغبت و بی رغبتی قلوب داشت.»<sup>(۲)</sup> و از بی پروایی مردم می کاست و اندک دلخوشی شاید برای آن مظلوم تصور می رفت. که شاید نسیم توفیقی بوزد، انصراف نیتی پیش بیاید و پیش هم می آمد. ولی گرفتاری این گونه مواقع آن است که: گذشته از مردم میانه رو احتیاطکار در این گونه غوغا دو طبقه دیگر هستند که هر دو خطرناکند؛ یعنی مردم را به هر کار و می دارند و کار دست مردم می دهند.

اول: اشراف ثروتمند که رغبت خیر و حقیقت در آنها مغلوب منافع مصالح شخصی است، چون خود را در اقدام نهایت ذی نفع و در ترک آن برای خود زیان غیر قابل تحمل می بینند.

ص: ۲۱۹

---

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۱۰۲/۲.

۲- (۲) معالم المدرستین: ۱۰۷/۳؛ تاریخ الطبری: ۳۲۸/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۲۷.



دوم: طبقه ساقط هرزه در، که اساساً پختگی در آنها نیست و از نهایت پستی شان کار آنها در تحت مسؤولیت در نمی آید، یعنی باکسان منظم محشور نیستند که از ملامت و سرزنش به زشتی کاری پی برده باشند و در تحت تربیت دین هم نشو و نمو نکرده اند که عقیده ای زمام آنها به دست داشته باشد، بلکه به افسار گسیختگی بزرگ شده اند. این طبقه کارهای پرشرارت پرننگ را برای دخل کم به آسانی می کنند، زعمای سیاست آن روز اینها را میدان می دادند که بی پروایی کنند و جرأت مردم را باز کنند و گرنه شاید مردم به ملاحظاتی یا اندک عقیده ای یا اندک حیاتی یا اندک مسؤولیتی برای آتیه، بی پروایی نمی کردند.

### خودنمایی، بی پروایی

«عبدالله بن حوزة آمد تا ایستاد برابر حسین علیه السلام و داد زد: ای حسین! ای حسین! تا سه مرتبه، امام علیه السلام جواب داد: چه می خواهی؟ ابن حوزة: نویدت باد به آتش.

امام: کلاً! هرگز! دروغ گفתי، بلکه مهمان پروردگار مهربان و شفیع مطاع با آبرویم که به او وارد می شوم. آیا این مرد کیست؟

گفتند: ابن حوزة است.

امام علیه السلام: پروردگارا! او را به حیازت آتش بده که آتش او را حیازت کند.

می گوید: ابن حوزة بی درنگ به باد غرور، اسب به جانب امام علیه السلام تاخت و به جوی رسید، اسب رم برداشت و او را غلتانید، از اسب برگشت، پای چپ او در رکاب گیر کرد و پای راست او بر فراز اسب به هوا بلند شد، مسلم بن عوسجه دست به شمشیر به شتاب خود را رسانید، برای تفریح دل امام علیه السلام پای

راستش را به دم تیغ به هوا پراند و اسب هم به تاخت آمد و سر او را به سنگ و شجر و جوی و جر می زد تا مرد.»(۱)

او به این جسارت می خواست مردم را بیاموزد که حرمتی در کار نیست شما پروا نداشته باشید. ولی نتیجه کار او پیروزی معنوی امام علیه السلام شد. اقلاً برای تقویت دل یاوران امام علیه السلام و خنک شدن دل سوخته آنها تأثیری عمیق داشت.

زخم به آبروی مردمان بزرگ از زخم تن بر آنان سخت تر است.

این تأیید الهی در دیگران هم شاید تأثیری صحیح داشته و در مردمان متوسط پر معلوم است، در مردمان سفله هم که قسم خطرناک این مواقعند، تأثیری به سزا کرد.

مسروق بن وائل از این طبقه است. برادرش عبدالجبار بن وائل حضرمی از او روایت می کند که مسروق می گوید: «من در میان سواران پیش جنگ پیش از همه بودم، به خود گفته بودم که من در پیشاپیش این حمله باشم شاید سر حسین را من بیابم و به وسیله آن پیش ابن زیاد به منزلتی برسم.

می گوید: ما سوارها وقتی نزدیک حسین علیه السلام رسیدیم مردی از آن قوم پیش افتاده که نامش ابن حوزه بود و داد زد: در میان شما حسین هست؟ می گوید: حسین علیه السلام ساکت شد. ثانیاً این کلمه را گفت؛ باز حسین ساکت ماند تا وقتی که نوبه سوم را گفت؛ امام علیه السلام فرمود: بگوئید: بلی، این حسین، چه کار داری؟ (تا

ص: ۲۲۱

---

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۱۰۲/۲؛ تاریخ الطبری: ۳۲۸/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۲۷.

آخر گفتگو) می گوید: بلافاصله حسین علیه السلام دست به آسمان بلند کرد به اندازه ای که سفیدی زیر بغل او را از بالای لباس ما دیدیم و گفت: ای بار خدایا! او را به حیازت آتش بده، می گوید: ابن حوزة غضب کرد، رفت که اسب به سر او بتازد، بین امام و او نهری در میان بود. می گوید: پایش به رکاب آویخت و اسب او را به جولان برداشت از اسب افتاد. می گوید: قدم و ساق پا و رانش افتاد و نصف دیگر تنش آویخته به رکاب باقی ماند.

عبدالجبار می گوید: مسروق برگشت به عقب و آن سوارها را پشت سر گذاشت، من از او پرسیدم: چرا برگشتی؟ گفت: من از این خانواده چیزی دیدم که هرگز با آنها جنگ نخواهم کرد. (۱)

ولی افسوس که این پیروزی ها جزئی است و رؤسای سوء درز آن را رفو می کنند.

## پیروزی دوم

طبری گوید: «آتش جنگ در گرفت، از دی گفت که یوسف بن یزید برای من از عقیف بن زهیر بن ابی الاخنس بازگو کرد و او کسی بود که در قضیه حسین علیه السلام حاضر شده بود می گفت:

«یزید بن معقل از قبيلة عمیره بن ربیعہ کہ ہم سوگند با بنی سلیمه از عبدالقیس بودند، بیرون آمد به جانب لشکر، امام علیه السلام فریاد زد و گفت: ای بریر

ص: ۲۲۲

---

۱- (۱) قاموس الرجال: ۵۳/۱۰؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۶۶/۴؛ تاریخ الطبری: ۳۲۸/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۲۷.

بن خضیر! چگونه می بینی که خدایت برای تو فراهم ساخته؟ بریر گفت: سوگند به خدا که خدا خیری را برای من فراهم و شری را برای تو فراهم ساخته. او گفت: دروغ گفתי و پیش از این هم در این باره دروغگو بودی. آیا یاد داری که با هم در کوچه بنی ذوذان راه می رفتیم و من با تو مماشات می کردم می آمدم، تو می گفستی که: عثمان بن عفان مسرف بر نفس خویش بود و معاویه بن ابی سفیان گمراه است و گمراه کننده و می گفستی: پیشوای در راه هدایت و حقیقت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

بریر گفت: گواهی می دهم که این گفته رأی من و گفته من است. یزید بن معقل گفت: در مقابل من گواهی می دهم که تو از گمراهانی.

بریر فرمود: آیا حضری اولاً با هم مباحله کنیم و در مباحله از خدا بخواهیم که دروغگو را لعنت کند و نشانش این باشد که به دست حق، ناحق را بکشد و ثانیاً، من و تو به مبارزه و نبرد با هم بیرون آییم، گفت: بلافاصله هر دو تن دست ها را به سوی خدا بر آوردند و درخواست کردند که کاذب را لعن و دور باش بفرستد و نشانه این که حق ناحق را بکشد. و سپس نبرد آغاز کرده به عزم جان دیگری بیرون آمدند دو ضربه شمشیر با یکدیگر رد و بدل کردند. ابن معقل ضربتی سبک به بریر وارد آورد که زیانی نداشت، ولی بریر ضربتی به او زد که کلاه خود را تا آخر شکافت و به مغز سر رسید، سوار بلافاصله سرنگون شد؛ مانند مرغ شکاری که چرخ می خورد در حال چرخیدن به زیر آمد و هنوز دم تیغ بر سر او جایگزین بود، گویا من دارم نگاه می کنم که بریر شمشیر را تکان

می داد و زیر و بالا می کرد که از سر او بیرون آورد.»<sup>(۱)</sup> و دلیرانه رجز می خواند.

انا بریر و ابی خضیر و کل خیر فله بریر<sup>(۲)</sup>

### مقدمات خطر

اکنون دشمنان برای حمله عمومی ترغیبات زیادی لازم دارند و به حمله عمومی هم نیازمندند که روی مردم را به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله باز کنند و کار به غوغا بکشد.

و تا کار به غوغا نکشد که در تاریکی آن دست جنایتکار معلوم نباشد، عموم مردم درست دست به کار نمی زنند. مردمان میانه رو و پخته از جنایت آشکار خجلت می کشند یا ملاحظه می کنند و طبقه متوسط مردم تا کنون به سایه ارادلی می آیند و از عقب دور دور نگاه می کنند و تا می توانند می خواهند در متن زد و خورد نباشند و در حواشی قدم بزنند که نه از آنها سرپیچی فهمیده شود و نه هم به کار پرمسئولیت نزد وجدان و پیش خدا و نزد خلائق معرفی شوند؛<sup>(۳)</sup> ولی اگر جنگ را عمومی کنند و در هیاهوی غوغا کس صدای کس را نشنود و در تاریکی

ص: ۲۲۴

---

۱- (۱) معالم المدرستین: ۱۰۷/۳؛ تاریخ الطبری: ۳۲۸/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۲۷.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۲۲-۱۲۳.

۳- (۳) ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال گوید: قالوا و کان ابن زیاد اذا وجه الرجل الی قتال الحسین فی الجمع الكثير یصلون الی کربلاء و لم یبق منهم الا القلیل کانوا یکرهون قتال الحسین فیرتدعون و یتخلفون حتی قال: و اما شبث، فاعتل بمرض فقال ابن زیاد: أتمارض؟ فخرج. «الأخبار الطوال: ۲۵۴»

آن، کس کس را نبیند و دست دست را نشناسد آن وقت همه حاضرند که دست به کار بزنند و بعد که دست به کار زدند؛ خود جنگ و مباشرت عمل به رغبت می افزاید آتش جنگ خود، خود را فزون می کند روی این زمینه بهترین موهبت های اسلام را منقلب کردند به بزرگ ترین خطر هولناک.

### انقلاب خیر بشر

از فرمان اطاعت و اجتماع کلمه که دین اسلام حتم کرده سوء استفاده کردند و اقدام را متکی به این دو کلمه کردند: اطاعت، اجتماع کلمه؟ (آوخ) از این دو کلمه گرانها که موقع خود را باخت (معلوم است هر چیزی که خطیرتر است اگر در غیر موقع رخ داد و استعمال شد پرخطرتر است. از موهبت کوچک کار کوچک و از موهبت بزرگ کار بزرگ برمی آید آن کار چه خطیر باشد و چه خطری!) روی این زمینه عمرو بن حجاج زبیدی که بر مردم خود، فرماندهی داشت و در دل مردم اندکی اعتبار داشت، پیش افتاده برای نخستین بار فرمان یورش داد.

این شخص در قضیه هانی بن عروه شوهر خواهرش به واسطه شورش که از خود بروز داد، تصور می کرد اندکی خاطر ابن زیاد را رنجانده و اینک در این خدمت می باید پیش بیفتد، مردم را با صدای بلند دعوت کند، ترغیبات کافی به عمل آورد که بلکه برای تلافی نتیجه حسابی بگیرد.

بنابراین ملاحظات این زخم کاری را به حیثیت خانمان پیغمبر صلی الله علیه و آله او زد، و روی مردم را به بی حیایی باز کرد.

داد کشید (وظیفه و وظیفه، اطاعت اطاعت، اجتماع کلمه، اجتماع کلمه، جماعت جماعت) و فرمان یورش داد؛ ولیکن لشکر او که در راست و در ناحیه فرات بودند از پیش آمدن سستی می کردند، مجبور به داد و فریاد و دل دادن به لشکر بود که بلکه لشکر عموماً از جا بکنند و پرده حیا و عقیده و حشمت را کنار گذاشته و در این کار تردید و شک نکند.

خودش با بیرق جلو می آمد و لشکر را فرمان می داد، شاید لشکرش نزدیک که رسیدند به خیمه گاه آل پیغمبر روبرو می شدند، شرم به آنها عارض می شد، او صدا را بلندتر و برای جبران سنگینی آنها نهیب را درشت تر می کرد نزدیک که رسید فریاد زد.

ابومخنف طبری از حسین بن عقبه مرادی بازگو کرده گوید: «زبیدی می گفت: خود شنیده بود که عمرو بن حجاج همین که نزدیک به اصحاب حسین علیه السلام رسید می گفت:

ای اهل کوفه! به طاعت خود که وظیفه دارید و به اجتماع کلمه جماعت خویش که موظفید؛ شدیداً پابند و دلگرم باشید و درباره کشتن کسی که از دین بیرون رفته و بر امام (خروج کرده) شک به دل راه مدهید.

از طرف فرات که از شمال غربی می آید و به طرف جنوب شرقی می رود به لشکر امام علیه السلام که در مغرب آنها واقع شده خود را رساندند. (عموماً هر دو لشکر در مغرب فرات واقع بودند، به این ترتیب که لشکر عمر سعد خصوصاً ستون راست آنها جلو فرات را گرفته، روی آنها به طرف مغرب و عمرو بن

حجاج با ستون راست در شمال بوده که بنابراین نزدیک فرات و در راست عمر سعد بوده اند و لشکر حسین علیه السلام در طرف مغرب آنها روی به مشرق بوده) در این موقع ستون راست آنها که در زیر بیرق زهیر بن قیس بودند، مورد حمله اند.

بنابر ضبط شیخ سماوی (۱) که ستون راست لشکر، به ستون راست حضرت یورش آوردند باید مورّب آمده باشند و از جلوی ستون چپ گذشته باشند و به ستون راست خود را رسانده باشند ولی به نظر می رسد اینجا اشتباهی باشد و طرف حمله ستون چپ باشد که زیر بیرق حبیب بوده است.

به این صدا و هیاهو لشکر نزدیک رسیدند. حسین علیه السلام هم ساکت نیست دفاع از حریم خود می کند. فرمود: ای عمرو بن حجاج! تو مردم را به رخ من و ایا ما از دین بیرون رفته ایم و شما برقرار مانده اید؛ هان! آگاه باش! اگر قبض روح شما شد و شما به این کارها بمرید (به خداوندی خدا) خواهید دانست

ص: ۲۲۷

---

۱- (۱) در ترجمه امام می گوید: فحمل الشمر علی المیسره - و عمرو علی المیمنه و در ترجمه مسلم بن عوسجه گوید: حملت میمنه ابن سعد علی میسره الحسین و فی میمنه بن سعد عمرو بن حجاج و فی میسره الحسین زهیر بن القین. «ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۱۰» طبری هم در اینجا مضطرب است. گوید: ثم ان عمرو بن الحجاج حمل علی الحسین فی میمنه عمر بن سعد... و حمل شمر بن ذی الجوشن فی المیسره علی اهل المیسره. «تاریخ الطبری: ۳۲۱/۴»



که کدام یک از ماها از دین بیرون رفته و کدام ماها سزاوار آتش است.»(۱)

از اینجا معلوم می شود که: مردم خود به خود به رخ امام نمی دویدند، یاوران حسین علیه السلام که در ستون راست بودند مهیا و خشمگین به زانو برجستند و نیزه ها را به جانب دشمن سر دادند، با این طرز دفاع فنی که می تواند اسب سوار را از پیش آمدن باز دارد با آن خشمی که از بی آبرویی عمرو بن حجاج افزوده شده به دفاع پرداختند؛ آن هم با شوری آمیخته به ثبات این یاران جانباز که تکیه به معنویت امام علیه السلام دارند، می دانند که اگر دو طبقه خطرناک در بین نباشد مردم سدی از حشمت امام علیه السلام در جلوی رو دارند دلشان جوش می زد، می خواستند در برابر این حمله به چشم عمرو بن حجاج و پیشروان تیر بزنند که بی حیایی را آموختند و هتک حرمت امام علیه السلام را کردند و اندک حشمت یا حیایی که در دل و دیده مردم بود از بین برداشتند.

و اقدام عموم که نمی باید واقع شود شروع شد (یک توده که پا جلو گذاشتند کار جنگ را از دو جهت عملی می کنند یکی: افتتاح خود آنها، دیگر آن که: با لشکر امام علیه السلام اندک اندک به زد و خورد خواهند پرداخت و از آن اندک اندک هم کم کم آتش در دل ها می جهد و دست که به کار بند شد، به خصوص اگر خونی به زمین ریخت، هر دو طرف تحریک خواهند شد و شور حماسه دماغ ها را گرم می کند و از خود زد و خورد، مایه و مدد آتش زیادتر، اندوخته و افروخته و افزوده خواهد شد.

ص: ۲۲۸

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۱/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۳۵.

آتش جنگ مانند آتش های دیگر نیست که در استمرار مایه و مدد دیگری نیاز داشته باشد، جنگ برای استمرار خودش از خود به نفوس مایه می دهد، هر هیجان دیگر می زاید، هر غضب خشم دیگری تولید می کند، هر زخم و هر خراش بلکه هر تاخت و تاز غضبی نوین و خشمی تازه که کافی است هر آدم پخته را هم تحریک کند می آورد) ولیکن برق سرنیزه یاران چشم اسب را می رماند و بلندی نیزه، دل سوار دشمن را می ترساند، اسب و سوار دشمن خود را در برابر برق سرنیزه ها دیده، یارای پیش آمدن نکردند و به آن یورش و تاخت و تازشان سگته وارد کردند و بالاخره از برابر سرنیزه یاوران حسین علیه السلام سر اسب ها را گرداندند و پشت کردند. سپاه مدافع، یاوران حسین علیه السلام با کمال چابکی دست به تیر و کمان برده و آنها را به تیراندازهای قابلی داشتند مانند ابوشعثاء که آن روز تیر همی انداخت و رجز می خواند:

انا بن بهدله فرسان العرجله (۱)

و مانند نافع بن هلال که می خواند:

ارمی بها معلمه افواقها والنفس لا ینفعها اشفاقها (۲)

«و مانند موقع بن ثمامه و کمانداران دیگر و شیران آنها دست به شمشیر کرده لشکر را تعقیب کردند و به دنبال آنها رفتند و جنگ و آتش و خون و گرد و غبار به هم مخلوط شد و مانند طوفانی به هم می پیچید؛ تا بالاخره حمله را عقب

ص: ۲۲۹

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۷۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۵۸؛ تاریخ الطبری: ۳۳۹/۴.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۴۹؛ کتاب الفتوح: ۱۱۰/۵.

زدند و از ایستگاه خود در تعقیب آنها دور شده و از لشکر دشمن چندین کس را به خاک انداخته و عده ای هم زخمی کردند، ولی وقتی یاوران سرخط جبهه برگشتند و در موقف ایستگاه خود رسیدند و گرد و غبار را دیدند که فرو نشست، دریافتند که خسارتی بس گرانبها داده اند، توضیح آن که در آن وقت که جنگ به طور مغلوبه در پیوست و غبار شدید برخاست و به قدر ساعتی دو لشکر مضطرب و در پیش و پس آمدن بودند و شمشیرزن ها شمشیر می زدند.»(۱) مسلم بن عوسجه صحابی شدیداً جنگ می کرد و رجز آن شیر اوژن این بود:

۱- ان تسئلوا عنی فانی ذولبد من فرع قوم من ذری بنی اسد

۲

- فمن بغانی حائد عن الرشد و کافر بدین جبار صمد(۲)

ترجمه :

۱- اگر از من بخواهید نه من مسلم، بلکه مسلم شیر اوژنم با این یال و کوپال شاخه بلندیم از خاندان بلند پسران اسد، لطیفه این رجز این است که یکی از معانی اسد شیر است.

۲- هر آن کس که بخواهد با خدا کج روی کند، به من ستم کند و به دین پادشاه آسمان کفر بورزد.

در جنگ دشمن مبالغه کرد و بر بلاهای هولناکی شکیبایی کرد تا به زمین افتاد.

ص: ۲۳۰

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۴۷/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۲۰۲.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۱۰، کتاب الفتوح: ۱۰۶/۵.

مسلم نخستین کسی است از اصحاب حسین علیه السلام که به روی خاک است، عمرو بن حجاج با حمله شوم منصرف شد و برگشت. راوی گفت: چون گرد، فرو نشست، دل یاوران حسین علیه السلام شکست، چون مسلم بن عوسجه (بوحجل) را دیدند که بر زمین افتاده و دست و پا همی زند. در این وقت اصحاب امام علیه السلام از معرکه باز آمده بودند و مانند شیر خشمگینی در سر صف خویش ایستاده بودند.

وظیفه اینها نگه داری جبهه است، ولی وظیفه امام علیه السلام که در قلب بود و قلبش پیش این حمایت کشانش بود، همان بود که از مسلم نخستین کشته راه خویش و یادگار جدش صلی الله علیه و آله در این دم آخر دیداری تازه کند. امام علیه السلام از قلب سپاه، خود را رسانید و تا امام علیه السلام خود را رسانیده حبیب هم که سردار لشکر چپ و برادر مسلم بود فرا رسید. امام علیه السلام مسلم را دید که هنوز رمقی دارد. چشمش که به او افتاد فرمود.

گفته خدای یزدان پاکست (پاره ای از ایشان به مرگ خود رسیدند و حیات خود را خاتمه و وظیفه خود را انجام دادند و پاره ای دیگر از آنان در انتظارند. و به هیچ وجه تبدیل در آنها راه نیافت). (۱)

«خدای رحمت کند ای مسلم! حبیب فرا رسیده و گفت: ای مسلم! این رنج و شکنج تو بر من سخت دشوار است، لیکن دلخوشی دیگری در برابر این رنج برای تو هست. نویدت به بهشت باد! مبارکت باد بهشت جاویدان!

ص: ۲۳۱

---

۱- (۱) فقال: رحمك الله يا مسلم فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا «الإرشاد، شيخ مفيد: ۱۰۳/۲؛ اعلام الوری: ۴۶۳/۱»

مسلم، با نفس ضعیف و صدای کم جوهر به این کلمه جواب داد که تو را یزدان، بشارت به خیر دهد یعنی متشکرم.

باز حبیب گفت: ای مسلم! اگر نه علم داشتم به آن که من خود در پی تو خواهم آمد، در این حال خواهش می کردم که راجع به کارهایی که در دل اندیشه آن داری و به فکر آنی، به من وصیت کنی، ولی علم دارم که ساعتی دیگر من هم به دنبال تو هستم.

مسلم این مطلب را با حال خسته درست دریافت، اما برای جواب درست توانا نیست، لیکن آن اندیشه ای که در دل داشت و در سر آن جان داده، آن قدر در نظرش مهم بود که آن تن نیمه جان را به سخن وادار کرد، روان رفته اش به هوای این وظیفه به خاصیت روحیه نظامی گویا به کالبد توجهی کرد با صدای ضعیف گفت: با این وصف باز وصیتی دارم. تو را وصیت می کنم راجع به این شخص حاضر خدایت رحمت فرستد؛ و با دست اشاره کرد به جانب حسین علیه السلام می خواهم که جلو او بمیری، حبیب گفت: می کنم به پروردگار کعبه.

بعد از تأمین خاطر می گوید: مسلم به هر چه سریعتر چشم روی هم گذاشت اما در حالی که بدن او روی دست ها بود. معلوم است نخستین کشته اضطراب زیاد و هیجان و شیونی افزون دارد، کنیزک او که به هوای او آمده بود به ندبه و سوز صدا بلند کرد (۱) که ای آقایم و ای آقازاده ام. (۲)

ص: ۲۳۲

---

۱- (۱) وا سیداه! یابن عوسجتاه.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۱۰؛ تاریخ الطبری: ۳۳۱/۴-۳۳۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۳۷-۱۳۸.

دوست و دشمن عموماً خبردار شدند که این تیرگی اوضاع، کشتن مسلم را در ضمن داشت تا شور همسران بیشتر شد و با این که برای نگه داری خط جبهه جنگجوها برگشتند و می باید هم برگردند، مع هذا چندین تن از آنها در تعقیب لشکر پیش رفتند و با شور بی اندازه ای شمشیر می زد و می شکافتند.

«اینان آن پنج نفری اند که در بین راه در عذیب الهجانات به حضور امام علیه السلام رسیدند.

۱ - عمرو بن خالد صیداوی - که در کوفه از اشراف است و امروز در وداع با حسین علیه السلام آن کلمه پرقیمت را که خواهد آمد می گوید.

۲ - سعد مولای عمرو بن خالد صیداوی.

۳ - جناده بن حرث سلمانی - که او را به جابر تصحیف کرده اند. و غلام پدرش واضح که ترک و قاری و شجاع است.

۴ - مجمع بن عبدالله عائذی - که پدرش از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و خودش در بین راه، اخبار کوفه را به عرض امام رسانید.

۵ - عائذ بن مجمع - که گرچه بعضی گفته اند: در حمله عمومی شهید شد ولی صحیح تر این است که به همراهی این دسته پیش از آن حمله اولی شهید شد.

این پنج نفر که الآن در میدانند، در بین راه با سه نفر دیگر که الآن همراه نیستند آمده بودند.

۱ - واضح غلام ترک.

۲ - طرّماح، دلیل راه.

۳ - غلام نافع بن هلال. (۱)

و آن کلمه پر قیمت عمرو بن خالد بنا بر گفته سید طاوسی این است: «وقتی که یاران خود را در پیش رفتن دید و از طرز اقدام آنها فهمید که برگشت از این میدان، در کارشان نیست، به قصد جانفشانی گفت: ای زاده رسول خدا! بر من ناگوار است که بمانم تا تو را تنها و بی کس بینم، بر من گران است که تو را کشته شمشیر ناکسان بیابم، همراهان من اینک روانند و من به جا ماندن و عقب کشیدن از اصحاب خود را روا نمی دارم، اجازه بده که به یاران خود ملحق شوم.» (۲)

سخن درست بگویم نمی توانم دید که می خورند حریفان و من نظاره کنم (۳)

«در طرز اقدام اینها بالاخره خواهید دید که هم در آغاز جنگ با هم بودند و هم در یک قطعه شهید شدند، اینها را در میدان داشته باش، به پیش آمد روز برگردیم، در رفتن اینها امام علیه السلام چشم به دنبالشان دارد، چون آغاز جنگ است حضرت او علیه السلام نمی خواسته کشته بدهد، به اندیشه این که باشد شدت فشار دشمن برای خضوع او باشد و تا حدی که دشمن به اخضاع او امید دارد می کوشد و فشار

ص: ۲۳۴

---

۱- (۱) اعیان الشیعه: ۵۹۷/۱؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۴۴-۱۴۶.

۲- (۲) اللهوف: ۶۵.

۳- (۳) حافظ شیرازی.

خود را شدت می دهد لا تَيَأْسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ (۱) یأس در بنیان روحیه اولیای حق همیشه کم است، روی این زمینه حضرت او علیه السلام طمع رحمت به خلق دارد و این اندیشه را بجا می داند که دشمن شاید هنگامی که بفهمد حسین علیه السلام به هیچ وجه برای تحمیلات آنها حاضر نیست و تاخت و تاز آنها برای ارباب حضرت تأثیری ندارد، خودداری کنند و از دست آزدن به خون او پرهیزند و اگر اراذل و اوباش از خون او پروایی ندارند باشد که نجبا، جلوگیری کنند؛ شرافتمندان آنها بیایند و از روی تعصب از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوی بی سروپاها را بگیرند و این اراذل را که اینک دور حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله صف اول را تشکیل داده اند از آنها دور کنند.

بنابراین در این موقع، حضرت او علیه السلام دو کار کرد؛ یکی آن که: حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را برای استخلاص این جنگجویان اعزام کرد و دیگر آن که: از دست این خلق که این درندگی بی اندازه را از خود بروز دادند فریاد کشید، دست به محاسن فرود آورد و به آواز بلند فرمود: آیا دادرس، فریادرسی نیست که به داد ما برسد؟ آیا برای خرسندی خدا به دور کردن اشرار از پیرامون شخص گرفتار آیا کسی نیست؟ آیا کسی نیست که اشرار را از دور حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله دور کند؟» (۲)

ص: ۲۳۵

---

۱- (۱) یوسف (۱۲): ۸۷.

۲- (۲) اللهوف: ۶۱؛ العوالم: ۲۵۶.





اشاره

از آن وقتی که عمرو بن حجاج برای یورش آن اقدامات را کرد، حرّ نفس یأس کشیده و رفته بود با عمر سعد گفتگوهای خود را کرده بود و اینک در حال بیچارگی خود بین زمین و آسمان گرفتار است و از طرف عمر سعد روی خود را یکسر گردانده و از این طرف هم در ببحوحه بیچارگی است، این دعوت حسین علیه السلام راه را برای او باز و موقع را مناسب کرده بود.

آری، موقع حساس را نفیست بزرگ درمی یابد، و کار بزرگ را هم مرد بزرگ می کند، یکی از حسن فعال و شاهکارهای او این است که تشخیص داد؛ این موقع که خود امام علیه السلام کس می طلبد بهتر و بیشتر مناسب با تلافی آن گناه بزرگ است.

به گفته ابن طاوس و کشف الغمّه و مطالب السؤل و فصول المهمه: «حرّ ریاحی که در این وقت صدای استغاثه امام را شنید، در جواب گفت: من هستم ای پسر پیغمبر! با آخرین درجه فداکاری، من اینک یاری تو را حاضرم و جان به کف نهاده، این را گفت و باشتاب از مقام خود حرکت کرد و به لشکر امام

اکنون لشکر حسین علیه السلام مهیای دفاع از لشکر شمرند که در تعقیب کار عمرو بن حجاج با لشکر چپ حمله خواهد آورد و در آن وقت حر ریاحی ضمیمه لشکر امام است و اینک که نزدیک آمده و از نزدیک مطالعه اردوی امام علیه السلام را می کند، چیزهای شگفتی از غیرت مردان حق پرست دور امام علیه السلام می بیند، لیاقتی را در پیراهن آنها می بیند که به نیروی آن در برابر انبوه این لشکر ایستادگی می کنند. احساس این لیاقت بر شهامت او می افزاید.

این مقبول از آن عده مقبل حرارت ها می بیند با آن که اندکند، آنها را بسیار می بیند.

مرد جنگی است جنگجویان را می شناسد، می بیند که:

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش (۲)

احساسات از نزدیک در هر بیننده تفاوت می کند. مشاهده چند خریدار که با شور به سر متاعی بریزند به میل و رغبت انسان می افزاید، از دور او حسین علیه السلام را می دید و تنها و تنها از گناه و هراس و ترس خدا بود که خود را به کنار کشیده، اما اینک آمده و مجدداً حسین علیه السلام را می بیند؛ اما نه تنها بلکه به انتها.

چه تنها؟ هر یک تن از یاورانش یک دریا حرارت، عبدالله بن عمیر شیر اوژن را می بیند که سر انگشتانش افتاده و از آنها خون می ریزد، ولی خود با مادر و زن

ص: ۲۳۸

---

۱- (۱) اللهوف: ۶۱؛ کشف الغمه: ۲/۲۶۱، فصول المهمه: ۸۲۳.

۲- (۲) رودکی سمرقندی.

همه دیدبان حسین اند و فانی در موجودیت و نگهداری اویند.

خطبای امروز صبح را می بیند که در آن ساعت صبح مانند پیغمبری بودند ولی الساعه تنها سلحشوری اند که پای سخنان خود به جانفشانی ایستاده اند، این ساعت به قیمت آن نطق و آن ناطق بیشتر احساس می کند، می بیند بریر است، قاری اهل زمان؛ و زهیر است امیر ستون راست و ناطق توانا، سنگینی وزن آنها و حال و جوش و خروش و حال کنونی آنها افزون از آن چیزهاست که صبح در موقع نطق و خطابه و دفاع از آنها بروز می کرد، محبت و شور بیش از آن است، شهادت و جان نثاری بیش از آن است، پاکی بیش از آن است؛ البته به پاکی آنها حر ریاحی غبطه می خورد که چسان پاکند و آلوده به جرم او نیستند، ریاحی به هر خدمتی عزیمت کرده بود اکنون دوچندان شد؛ می باید خدمت خود را محدود نکند به آن که منحصرأ جزو قلب یا ستون راست یا ستون چپ شود، باید نظر کند کدام ناحیه اکنون به خطر و مورد مهاجمه است، جزو مدافعان آن قرار بگیرد، بلکه اصلاً قرار نباید بگیرد، چون بعلاوه از این محرکات که اسباب بی قراری است اوضاع رقت آور دیگری هم از تشنگان حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله می بیند که بر بی قراری او می افزاید. حر هر چه بود صدچندان شد، تا در جاذبه بین بین بود مانند کسی که در بین دو جاذب باشد و هر یک او را به طرف خود بکشد، قوه تملک او کافی نبود تا که رعدی مانند لرز و تب او را تکان می داد و می لرزاند، اما اکنون که به کلی از تحت تأثیر آن طرف بیرون آمده و از اثر جذب آن طرف مستخلص شده، قوه تملک او منحصر به خود، حرارت او لبریز و تکمیل شده و بعلاوه اسباب بی قراری بی شماری در این منظر کنونی احساس و مشاهده می کند،

مانند جنازهٔ مسلم بن عوسجه که با سکوت عمیقش دلیران را نفس تازه می دهد، او از منظر یاوران آنچه باید ببیند دید و گرفت و استفاده کرد و آنها هم از وجود او و آمدن او و انقلاب های او استفاده های زیاد کردند.

عشق را طی لسانی است که صد ساله سخن دوست با دوست به یک چشم زدن می گوید

دریافتند که این مردم بدبخت کوفه خیانت به اعتقاد خود می کنند؛ ورنه مانند ریاحی اگر به حسب اعتقاد و به قدر اعتقاد شهامت کافی داشتند همگی با آنها هم صدا می شدند و در اثر دعوت حسین علیه السلام احساساتی مانند حرّ بروز می دادند، باری نیروی یاوران قوی تر شد و در اثر احساس به صحت روش خود مرگ بر آنها گواراتر گشت. آری، کسی که مرگ را بر خود پذیرا شده هر پیش آمد که بتواند بر عقیدهٔ او بیفزاید دوست دارد و فرح بخش به آن خواهد بود، دیدن حر به این وضعیت و موافقت، کمترین تأثیرش برای یاوران این است که مرگ را سهل تر می کند.

(گفته شاعر عظیم آلمانی می گوید) من برای تقویت عقیدهٔ انسان هیچ چیز را از شریک شدن انسان دیگری مؤثرتر نمی دانم، خصوص یک نفری که از آثار اخلاص مانند حر ریاحی منقلب و موافق پیش بیاید و آن حد موافقت ابراز کند که عواطف انسان را شاداب کند، به ویژه اگر اقدام او نمونه ای باشد از معتقدات عموم، و معلوم کند که عموم هم بر این عقیده اند؛ گرچه خیانت می کنند و به واسطهٔ نداشتن شهامت کافی نمی توانند پای عقیدهٔ خود پافشاری کنند و به واسطهٔ ضعف حکومت نفس، عقیدهٔ آنها دستخوش بازیگران شده و دست و شمشیر آنها

آلت نیت‌ها و دیگران و بیگانگان قرار گرفته، البته نفسیت بزرگ شهدا در برابر خود دشمنی می‌دید با کثرت بی اندازه، اما دلخوش از اینند که این کثرت عدد توأم است با ضعف نفسیت که فاقد حکومت بر نفس و بی اراده از خویشتن داری است، در برابر هر گونه انفعالات رام است؛ پس از مهابت شوکت آن نمی‌هراسند، چون تکیه به هیچ معنویتی ندارد و آمدن ریاحی این مدعا را بیشتر تثبیت می‌کرد و بیشتر آنها را به زعیم خود مهربان و دلسوز می‌کرد، خصوص آن قیافهٔ مهرافزای حر و جدا از لشکر خود شدنش که عقیده‌ها و ایمان افزاست، با سپر به پشت انداختن او که از دور، آن وضع الفت‌ها جلب توجه همه را کرده بود، چون همه مانند دیدبان ناظر میدان امروز و یک پارچه چشم و گوش و هوشند، به ویژه برای نظارهٔ جبههٔ دشمن که از آن سو چه طلوع می‌کند، دیدند سواری به تاخت می‌آید، ولی نزدیک رسید، آرام شد و سپر را به وضع مخصوصی به پشت سر انداخته و نزدیک تر که می‌آید، آرام آرام پیش می‌آید، هنوز او را نشناخته با هم گفتند، امان خواه است که سپر را به پشت سر انداخته و دست بالای سر گذاشته، نزدیک تر رسید. شناختندش که حر ریاحی سردار ربع لشکر است، ولی زمزمه ای با یزدان پاک دارد می‌گوید: بارخدا یا! به سوی تو برگشتم، تو هم از راه توبه به من برگرد، توبه ام را بپذیر؛ زیرا دل اولیای تو را، و اولاد دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله تو را من لرزاندم و به هراس انداختم، همین که نزدیک رسید و صدا رس و نزدیک شد سلام کرد، بالحقیقه: لبخندی بود که خدا و حقیقت هنگام شدت به رخ حسین زده او را دلداری می‌داد؛ خاصه همین که زبان به عذرخواهی گشوده خود را معرفی کرد و گفت: قربانت گردم ای پسر رسول خدا! من آنم که همراه تو

روان شدم و پاسبانی کردم و با آن سختگیری بین راه ها تو را حبس کردم، یعنی از مراجعت تو مانع شدم، تو را به خود وانگذاشتم، دوش به دوش تو راه آمدم که آزاد نباشی و چاره ای به کار خود نکنی و بعد فشار آوردم تا تو را در این مکان پیاده کردم، گمانم نبود که این مردم پیشنهادهایی که تو به آنها کردی رد کنند و نه آن که کار را با تو تا این پایه برسانند.

به خدا سوگند! اگر علم داشتم که اینها با تو تا اینجا که می بینم، کار را می رسانند مرتکب نمی شدم آنچه شدم و اینک من جداً به صدد توبه و توبه کنان از این کاری که از دستم صادر شده آمده ام، آمده ام که با پروردگار توبه کنم و با تو جان میان نهاده ام تا پایان که پیش روی تو بمیرم، به این ترتیب توبه ای برای من می بینی؟ حسین علیه السلام (۱) آیت رحمت نویدش داد، به پذیرایش دعوت کرد فرمود: بلی خدا توبه پذیر است، اینک پیاده شو (یعنی برای پذیرایی)، شادان گفت: من سواریم برای تو بهتر است از پیادگیم، باید بالای اسبم ساعتی نبرد کنم و به پیاده شدن، در آخر کار من می کشد.

حسینش علیه السلام فرمود: هرچه به نظرت می آید چنان ساز، خدایت رحمت کند،

ص: ۲۴۲

---

۱- (۱) در روایت ابن طاوس گوید: پس از اعتذارش حرّ گفت: اینک که من اولین کس بودم که بر تو خروج کردم، اذنم بده که اولین کشته پیش روی تو هم من باشم باشد که من هم فردای قیامت با جدت محمد صلی الله علیه و آله مصافحه کنم. ابن طاوس گوید: مقصود او اولین کشته از حالا- به بعد است؛ زیرا جماعتی پیش از او کشته شده بودند. چنان که وارد شده. «اللّهوف: ۶۲»

بلافاصله برای مذاکره با دشمن سراسب را برگرداند با شتاب و با دلی پر از خون خود را برابر سپاه رسانید، زخمی هنوز نخورده ولی خونین دل است، همان مکانی که بریر و زهیر خطبه خوانده بودند ایستاد، یعنی مقام آنان را برای خود به فاصله یک ساعت دید، چنان می دید که از شراره احساسات خود می تواند قلوب را عوض کند یا دست کم قانع کند. خواست شروع به سخن کند اما مبادا شدت غیظ و خشم نگذارد به شرایط ناصح مشفق خود را بیاراید، حرّ است با یک جهان جوش مانند کوه آتشفشان، برای منقلب کردن سپاه به رخ سپاه ایستاده، به مقیاس حال خود و حرارت خود اگر تندی کند کوه را از هم می شکافد، ناچار متانت را از دست نداده ابتدا با نرمی و متانت آنها را متوجه مسؤولیت کرده پرسید: «ای قوم! آیا قبول نمی کنید از حسین هیچ یک از این چند خصلی را که به شما پیشنهاد کرده تا خدا شما را از تبعات جنگ با او عافیت دهد؟ گفتند: با امیر عمر سعد گفتگو کن، حرّ مجدداً گفتگو را با عمر از سر گرفت و گفتار اعتراض آمیز خود را باز گفت.

عمر گفت: من به این کار حرص خود را زدم، اصرار خود را کردم، اگر راهی به آن یافته بودم کرده بودم، حرّ پس از این به پرخاش آمده به مردم رو کرده، شروع به سخن نکوهش آمیز کرد، از نکوهش کوتاهی نکرد و هر مطلب را در چند جمله چنان محکم متین مدلل ادا می کرد که جا داشت به خود امیدواری ببیند، با آن حرارت مخصوص فریاد زد: ای اهل کوفه! به مادرتان سزد اشک فرزند مردگی و شیون، آیا دعوت کردید از این بنده شایسته تا اینک که به اصرار شما آمده، او را واگذار کردید، به عقیده خود گمان داشتید که جلو قدم او



خودکشی می کنید سپس به تاخت و تاز به صدد کشتن او بر سرش تاخته اید و محکم او را گرفته نگه داشته اید؛ گلوگاه او را دست آورده می فشارید، درها را به روی او بسته اید و دور او را از هر طرف احاطه کرده اید که او را از رو کردن به این بلاد پهناور خداوندی جلوگیری کنید تا امروز کارش به این جا رسیده که: مانند اسیر در دست شما گرفتار شده، به هیچ گونه نفعی او را توانایی نیست که برای خود اقدام کند و هیچ گونه ضرری را قادر نیست که از خود دفع کند، او را و زنان او را و بچه ها و کسان او را تشنه نگه داشته اید، آن هم از چنین آب فراتی روان که هر ناکس و هر یهودی و نصرانی و مجوس از او می نوشند و حیوانات وحشی این سرزمین پر آب و سبزه مانند خنزیرها و سگ های این سرزمین در آن غوطه می خورند، هان! من از نزدیک مطلعم اینانند که عطش آنها را به خاک افکنده، بد به جا مانده اید از محمد صلی الله علیه و آله درباره ذریه اش، سیراب نکند خدایتان در روز تشنگی اگر توبه نکنید و دست از این کارتان برندارید. هم امروز! همین ساعت!

اقدام حر و این نطق آتشین او از آن شراره های نیروی ملکوتی بود که می توانست دشمن را بلکه هر ستون را بلرزاند ولی به بدموقع از روز گرفتار شد؛ زیرا ارادل پیش جنگ در سپاه کوفه در خط آتش بودند رغبت های سفلی بر نهادها چیره شده و تاجوری می کرد قوای خیر در نفوس دشمن از آنگاه که خون ریخته شد بیچاره شده و از بیچارگی بار و بنه بسته و از دلها کوچ کرده بود، ارادل فرصت تانی نمی دادند، به خصوص برای خودنمایی به این گونه دفاع ها بی مبالاتی می کردند (این

تیراندازها این تاجور فضیلت حرّ ریاحی را به باد تیر گرفتند، حرّ برگشت و سواره ایستاد جلوی حسین علیه السلام مهیای دفاع از این حمله کنونی متوجه بود که این ساعت باز به حمله شروع می شود و شروع هم شد.» (۱) (حمله ستون چپ)

### حمله ستون چپ به سرداری شمر

«شمر ستون چپ را به مهاجمه فرمان داد (۲) به حسب قاعده می باید ستون راست امام که زیر پرچم زهیرند برابر این حمله بایستند، ولی مورخان ضبط کرده اند که: لشکر چپ به ستون چپ حمله برد و به هر حال یاوران امام مردانی که در این ستون هستند از شدت این حمله جای خود را خالی نکردند و ایستادگی کردند و با سرنیزه به نبرد و پیکار پرداختند و شاید ریاحی جزء جنگجویان این معرکه بوده، بنا بر تقاضای خودش که گفت: چون من در آغاز سر راه را به تو گرفتم اینک می خواهم نخستین فدایی باشم و اتفاقاً آن شیر بی پنجه «عبدالله عمیر» در این ناحیه است و مادرش در کر و فرّ این دو لشکر جنگجو گویا به امداد او آمده و او را به حماسه بیشتری تهییج می کند و زن او هم میان میدان آمده، بنا به گفته «سید طاوسی» مادر مردانه ایستاده بود و این دلاور را ترغیب به جنگ

ص: ۲۴۵

- 
- ۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۲۰۹؛ اعیان الشیعه: ۶۱۳/۴؛ تاریخ الطبری: ۳۲۵/۴.
  - ۲- (۲) طبری گوید: قال و حمل شمر بن ذی الجوشن فی المیسره علی اهل المیسره فثبتوا له فطاعنوه و اصحابه. «مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۳۸؛ اعلام الوری: ۴۶۳/۱»

می کرد و زن او نگاه می کرد و از دلاوری شوهر لذت می برد، به گفته «ابومخنف» این دلاور در این ناحیه مانند شیر پریال و کویال سخت نبرد می کرد و در میان جنگجویان آن، رجز صبحانه خود را که در آغاز جنگ می خواند تکرار می کرد باز می خواند:

إِنْ تُتَكْرُونِي فَأَنَا بِنِ كَلْبِ حَسْبِي بَيْتِي فِي عَلِيمِ حَسْبِي  
إِنِّي أَمْرُوءُ ذُو مَرَّةٍ وَ عَضْبٍ وَ لَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ الْحَرْبِ  
إِنِّي زَعِيمٌ لِكِ أُمَّ وَ هَبٍ بِالطَّعْنِ فِيهِمْ مَقْدَمًا وَ الضَّرْبِ (۱)

۱ - من ناشناس نیستم، من پسری هستم از آن خانواده معروف «علیم» افتخار خانوادگی علیم، مرا بس است.

۲ - من به شخصیت خود مردیم، صاحب نیرو و متعصب و غیرتمند و در هنگام جنگ افتاده و بی صدا نیستم.

۳ - منم ای ام و هب «زوجه اوست» کفیل تو برای فرو بردن سرنیزه در این مردم و شمشیر زدن و پیش رفتن.»

معلوم است این حماسه پرشور در آن غوغا که هوش از سر زنان پریده چه می کند، منظره کر و فر جنگ، موج آهن، غبار سیاهی سایه، آمد و رفت نفرات به چابکی مانند سیر نهر آب به سرازیری و تندی و سیر سیاره در بیابان که زمین را در نظر می پیچد، از عواملی است که به حس مشترک پشت سر هم بدون اندکی مهلت صورت وارد می آورد و از

ص: ۲۴۶

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۸۰؛ تاریخ الطبری: ۳۲۷/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۲۴.

توارد و ورود پی در پی آنها، دیده نظارگیان فاصله ها را می بارد و به ضبط فاصله ها نمی رسد و حس مشترک که رغبت بی حد به گرفتن صور دارد به استقبال صور می دود، و روح بخاری در داخل مغز سر، به چرخیدن می افتد و به هر طرف که صور می آیند می دود و از دویدن آنها بی اختیار اعصاب هم حرکت می کنند و اعصاب به دنبال خود عضلات را می آورند.

در نتیجه می بینی بی اختیار انسان در میدان آمده و کارهایی را شبیه به کاری که در منظره می بیند؛ می کند.

در آب نهر که به سرازیری می ریزد، هر گاه نظر بدوزی و دیده برنداری، به همان خط سیر آن و از همان جهت سرت هم می رود.

«ام و هب روی حس همکاری با شوهر رشید عمودی را گرفت و رو به جانب شوهر می آمد و می گفت: کسانم به فدایت! در جلوی این ذریه پاکیزه و پاک محمد صلی الله علیه و آله جنگ کن، آن مرد دلیر غیور برگشت به سراغ زن که او را پیش زن ها برگرداند، ولی آن شوری که آن بانو را آتش زده هنوز خاموش نشده که او را بتوان برگرداند یا آن بانو بتواند خود، خودداری کند، از این جهت گرفت که بچسبد به لباس شوهر و می گفت: هرگز تو را وا نمی گذارم بی آن که با تو بمیرم و شوهر برای برگرداندن او اصرار می کرد لیکن دست راست آن دلاور بالا بلند به قبضه شمشیر به واسطه خون چسبیده بود و دست چپش هم که انگشتان او قطع شده بود، از این رو از عهده آن بانو بر نمی آمد تا آن که در بیچارگی آن دو تن، حسین علیه السلام شخصاً به سراغ آن زن آمد و با زبان تشکر او را برگردانید.

فرمود: از اهل بیت جزا و پاداش خیر داده شوید، مراجعت کن ای بانو! «خدایت رحمت کند» نزد زن ها، بنشین با زنها؛ زیرا بر عهده زنها جنگی نیست، آن بانو شنید و برگشت.»(۱)

«ابوجعفر» می گوید: «سپس بعد از حمله عمرو بن حجاج زبیدی که سوارها عقب رفتند، شمر با لشکرش حمله به میسره کردند، لیکن یاوران و یاران مانند سدی ابتداءً در برابر ماندند و ثانیاً با سرنیزه به دفاع پرداختند و بعد از دفع حمله، آنها را تعقیب کردند و جنگ در گرفت و خط جبهه از جهت جزر و مد نفرات جنگجو، سطحی شد پر دامنه اما لرزان و بی قرار، این دلاور در میسره بود و سخت جنگ می کرد و از شیر اوژنی مردانی را از دشمن کشته و انداخت تا دو نفر «هانی بن ثبیت حضرمی و بکیر بن حی تیمی از تیم الله ابن ثعلبه» به او حمله کردند و شهیدش کردند ولیکن کشته او تماشایی است؛ زیرا انگشتان چپ را صبح بریده بودند و اینک که کشته افتاد، ساق پای او را قطع کردند و سر عزیزش را بردند و پیش پای حسین علیه السلام انداختند و مادر او آمد برای رفع دلتنگی امام، آن سر را برداشت.»(۲)

این دلاور بعد از مسلم بن عوسجه کشته دوم از کشتگان کوی حسین علیه السلام است و تا کنون کشته آن قدر زیاد نشده که منظر خون و کشته در نظر ابّهت نداشته باشد.

ص: ۲۴۸

---

۱- (۱) مقتل الحسين عليه السلام، ابومخنف: ۱۲۴؛ ابصار العين في انصار الحسين: ۱۸۰.

۲- (۲) ابصار العين في انصار الحسين: ۱۸۱.

آری، زخم فراوان و زیاد خورده اند و خون بسیار ریخته شده و کر و فر بی شماری رخ داده، ولی کشته همین دو تنند، اما با منظره ای که از یاد زن و بچه، خیال آب و تشنگی را می برد. چشم زنان فقط در کار است، دیدگان آنها به نظاره مشغول و دل در تپیدن. جناب عمرو بن قرظه، زیاد زخم برداشته بود حر ریاحی سر و گوش اسبش زخم کاری برداشته بود و خون می ریخت، ولی باز بالحقیقه می توان گفت: این دو حمله برای بی پروا کردن مردم بود نه جنگ جدی یعنی برای لشکر کوفه هنوز تنور جنگ گرم نشده بود.

### پنج تن جنگجوی میان معرکه

برگردیم به حال آن پنج نفر جنگجویی که در آغاز خود را در میان دشمن فرو بردند که در آن وقت کشته خواهند شد.

ابوجعفر طبری می گوید: «هنگامی که جنگ بین حسین علیه السلام و اهل کوفه از دو طرف در گرفت، این پنج تن با شهادت مخصوصی حمله آوردند و دست به شمشیر، در آغاز نبرد در میان دشمن پیش رفتند می شکافتند و می رفتند، وقتی که در دل دشمن جا گرفتند مردم برگشتند به سرشان و در صدد قطع خط ارتباط آنان از اردوگاهشان برآمدند و کم کم آنها را دوره کردند و در میان گرفته و از یاوران و همراهان بریدند، در این موقع بود که عمرو بن خالد ارجوزه می خواند و شمشیر می زد و جناده هم در پهلوی او با نغمه حماسه می جنگید، عمرو بن خالد می سرود و در برابر آن دریای مرگ که دورش را گرفته بود؛ به موسیقی جنگ حماسه خود را افزون می کرد و دلداری به خود می داد:

اَلَيْكَ يَا نَفْسُ اِلَى الرَّحْمَنِ فَاَبْشِرِي بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ

الْيَوْمَ تُجْزَيْنَ عَلَى الْإِحْسَانِ قَدْ كَانَ مِنْكَ غَابِرَ الزَّمَانِ

مَا خُطَّ فِي اللُّوحِ لَدَى الدَّيَّانِ لَا تَجْزَعِي فُكْلٌ حَىٰ فَإِنَّ

وَ الصَّبْرُ أَحْظَىٰ لَكَ بِالْأَمَانِي يَا مَعْشَرَ الْأَزْدِ بَنِي قَحْطَانَ (۱)

ترجمه :

۱ - به خود باش ای نفس که (خود را نبازی) این سفر رو به سوی رحمن است، پس نویدت باد به روح و ریحان.

۲ - امروز است که به پاداش خود در برابر آن حسن عملی که عمرانه پیشه ات بود می رسیم.

۳ - آنچه سرنوشت است نزد یزدان دادگر است، بی تابى مکن که هر زنده ای فناپذیر است.

۴ - صبر و شکیبایی برای بهره مندی و بهره برداری از آرزوها بهتر است با قبیله ازد، پسران قحطان این پیام را بگویند.

و جناده با عزم و جان نثاری شمشیر می زد و با شور و پشتیبانی این همقطاران می خواند:

انا جناد و انا بن الحارث لست بخوار و لا بناكث

عن یبعتی حتی یرثنی وارثی الیوم شلوی فی الصعید ما کث (۲)

ص: ۲۵۰

---

۱- (۱) العوالم: ۲۶۱؛ بحارالانوار: ۱۸/۴۵، بقیه الباب ۳۷.

۲- (۲) بحارالانوار: ۲۸/۴۵؛ بقیه الباب ۳۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۰۴/۴.

۱ - من جناده ابن حارثم نه از جنگ خود باخته ام و نه پیمان شکنم.

۲ - از بیعتم گریزان نیستم، تا دم مرگ که وارثم ارث برد، امروز است که پاره تنم در این سرزمین بلند بماند تا بماند.

با این وضع پشت به پشت هم این پنج تن جنگ می کردند و وقتی که حسین علیه السلام نظر به این وضع خطرناک آنها کرد، برادرش عباس علیه السلام را برای رفتن به سوی آنان نامزد کرد.

(چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی) (۱) معلوم است رفتن ابوالفضل علیه السلام که پرچم دار است در میان لشکر دشمن خطرناک است، چون اصرار دشمن همیشه به خوابانیدن پرچم است و از جهت این که دشمن به خوابانیدن پرچم اعتنا دارد باید پرچم دار را نیرومند انتخاب بکنند، باید او فوق العاده دلاور و جسور باشد و بی باک در دل دشمن برود، هر چه این برادر نزد حسین علیه السلام محبوب است، آن عزیزان که میان میدان جانفشانی می کنند هم محبوبند. آری، از چند جهت محبوبند.

عباس هم به مأموریت خود به سوی آنان روانه شد (معلوم نیست که تنها آمده یا با کتیبه ای از همراهان) ولی اینقدر معلوم است که خودش تنها در موقع پیشرفت به دشمن حمله کرد و برای پیش آمدن و خود را رساندن شمشیر می زد و می شکافت و پیش می آمد تا خود را به جنگجویان خود که هدف آمالش بود رسانید و با این که جمعیتی از دشمن در چپ و راست ابوالفضل علیه السلام بودند، باز از

ص: ۲۵۱

---

۱- (۱) باباطاهر همدانی.



میان غوغا خود را به در برد تا سالم پهلوی یاوران رسید و آنها را هم از شمشیر و سرنیزه دشمن نجات داد و از میان دریای هولناک مرگ دستگیری کرد و آنها را برگرداند، آنها هم نافرمانی نکردند و همراهش برگشتند و می آمدند، اما همه غرق جراحات، همه زخم برداشته در بین راه که عباس علیه السلام آنها را می آورد، احساس کردند که دشمن از دو پهلو دگرباره اندک اندک به آنها نزدیک می شود تا بلکه باز خط ارتباط آنها را با اردوگاه امام علیه السلام قطع کند.

این مردان پر خون مانند فتیله تازہ خاموش که به نزدیک آوردن آتش باز شعله ور می شود بی تاب شدند و از دست عباس علیه السلام خود را به در بردند و به هوای جنگ، خود را از دامن عباس علیه السلام بیرون کشیدند. دیده اید که در میانجی گری، شخص ستیزه گر یا جنگی خود را از دست میانجی بیرون می اندازد و باز به جنگ می پردازد. اینها به این ترتیب خود را از دست او بیرون کشیدند و حمله به دشمن کردند. در ترجمه جناده (۱) دارد که به عباس علیه السلام گفتند: ما حاضر نیستیم سالم و تندرست برگردیم و دشمن را ببینیم، سپس با شمشیرهای کشیده شان مانند یک تن واحد حمله به لشکر کردند با جراحات ها که در تن داشتند.

این دلاوران شیر اوژن به کار جنگ پرداختند و عباس آن بازوی پرنیروی حسین علیه السلام، آنها را به میل خود وا گذاشت و دست خالی برگشت، مراجعت کرد نزد امام علیه السلام و خبر آنها را آورد، حسین علیه السلام آیه رحمت برایشان خواند و همی تکرار می کرد گویا از نظرش نمی رفت، نه آن غیرتشان، نه آن شهرتشان، نه آن

ص: ۲۵۲

دلسوزیشان. آن غیرتمندان به هوای این که دشمن نبینند دوستانه، با هم در یک مکان کشته شدند، چنان که با هم آمده بودند با هم آرمیدند. رضی الله عنهم

بعد از این حمله ها زد و خوردهایی سبک و جنگ هایی تن به تن پیش آمد سپس امرای دشمن دیدند که از روز خیلی گذشته و فرصت تنگ شده تلفات داده اند و کاری تا کنون پیش نبرده اند، لذا به قصد خاتمه دادن آن به حمله جدی عمومی که معروف است، به حمله اولی شروع کردند.

سید بن طاوس درباره عمرو بن قرظه می گوید: «بعد از کشته شدن مسلم بن عوسجه، عمرو بن قرظه انصاری بیرون آمد و از حسین علیه السلام اذن خواست، او علیه السلام هم اذن داد و مانند شوقمندان به جزا، جنگ کرد و چون خدمتکاران پادشاه سماء، مبالغه در انجام خدمت کرد، تا جمعی کثیر و عده فراوان از حزب پسر زیاد کشت. محور کارش یکی سداد و دیگرش جهاد بود؛ بین سداد و جهاد جمع کرده بود، روشش این بود که: تیری که به جانب حسین علیه السلام می آمد دست جلوی آن می آورد و هر شمشیری که می آمد او آن را با جان و دل استقبال می کرد و در اثر آن به حسین علیه السلام زخمی ناکار نمی رسید؛ تا از زیادی جراحات بدنش سوراخ سوراخ گشته بود، پس نگاهی به سوی حسین علیه السلام کرد با اخلاص گفت: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا وفا کردم؟ فرمود: بلی، تو پیش روی منی در بهشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را از من سلام برسان و خبرش کن که من به دنبالم.

(سید) می گوید: که پس یکسره به جنگ رفت تا کشته شد ولی کشته شدن او در تعقیب این حمله شمر یکسره بود؛ زیرا عبیدالله عمیر کلبی شهید دومین، در متن حمله شمر کشته شد و محض این که روایت دارد (به جنگ پرداخت تا

کشته شد)؛ معلوم نبوده که فاصله ای بین شروع به جنگ یکنواخت او با کشتنش نبوده.»<sup>(۱)</sup>

اما دربارهٔ حرّ (طبری) دارد که نضر بن صالح ابوزهیر عبسی گفت: «هنگامی که حرّ خودش را به حسین علیه السلام رساند مردی از بنی تمیم از بنی شقره که پسران حارث بن تمیم باشند و به او یزید بن سفیان گفته می شد گفت:

افسوس که حرّ از دست رفت، به خدا سوگند! اگر من حر بن یزید را در آن هنگامی که بیرون رفت دیده بودم؛ با سرنیزه به دنبال او رفته بودم.

راوی گفت: در بین این که جنگجویان دو طرف به هم آمیخته و آویخته بودند و در جزر و مد جنگ با هم جدال و نبرد می کردند و می کشتند، حرّ بن یزید حمله می کرد و پیش می آمد. اسب زیر پای او مانند نهنگ دهن باز کرده بود و میان سرنیزه غوطه می خورد. گوش ها و ابروان اسب زخم خورده خون می ریخت و مانند سیلاب به سینهٔ اسب روان بود، خودش نعره زنان رجز می خواند و وضع خود را چون همرننگ با پهلوان نامی عرب (عنتره) می دید. به شعر او تمثیل کرده بود.

می گفت:

۱ - ما زلت ارمیهم بثغره نحره و لبانه حتی تسربل بالدم<sup>(۲)</sup>

۲ - انی انا الحر و ماوی الضیف أضرب فی أعناقکم بالسیف

ص: ۲۵۴

---

۱- (۱) اللهوف: ۶۴؛ العوالم: ۲۶۵.

۲- (۲) تاریخ الطبری: ۳۳۰/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۳۲.

۳ - عن خير من حل بارض الخيف أضربكم و لأأرى من خيف»(۱)

۱ - بی مهابا اسب پیلتن سبک خیز تندرو را به دریا پرتاب می کردم تا به گودال گلو و صفحه سینه پیراهنی از خون به جای برگستوان(۲) پوشید، و باز رجز دیگر می خواند.

۲ - همانا من، حرم، همواره پناهگاه مهمانم. به شمشیری که به گردنتان فرود می آورم از این مهمان عزیز دفاع می کنم، مهمانی که میان مهمانان خانه خدا بهترین مهمان خداست که در سرزمین مکه و منی و خیف و مسجد خیف وارد می شود، با شمشیر کردن می زنم و جای خیف نمی بینم.

راوی گفت: «با این که اسبش ضربتی سخت به دو گوشش خورده بود و خون های او مانند سیل روان بود، رعب و مهابت اسب و سوار هر بیننده را می ترسانید. حصین بن تمیم که فرماندهی پلیس و نظمیۀ عبیدالله را داشت و عبیدالله او را برای تشکیل خط دفاع قادسیه به سوی حسین علیه السلام روانه کرده بود و اکنون به همراه عمر سعد بود و عمر سعد او را فرمانده فوج سوارانی که به اسب ها برگستوان پوشیده بودند کرده بود، در این موقع به یزید بن سفیان گفت: این حرّ ریاحی است که تمنا داشتی؟ یزید هم گفت: آری! و بیرون آمد به سوی او و به حرّ ریاحی گفت: ای پسر یزید! برایت حالت مبارزه هست.

حرّ گفت: بلی، من هم خواستارم، و بیرون آمد. راوی می گوید و روایت کرده

ص: ۲۵۵

---

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۵۰/۳؛ العوالم: ۲۵۷.

۲- (۲) برگستوان: پوششی که در قدیم جنگاوران بر روی اسب می افکندند.

است که: از حصین بن تمیم شنیدم گفت: به خدا سوگند! بیرون آمد، ولی گویا اختیار جانش در دست حَرّ بود، مهلتش نداد به محض آن که به قصد او بیرون آمد او را کشت.» (۱)

باری، جنگ و نبرد ادامه دارد، عمرو بن قرظہ جنگ کرد تا کشته شد و اینک کشته های با رشادت پیر و برنا و جوانمرد و پارسا که روی خاک خوابیده اند شش تنند. که در بین راه به امام رسیده اند.

و نام آنها به این قرار است.

۱ - عمرو بن خالد صیداوی ۲ - سعد غلام عمرو بن خالد ۳ - مجّع بن عبدالله ۴ - عائذ بن مجّع ۵ - جناده بن حرث مرادی ۶ - واضح ترکی ۷ - دلیل راه طرّماح بن عدی طائی.

آخرین نفر شاید جزء کشته شدگان نباشد به اضافه، مسلم بن عوسجه و عمرو بن قرظہ و عبدالله بن عمیر کلبی که هر یک تن، چندین برابر خود از دشمن کشته و فهمانده که این دسته کم یک لقمه دشمن نیست، این نفرات که هر یک واحد کالالف بودند، از پشتیبانی اصحاب بازنشسته اند و کشته افتاده اند و از جهت دیگر با بی زبانی از نعرش خود پیغام شہامت را با اشعه مخصوصی به خصوص به جانب یاوران و همقطاران می فرستند که هان! مبادا شما عقب ماندگان از ما گذشتگان چشم پوشی کنید، اینک کشته ما در برابر دشمن و در خیمه دوست پیش چشم شماست، تعقیب نیت ما به عهده شماست، اگر سستی کنید خون ما

ص: ۲۵۶

---

۱- (۱) مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۳۳؛ معالم المدرسین: ۱۱۰/۳.

هدر رفته... کشتهٔ خاموش این خجستگان از جنبش های زندگیشان و نطق گویاشان فروزانتر شده، غیرت یاران و یاوران را فروخته تر کرده، هوای همقدمی این گذشتگان خجسته، زندگان آنها را مهیا می کند برای حملهٔ سختی که در جلو دارند، اینک دو لشکر نزدیک همدست و دست به گریبان یکدیگر و از اثر یک مبارزه دو نفری آتش بین دو دسته درمی گیرد.

«برادر عمرو بن قرظه، علی نام دارد؛ در سپاه پسر سعد است، برادرش که کشته شد، به رخ حضرت اباعبدالله علیه السلام فریاد کشید که ای حسین! ای کذاب بن کذاب! برادرم را گمراه کردی، گول زدی تا به کشتن دادی. حضرت او علیه السلام فرمود: خدا نخواست برادر تو گمراه باشد، لذا او را هدایت کرد ولی تو را گمراه داشت، او گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم یا در این راه بمیرم. این را گفت و به سمت حضرت علیه السلام حمله کرد، نافع بن هلال مرادی آن سردار رشید با زبردستی خود را در بین راه به او رسانید و با سرنیزه به او حمله کرد و به قوت او را به خاک انداخت، ولی همراهان او به فریادش رسیدند و او را به دوش بردند، بعدها مداوا شد تا زخمش خوب شد.»<sup>(۱)</sup>

(طبری) می گوید: «علی بن قرظه برای خونخواهی برادرش آمد، بانگ زد و آن کلمه را گفت و نافع با شمشیر به او حمله برد و ضربتی به او زد که افتاد؛ سپس سوارها که علی را از چنگال نافع به در برده بودند، اسب ها را به جولان

ص: ۲۵۷

در آوردند لیکن نافع با رشادت مخصوصی آنها را برگردانید (۱) و آن حمله را که مانند ابر تاریکی رو به اصحاب می آمد از جلو دیدگان آنها برداشت و این رشادت بی مانند نافع، سردارهای لشکر دشمن را به اندیشه تدارک کافی انداخت و شروع کردند به تدارک آن غوغای عام یعنی حمله عمومی، که صفحه دشت را تیره و خط آتش را در اضطراب و جزر و مد انداخت و جبهه جنگ را وسیع کرد، دامنه زد و خورد توسعه پیدا کرد، به اندازه ای که از هول و هراس زن ها از یاد اطفال به در رفتند و نعره شیران آمیخته شد با صدای اسلحه؛ و فریاد و فغان بالا گرفت و عربده سران کوفه تمام لشکر را از جا برانگیخت. در این موقع که نخستین حمله عمومی شروع می شود به قدر یک ساعت «اندکی بیشتر» به ظهر مانده و سوار و پیاده حسین علیه السلام برای جلوگیری از این حمله سپاه، هشیار و بیدار و چنان پرجوش و بی قرارند که گویا خستگی های شب و روز را فراموش کرده اند و همه به وسیله رجز همدیگر را صدا می زدند...» (۲)

ص: ۲۵۸

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۰/۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۶۷/۴.

۲- (۲) موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۵۳۴.

«پسر هانی بن عروه مرادی به نام (یحین) از این جنگ بازگو کرده که: هنگامی که سوارها بعد از ضرب دست نافع و انداختن علی به جولان درآمدند و نافع رجز خواند و به آنها حمله کرد، شمشیر می زد می شکافت و می گفت:

۱ - ان تنکرونی فانا بن الجملی دینی علی دین حسین بن علی(۱).

۱ - اگر درست نمی شناسیدم، منم یک تن پسر جملی (یک تن به جای جمله) دینم همان دین حسین بن علی است.

مزاحم بن حریش در آن کز و فر به او جواب گفت: من دینم بالای دین فلاخن (یعنی عثمان) است، نافع به جواب گفت: تو بدین شیطانی؛ این را گفت با تیغ برهنه به او حمله کرد، مزاحم خواست بگریزد که نافع رسید و شمشیر پیش از فرار، او را گرفت، مزاحم کشته افتاد.

عمرو بن حجاج عربده کشید و حق داشت چون شخصیت نافع را که از قبیلۀ

ص: ۲۵۹

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۴۹.



او بود درست می شناخت و نمی خواست کشته بدهد و باز از تصمیمات فناپذیر یاران حسین علیه السلام گرچه با مرگ دست به گریبان می شوند بهتر خبر شد. فریاد زد که: آیا درست فهمیده اید که با چه کسانی در جنگید؟ نباید هیچ واحد از نفرات شما اقدام به مبارزه آنها کنند.»(۱)

به گفته... (هشام بن محمد) عربده کشید: «که هان! ای ابلهان! آیا می دانید؟ آیا هنوز حس نکرده اید که با چگونه اشخاصی می جنگید؟ شما اکنون با یکه سواران این شهر (مراد کوفه الجند است) در نبردید و با مردانی که از شهادت مرگ را به خود خریده اند می جنگید، مبادا احدی از شما به مبارزه بیرون رود، لیکن چون اینها به عدّه اندکند به زمان اندک خواهند؛ ماند والله اگر شما به دست جمع فقط سنگبارانشان کنید و به سنگ اندازی آنها را مورد حمله قرار دهید آنها را خواهید کشت و از بین برداشت.

عمر سعد پسندید و گفت: راست گفتم، رأی همین است که تو دادی، سپس برای قدغن کس پیش مردم فرستاد و فرمان جدی صادر کرد که مبادا هیچ مردی از شما در برابر هیچ نفری از آنها بایستد.

بنا شد که امرا عموماً فرمان حمله بدهند و لشکر قلب و ستون راست و ستون چپ یکنواخت به کار جنگ دست بزنند، عمرو بن حجاج همان تحریکات اولیه خود را باز شروع کرده می گفت:

ای اهل کوفه! کلمه طاعت و کلمه جماعت را که وظیفه مشخص شماست،

ص: ۲۶۰

مبادا سست بگیرید و شک و شبهه ای به خود راه بدهید درباره کشتن کسی که از دین بیرون رفته و با امام مخالفت کرده.»<sup>(۱)</sup>

### خطر و نخستین حمله عمومی

«شمر با لشکر چپ یورش آورد، عمرو بن حجاج با لشکر راست از طرف فرات حمله برد، عزره بن قیس فرمانده سوار با انبوه سوار تاخت آوردند، گرد و غبار با سیاهی سایه سوار نیم دایره ای را از افق به طرف اهل بیت علیه السلام پیش آورد و آن شیرمردان هم هر کدام در جای خود مهبیای آن حمله و دفاع و پرداخت به حمله متقابل هستند.»<sup>(۲)</sup> خصوصاً سواران آنها، کسانی در کشتگان این حمله کشته می شوند که بیشترشان از لشکر عمر سعد به اردوی حضرت او علیه السلام پیوسته بودند، آنان پیش جنگند و برای تلافی پیشاپیش می روند، گویا فرصت به دیگران نمی دهند زد و خورد درمی گیرد و این حمله سخت است؛ چون آن چه لشکر در هر پهلو هست به کارزار پرداخته و پرده حشمت که انتظار می رفت، دریده شده؛ مردان دستشان به خون آغشته شده، کارزار هم عمومی و گرد و غبار برای دست جنایتکار پرده ای شده، جنایت تشخیص داده نمی شود که کسی به ملاحظه آن به عقب بکشد، دست ها همه از آستین بیرون آمده، اصحاب و یاوران هم همگی به کارزار پرداخته اند و شدیداً جنگ و نبرد می کنند «ما نمی دانیم در این موقع جوانان اهل بیت و به خصوص خود حضرت او علیه السلام آیا در نبرد است یا فقط به

ص: ۲۶۱

۱- (۱) العوالم: ۲۶۲؛ تاریخ الطبری: ۳۳۱/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۳۵.

۲- (۲) الإرشاد، شیخ مفید: ۹۵/۲؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۲۰۷؛ تاریخ الطبری: ۳۲۱/۴.

کار فرمان و تنظیم است؟» به نظر ما در جنگ و پیکار بوده اند و از دو جا، دو قرینه ما فهمیده ایم که در میان کر و فر و زد و خورد بوده اند، یکی از مقال ضحاک مشرقی که گوید: «من در جلو امام علیه السلام دو کس که به او حمله کرده بودند کشتم و دست یک نفر را که به طرف او حمله کرده بود انداختم و نافع بن هلال نیز مهاجمی که به امام حمله کرد کشت.» (۱) و دیگر آن که: در ترجمه جمله ای از فداکاران آمده که: «قتل بین یدیه» و ما تا کنون گمان می کردیم که مقصود پیش رو و جلو روست و بعد محقق شد که بین دو دست، کنایه از کار کردن پیش دست او و کارگری به فرمان مافوق و پس و پیش رفتن به امر او و به مقصود او است، که او به منزله ابزار فرمانبر را هدایت کند، اینان به هر طرف امام علیه السلام اشاره می کرده می رفتند، به هر ناحیه متوجه می شده پیش می دویدند، هر جا می خواسته پیاده شود پیرامونش را می گرفتند، اینان مستقیماً کارگر امر او و به منزله گارد محافظت فرمانده کل بودند و چون بدین معنی اینان بین دو دست او بودند؛ پس از تمام صدمات، آنان و فرمانده هر دو بهره داشته اند و قطعاً امام و اهل بیت در تلاش و کوشش بوده، خستگی ها داشته و هر یک به نسبت زخم ها برداشته و تا کنون و تا آخر آنی آرام ننشسته اند؛ اما علت این که نام یاوران را تنها برده اند و گفته اند که: «اصحاب سخت جنگ می کردند بعید به نظر نمی آید که اصحاب در زد و خورد فرصت به اهل بیت علیهم السلام نمی داده اند و گفته حیب فرمانده لشکر که گفته بود چه عذر داریم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که حسین کشته

ص: ۲۶۲

---

۱- (۱) مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۵۵؛ تاریخ الطبری: ۳۳۹/۴.

شود و از ما مژگان زنده به هم بخورد راست است.»<sup>(۱)</sup> اکنون تمام عده حیب با جلوداری خود حیب و تمام عده زهیر با خود زهیر می جنگند و تمام آن عده ای که زیر پرچم ابوالفضل علیه السلام پیرامون امام علیه السلام را دارند، در نبردند.

### فدائیان این حمله کیانند؟ و چگونه می جنگند؟

«از یاورانی که در این تیرگی مستقیماً پیرامون امام علیه السلام اند و پیش جنگند، آنانی که فدایی و بی پروا خود را گرفتار خطر می کنند و سخت نبرد می کنند و بدین معنی که جمله (بین یدیه) اقتضا می کند دم دست امامند و به فرمان او پس و پیش می روند.

۱ - یزید بن ثبیط عبدی بین یدیه قتل بعد الظهر

۲ - سیف بن مالک عبدی بین یدیه قتل بعد الظهر

۳ - ضرغامه بن مالک تغلبی بین یدیه قتل بعد الظهر

این سه تن بعد از ظهر کشته شده اند و باقی یاران از این قرارند:

۱ - عبدالرحمن خزرجی بین یدیه علیه السلام

۲ - عامر بن مسلم بصروی بین یدیه علیه السلام

۳ - سالم غلام عامر بین یدیه علیه السلام

۴ - نعمان بن عمرو و برادر او بین یدیه علیه السلام

۵ - حلاس بن عمرو ازدی راسبی بین یدیه علیه السلام

۶ - قاسم بن حیب بن ابی بشر بین یدیه علیه السلام

ص: ۲۶۳

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۰۲؛ اعیان الشیعه: ۵۵۴/۴.

۷- قعنب بن عمر نمری بین یدیه علیه السلام

۸- مجمع جهنی از مدینه آمده بین یدیه علیه السلام

۹- قاسط تغلبی و دو برادرش بین یدیه علیه السلام

۱۰- کردوس تغلبی بین یدیه علیه السلام

۱۱- مقسط تغلبی خود به کربلا آمدند بین یدیه علیه السلام

۱۲- امیه بن سعد طائی از کوفه بین یدیه علیه السلام

۱۳- عمار بن حسان طائی - تا مکه آمده بین یدیه علیه السلام

۱۴- حباب بن عامر - تیم اللاه - بین راه بین یدیه علیه السلام

۱۵- جوین بن مالک - از تیم اللاه - از لشکر عمر سعد آمده - بین یدیه علیه السلام

۱۶- جابر بن حجاج، مولا عامر از تیم اللاه خود به کربلا آمده - بین یدیه علیه السلام

۱۷- ابوشعثاء - در جلوی امام تیر می انداخت و حامی بود.

۱۸- نافع بن هلال - از محامیان امام است - اما بعد از ظهر کشته شد. (۱)

البته دشمن بیشتر چشم به خود حضرت او علیه السلام داشته و لذا در هر ناحیه خود حضرت او علیه السلام بوده، فشار می آوردند و در برابر آنها چشم یاران به نگهداری امام علیه السلام است، خاصه این کسان رشید که در پیرامون امامند و به خصوص فدائیان این حمله که اظهار رشادت و فداکاری آنها را سپر بلا و پیشرو جنگ کرده که کشته شدند، معلوم است: آن کس که پیش جنگ است زودتر کشته

ص: ۲۶۴

می شود و نیز معلوم است که: پیش جنگی جنگجویان آنها، از رغبت و اقدام خودشان بوده نه از فشار نظام قهری - البته اهل بیت علیهم السلام هم به همراهی اینها و پشت سر اینها درنبردند، پیرامون امام علیه السلام را دارند.

«و نیز کسانی که در این حمله عمومی در چپ یا راست پیش جنگند و فدایی و بی پروا بوده، به دشمن و خطر گرفتارند.

۱ - ادهم بصرای - فی الحمله الاولى

۲ - عبدالله بصرای و برادرش - فی الحمله الاولى

۳ - عبدالله بصرای - فی الحمله الاولى

۴ - مسلم بن کثیر اعرج - فی الحمله الاولى

۵ - سالم بن عمرو مولی بنی المدنیه کلبی - فی الحمله الاولى

۶ - جندب بن حجیر خولانی - فی الحمله الاولى

۷ - زاهر بن عمرو کندی - فی الحمله الاولى

۸ - حارث بن امرء القیس - فی الحمله الاولى

۹ - عبدالله بن بشر - که از مشاهیر شجاعان بود - فی الحمله الاولى

۱۰ - جناده بن کعب انصاری - فی الحمله الاولى

۱۱ - نعیم بن عجلان - فی الحمله الاولى

۱۲ - عائذ بن مجمع - فی الحمله الاولى

۱۳ - حجاج سعدی بصرای - فی الحمله الاولى

۱۴ - زهیر بن سلیم ازدی - فی الحمله الاولى

۱۵ - عمار دالانی - فی الحمله الاولى

- ۱۶ - سوار بن منعم - فی الحمله الاولی
- ۱۷ - جبله شیبانی - فی الحمله الاولی
- ۱۸ - کنانه بن عتیق - فی الحمله الاولی
- ۱۹ - عمرو بن عبدالله - فی الحمله الاولی
- ۲۰ - موقع بن ثمامه - فی الحمله الاولی
- ۲۱ - عمر بن ضبیعه که یکه سوار و فارس شجاعی بوده - فی الحمله الاولی
- ۲۲ - مسعود بن حجاج و پسرش - فی الحمله الاولی
- ۲۳ - عبدالرحمن بن مسعود - فی الحمله الاولی
- ۲۴ - عمران بن کعب بن حارث اشجعی(۱) - فی الحمله الاولی
- ۲۵ - حنظله بن عمرو شیبانی(۲) - فی الحمله الاولی
- ۲۶ - عبدالرحمن ارجبی - فی الحمله الاولی
- ۲۷ - زهیر بن بشر خثعمی - فی الحمله الاولی
- ۲۸ - زهیر بن سلیم ازدی - فی الحمله الاولی
- ۲۹ - بکر بن حی تیمی(۳) - فی الحمله الاولی
- ۳۰ - بشر بن عمرو - فی الحمله الاولی

ص: ۲۶۶

---

۱- (۱) در تراجم یک یک، به جلد اول و دوم رجوع کنید.

۲- (۲) این دو تن بنا به ضبط مناقب.

۳- (۳) بنا بر این که از لشکر دشمن این وقت آمده است.

۳۱ - حجاج بن بدر سعدی بصرای، - فی الحملة الاولى

دو نفر غلام از امیرالمؤمنین علیه السلام

۳۲ - سعد بن حرث - فی الحملة الاولى

۳۳ - نصر بن ابی نیزز - فی الحملة الاولى

دو نفر از غلامان حسین علیه السلام

۳۴ - قارب مولی حسین علیه السلام - فی الحملة الاولى

۳۵ - شیب مولی حرث بن سریع - فی الحملة الاولى

۳۶ - اسلم مولای حسین علیه السلام که خودش نویسنده - فی الحملة الاولى

و پدرش ترکی است. (۱)

مناقب، ده نفر از موالی حسین علیه السلام را سربسته نوشته.

این بزرگواران با سایر یاوران سواره و پیاده به جنگ و پیکار پرداختند و بالخصوص که برابر سپاهی مانند سیل دمان ایستاده و می جنگیدند.

آخرین تصمیمی که داشتند این بود که: اگر به زنده خود نتوانستند از پیش آمد این سیل بی کران جلوگیری کنند؛ دست کم از نعل خود و لاشه اسب، راه را بر لشکر برای پیشامد تنگ کنند تا آنجا حاضرند که به تن خود به جای سنگی در مقابل دشمن سدی بسازند که پای دشمن به سنگی بر بخورد و خراشی بردارد. به زنده و مرده خود، یاران این منویات مقدسه را انجام دادند و اما بعد از این که نیرو و قوه خود را تمام کردند، آن هم نیرویی که از ایمان مدد می گرفت و به

ص: ۲۶۷



دریای بی پایانی متصل بود.

عده سواران اصحاب علیه السلام که نهایت رشادت کردند پس از مقاومت با آن حمله و عقب زدن آن، ثانیاً به حمله متقابل می پرداختند، شروع کردند به حمله آوردن و عده آنها فقط سی و دو نفر مشهور است، به هر ناحیه از سواران لشکر عمر سعد حمله می آوردند آنها را از هم می شکافتند و ستون سواران دشمن را که مانند ابرافق را گرفته از هم می پاشیدند، دمام افواج دشمن جلوی افق را تیره و تار می کرد و سایه آن تاریکی تا چشم انداز اهل حرم را می گرفت و رعب و هراس در دل لرزان حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله رخنه می کرد؛ مانند کبوتری که صیادش خود را تیررس آن کرده باشد، ولی فوراً به دنبال آن غوغای وحشتناک، این سی و دو نفر شهسوار مانند تیر شهاب با تیغ برهنه از جا جسته و فضا را روشن و عرصه را خالی و جو جلوی دیدگان آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را صاف می کردند و آن سواران خجسته، آن ستون شکسته مهاجمان را به عقب برمی گرداند و صیاد را با تیرش از سنگر خود فرار می دادند.

### عده ۳۲ تن از سواران

۱ - زهیر سردار ستون راست.

۲ - نافع بن هلال جملی.

۳ - حر ریاحی.

۴ - عمر بن ضبیعه.

۵ - جابر بن حجاج تیمی.

۶ - نصر بن ابی نیزر مولی علی.

ص: ۲۶۸

۷- مجمع بن زیاد بن عمرو جهنی.

۸- ابوالشعثاء کندی.

۹- شوذب شاکری.

۱۰- عابس شاکری.

۱۱- ابوتمامه صائدی.

۱۲- حیب که می خواند:

انا حیب و ابی مظهر فارس هیجاء و حرب تسعر(۱)

۱۴- حرث بن نهران مولی حمزه.

۱۵- عبدالرحم ارجبی.

با شانزده نفر دیگر از اشراف اصحاب مانند سعید بن عبدالله حنفی و آن سه برادر رشید، قاسط بن زهیر و برادرش کردوس بن زهیر و برادرش مقسط بن زهیر و ضرغامه بن مالک و کنانه بن عتیق و مانند مسعود بن حجاج و پسرش عبدالرحمن و عامر بن مسلم بصراوی و یزید بن ثیبت و حلاس بن عمرو (که امیر بر شرطه امیرالمؤمنین علیه السلام بود) و نیز برادرش نعمان و مسلم بن کثیر و عبدالله غفاری و برادرش عبدالرحمن غفاری (که هر دو از اشراف کوفه بودند) و سوید بن عمرو و نعیم بن عجلان و حنظله بن اسعد شبامی و عبدالله بن بشر شجاع -

که جمله اینها از اشراف شیعه و شرفای کوفه و بصره بوده اند، ولی شرافت خود را امروز به این می بینند که تا رگ گردن آنها می جنبند

ص: ۲۶۹

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۵/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۴۳.

نگذارند یک مو از سر جوانان پیغمبر صلی الله علیه و آله کم بشود، رشادت مردان در موقع حمایت و حفظ حمی و غرقگاه حرم افزون می شود، تلاش امروز اصحاب بیش از تلاش جان است، تلاش حمایت حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله است، تلاش حمایت مهمان عزیز است، تلاش راه دین و اعتقاد صحیح است.

این سواران دلاور از حمله پشت حمله، خط زنجیر دشمن و خود را تبدیل به میدان کرده اند و میدان را هم به میدان وسیع پرتلاطمی، هر حمله را عقب می زنند، هر مبارزی را می خوابانند، به هر سو حمله می آورند. سپاه تاب مقاومت نمی آورند، البته پیادگان دستشان کارگرتر است، ولی سواران برای باز کردن میدان فعال ترند، بالاخره سوار دشمن به ستوه آمد؛ یاران، کشته هم داده اند ولی از بین نرفته اند، هر کدام هر خراشی برداشته از دشمن چندین تن کشته اند و از کشته و زخم و خون، خراش نمایانی در جبهه دشمن وارد کرده اند.

هر کدام نتوانسته زنده بماند، تن خود را به جای خود برای سنگر دوست و سنگ، جلو پای دشمن گذاشته و رفته.

قاتل بریر شهید - کعب بن جابر که این روز را و این دلاوران جنگجو را یادآوری می کرد، می گفت:

۱ - لقد صبروا للطعن و الضرب حسراً و قد نازلوا لو ان ذلك نافع

۲ - اشد قراعاً بالسيوف لدى الوغا الا كل من يحمي الذمار مقارع

۳- و لم تر عینی مثلهم فی زمانهم و لا قبلهم فی الناس اذا انا یافع (۱)

۱- اوه!! صبر کردند بر سرنیزه و ضرب شمشیر، اما با بدن برهنه وه! چه تاب و شکیبایی داشتند، به نبردی که یک نفر رزمی موظف است کاملاً کوشیدند، گر چه سودی نداشت.

۲- برای هنگامه رزم و کوبیدن شمشیر، الحق سخت ترین شمشیرزن بودند هان! بدانید که: خود را برای این گونه جنگ موظف می دیدند و بدانید که حق داشتند، چون هر کس حمایت برای پناه خود و غرقگاه برای عهده خود قائل است، ناچار جنگجو خواهد بود.

۳- پس ندیده دیدگان من میان مردم، تا یاد دارم مانند آنها، نه در زمان آنها و نه پیش از آنها و عیب الله حر جعفی که به فاصله اندکی بعد از قضیه به خاک افتادن شهیدان، بالای بدن به خاک افتاده آنها آمد و به نظر عبرت آنچه می باید ببیند، دید با آن که او شخصاً از دلاوران آن روزگار بود، در ضمن حسرت هایی که بر عقب افتادن از آن مردانگی شگفت آور آنها می خورد، در جمله می گفت:

۱- سقی الله ارواح الذین تنازروا علی نصره سقیاً من الغیث دائمه

۲- وقفت علی اطلالهم و محالهم فکاد الحشا ینفض و العین ساجمه

ص: ۲۷۱

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۲۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۲۹؛ تاریخ الطبری: ۳۲۹/۴.

۳- لعمری لقد کانوا مصالیت فی الوغی سراعاً الی الهیجاء حماه خضارمه

۴- تأسوا علی نصر ابن بنت نبیهم بأسیافهم آساد غیل ضراغمه

۵- فان یقتلوا فی کل نفس بقیه علی الارض قد اوضحت لذلک واجمه

۶- و ما ان رأی الرائون افضل منهم لدی الموت سادات و زهر قماقمه(۱)

۱- باران رحمت دائم ببارد بر روان چنین مردان که در یاری او یعنی حسین علیه السلام هر کدام دیگری را تقویت می کرد و بازوی آن دگر را قوی می داشت.

۲- من به جای بارانداز و خرابه آثار آنان توقف کردم. نزدیک بود که دلم از سوز، از هم بپاشد در حالی که اشک از چشمم روان بود.

۳- به جانم قسم! به زندگانیم سوگند که برای پیکار و کارزار سبک خیز بودند، در میان شورش هر یک به نوبه خود یک شمشیر برهنه ای بود، حمایت کش بودند، سر و سرور بودند.

۴- در راه یاری پسر پیغمبرشان با تیغ کشیده خود به شیران جنگل تاسی و همچون شاه درندگان رفتار می کردند.

ص: ۲۷۲

---

۱- (۱) خزانه الادب: ۱۴۱/۲؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۲۸۸/۴.

۵- «و اگر این درندگی را کردند حق داشتند؛ زیرا» اگر در برابر هر نفسی از خود باقی ماندگان روی زمین را می کشتند، برای خونبها کم و اندک بود.

۶- نخواهد شد که بینندگان هرگز برتر و نیکوتر از آنها ببینند.

به آستانه مرگ که هر کس رسید زبون است رسیدند؛ و در آن هنگامه نیز آقا و بزرگ منش بوده مانند شکوفه شکفته و مانند گل در طراوت بودند.

ص: ۲۷۳



«شکافی که سی و دو تن سوار علوی منش، در جبهه دشمن می انداختند مکرر شده و سوران دشمن به ستوه آمدند، چون آنان به هر طرف حمله می کردند سواران دشمن را شکست داده(۱) و شکافی می انداختند و این گونه فعالیت به سردار

ص: ۲۷۵

---

۱- (۱) الطبری. و حمل علی الحسین و اصحابه من کل جانب فقتل، عبدالله بن عمیر الکلبی و قد قتل رجلین بعد الرجلین الاولین و قاتل قتالا شديداً و كان القتل الثاني من اصحاب الحسين و اخذت خيلهم تحمل و انما هم اثنان و ثلاثون فارسا و اخذت لا- تحمل علی جانب من خيل اهل الكوفه الا كشفتته فلما رأى ذلك عزره بن قيس و هو علی خيل اهل الكوفه ان خيله تنكشف من كل جانب بعث الى عمر بن سعد عبدالرحمن بن حصين فقال: لشبث بن ربعي الاتقدم اليهم؟ فقال: سبحان الله! اتعمد الى شيخ مضر و سيد اهل مصر عامه تبعته في الرماه لم تجد من تندب لهذا و يجرى عنك غيري؟ قال و ما زالوا يرون من «شبث» الكراهيه لقتاله قال و قال ابوزهير العبسی. فانا سمعته في اماره مصعب يقول: لا يعطى الله اهل هذا المصر خيرا ابدا و لا يسددهم لرشد الا تعجبون انا قاتلنا مع علی بن ابی طالب و مع ابنه من بعده (الحسن) آل ابی سفیان خمس سنين، ثم



سوار دشمن (عزرة بن قيس) ناگوار بود، وقتی که عزرة بن قيس دید که امروزه که او فرمانده سواران اهل کوفه است، سواران او از هر سو شکست برمی دارند، عبدالرحمن پسر حصین را برانگیخت و روانه پیش عمر سعد کرده گفت:

آیا نمی بینی که سواران من از آغاز روز از دست این عده اندک چه می کشند؟ برای امداد اینها فوج پیادگان کماندار و تیرانداز را باید روانه داری.

عمر سعد به شبت بن ربیع (سردار پیاده است) گفت: آیا به سرداری کمانداران وارد کار نمی شوی؟ شبت ربیع سر باز زد و گفت: سبحان الله! به شیخ (مضر) و سرو سردار کافه اهالی این شهر (مقصودش خودش است)، این گونه مأموریت را متوجه می کنی؟ او را به فرماندهی کمانداران روانه کنی؟ آیا دیگری نیافته ای که او را برای این کار صدا بزنی؟ و او به جای من این فرمان را اجرا کند، یا این اندیشه تو را به حد کفایت تأمین کند.

راوی می گوید: و همواره از شبت، این گونه کراهت و بی رغبتی را در این جنگ می دیدند...

از ابو نیر عبسی راوی این قضیه بازگو شده، که در ایام و روزگار حکومت مصعب ابن زبیر خودم از شبت شنیدم که می گفت:

خدا هرگز به اهل این شهر خیر و خوشی عطا نخواهد کرد و با تلونات

تمام کار انبیاء: و ربانین این است که ذات انسان را بیگانه کنند که تجزیه پذیر نباشد و تعدد ذاتیت را برای نفس خطرناک می دانند، مانند تعدد عنصر نژادی در یک مملکت که بالاخره آن را از هم پاشیده و بیگانگان داخلی گاهی در پیشامدها تمام ثروت و اندوخته ها را به یغما داده اند.»

انبیاء: می گویند: اگر کشته شوی و ذات خود را به وحدت و بیگانگی نگه داشته باشی، تنها تنی از تو از بین رفته، ولی ثروت های پر قیمت نفسانی که در نهاد پنهان است در دسترس دشمن نیست که به یغما برود و راهی برای یغما و به باد دادن آن سرمایه های گران قیمت نیست نه به شمشیر دشمن و نه به دست دزد نه دزدبر است و نه گرگ خور، مگر از داخل عنصر بیگانه در آنجا نشیمن بگیرد و درگاه و بیگاه پاسبان را اغفال کند و داخله را فوضوی کند و در آن هرج و مرج حکومت را معزول و دست بسته در زاویه ای بیندازد و سرمایه های سرائر را به غارت و یغما برد، هان عزیزان! خود را یکی کنید و عنصر بیگانه را در پیراهن خود راه مدهید که جهان با این عظمت و گیتی با این فراخی به سرّ توحید برپاست.

تو بار خدای جهان خویشی از گوهر تو به گهر نباشد

در مملکت خویشان نظر کن زیرا که ملک بی نظر نباشد

نزدیک تو گیهان(۱) مختصر شد هر چند جهان مختصر نباشد

بنگر که چه باید همیت(۲) کردن تا بر تو فلک را ظفر نباشد

گنجور هنرهای خویش گردی گر باشد مالت و گر نباشد(۳)

### امداد پانصد کماندار

«عمر سعد حصین بن تیم را خوانده و فرمانده سواران مجففه کرد که به اسب های خود زره یا برگستوان پوشیده بودند و نیز پانصد کماندار سخت علاوه کرد و آنها را پیش فرستاد و این افواج امدادی با نهیب و غریو مخصوص رو آوردند تا به نزدیک حسین علیه السلام و اصحاب، فرمان ایستادن و حمله گرفتند؛ تیرباران مانند باران نیسان همه را گرفت، غرش تیر گوش ها را کر و بارش تیر دیده ها را از دیدن باز می داشت، اسب های شناور مانند کبوتر از تیر صیاد به خون می غلتیدند و پر و بال می زدند و بسمل وار از پرش می افتاد و بلهوسی ایشان، ثبت و استقامتی در راه رشد به آنها نخواهد داد، آیا تعجب نمی کنید ما بودیم که به همراه علی ابن ابی طالب علیه السلام و به همراه پسر بزرگش (حضرت مجتبی علیه السلام) پنج سال با آل ابی سفیان جنگ کردیم و همین خود ما بودیم که سپس تاخت آوردیم

ص: ۲۷۸

۱- (۱) گیهان: جهان، دنیا، کیهان.

۲- (۲) همیت: قصد، اراده، عزم قوی، آهنگ کار.

۳- (۳) ناصر خسرو.

به سر پسرش حسین علیه السلام، در صورتی که شخص او در زمانه بهترین مردم روی زمین بود و با او به هوای دولت خواهی معاویه و پسر سمیه زناکار جنگیدیم؛ وه چه گمراهی!! خدا به فریاد برسد از این گمراهی، از دست تو فریاد ای گمراهی!»(۱)

قمقام می گوید: «همانا این روایت صحیح نباشد؛ چه که سابقاً مرقوم شد که به شکرانه شهادت امام، چهار مسجد بساختند و یکی از آنها، مسجد شبث بود.»(۲)

ولیکن من می گویم: هر کس در صفین سفارت شبث و باقی سفرای امیرالمؤمنین علیه السلام را نزد معاویه یاد داشته، می داند که این حدیث صحیح است، و قمقام از این جهت در اشتباه است که اینگونه اشخاص را نشناخته و ندانسته که بر خلاف عقیده، هر گونه خودنمایی و تظاهر می کنند و برای جبران این گونه ناخدمتی خود و آن که مبادا مسامحه آنها ناپسند خاطر حکومت بیفتد، احتیاطاً مسجد هم می سازند و جشن هم می گیرند و جشن و تظاهر را آسان تر از مباشرت جرم و قتل می دانند و برای پرده پوشی و اخفای عقیده خود به تظاهرات حکومت را خرسند می کنند، دلخوشند که تظاهر به گناه را کرده و گناه را نکرده اند؛ اگر چه تظاهر دروغین آنها هم به ناچار به معتقدی مانند حب ذات یا جاه باید تکیه داشته باشد که مانند عقل پنهان، منبع آن ناپیداست و حقاً

ص: ۲۷۹

---

۱- (۱) ضلال یا لك من ضلال!! «تاریخ الطبری: ۳۳۲/۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۶۹/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۳۹»

۲- (۲) الکافی: ۴۹۰/۳؛ باب مساجد الکوفه، حدیث ۲؛ التهذیب: ۲۵۰/۳، باب ۳۵، حدیث ۷؛ بحار الأنوار: ۱۸۹/۴۵، باب ۳۹، حدیث ۳۵.

وجود اشخاص منافق که شخص دیگری هم در زیر پرده دارند مانند دو پیکر یکی از لغزهای غیر قابل حل است در یک پیرهن، دو عقیده و دو شخصیت مشترک است که هر یک گاهی معزول و گوشه نشین است و گاهی کار به دست دارد و خیانت به دیگری می کند؛ و گاهی آن دیگر به کار می پردازد و یک نحو فوضویت و هرج و مرج در حکومت داخلی آنها حکم فرماست.

(حیرت آور است) حیوان افسانه یونان (هیدرا) که می گویند هزار سر داشت. به شگفتی کار حکم فرمایی نفس منافق نمی رسد، زیرا آن حیوان نمی توانست سر خود را گاهی بسازد و گاهی پنهان کند و هر جور بخواهد بسازد.

و جنگجویان اصحاب از بس در آن جو تیرباران تیر برداشتند، پر و بال در آوردند، از اسب به زمین می پریدند و مانند ماهی در دریای آهن شمشیر و نیزه شنا می کردند.

(ابومخنف) از نمیر بن وعله بازگو کرده از تیراندازی که اسب حرّ ریاحی را کشته بوده، به نام ایوب بن مشرح حیوانی (۱) که او همیشه می گفت: من به حر

ص: ۲۸۰

---

۱- (۱) به ایوب بن مشرح حیوانی پیرمردان قبيله و شیوخ آن طایفه گفتند: تو ریاحی را کشتی گفت: نه به خدا سوگند، من او را نکشتم. دیگری کشت. من دوست نداشتم که او را کشته باشم. ابوداک به او گفت: چرا؟ گفت: ریاحی چنان که مردم می گویند از صالحان بود و به خدا سوگند! اگر این کار ما گناه بود البته در روز دیدار خدا من گناه زخم زدن و آن موقف را فقط به گردن بگیرم نزد من محبوب تر است از این که خدا را دیدار کنم و گناه کشتن نفری از آنان به گردنم باشد.

ریاحی این لطمه را زدم که اسبش را کشتم و چنان که مرغ بال و پر می زند به خون کشیدم، تیری به سوی اسب او روانه کردم که در میان دل اسب دوید و اسب بعد از آن درنگی نکرد و به لرزش افتاد و سخت به خود تکان داد و شیهه کشید و به رو افتاد؛ ولیکن خود ریاحی مانند شیر یا اژدر از اسب به کنار جست در صورتی که شمشیر با تیغه برهنه در دستش بود، می گفت:

ان تعقروا ابی فانا بن الحر اشجع من ذی لبد هزبر(۱)

۱- اگرم از اسب فرو آورید از بزرگزادگی نتوانید و من خودم که شیر اوژنم، از شیر با یال و کوپال شجاع ترم.

می گوید: دیده‌ام من جنگجویی که مانند او بشکافد و سر از تن جدا کند هرگز ندیده‌ام، او دشمن و صف دشمن را از هم می درید.

ص: ۲۸۱

---

۱- (۱) مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۴۰؛ تاریخ الطبری: ۳۳۳/۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۲۱۰.

از نتیجه جلادی کماندارها درنگی نشد که اسب های تمام مانند مرغ به خون تپیده و دست و پا می زدند و سوارها همه پیاده شدند.

آسیای جنگ دوباره به گردش افتاد، سواران دشمن تازه نفس اسب هاشان زره پوش (مجففه) و این امداد افواج بر گستوان پوشیده، با اسب های زره پوش خود که ضمیمه به افواج جنگجوی شمر و عمرو بن حجاج و عزرة بن قیس شد آنها را تازه تر کرد، دشمن با تمام قوه و نیرو می جنگند، یاوران اصحاب هم با تن زخمی با نهایت جلادت و زبردستی می جنگند؛ صدای ایمان نعره دلیران، وضعیت امامشان، آنها را مدد می دهد. آن یلان خستگی ناپذیر با خستگی جنگی کردند که به گفته مورخان (طبری و مانند آن) سخت ترین جنگ ها باید دانست.

طبری می گوید: (۱) سخت ترین جنگی که خدا آفریده است (یعنی با ملاحظه نفرات و فرصت) عده دشمن که افزون است، می خواهد از هر سو آنها را به میان بگیرد یعنی می خواهد از پشت سر و دو پهلو و پیش رو به این کار پردازد، ولی به واسطه اجتماع خیمه های آنها و نزدیک بودن چادرها به هم، نمی تواند از پشت سر حمله کند. دامنه این کر و فر تا نصف روز کشیده؛ گرچه تا کنون تلفات اصحاب خیلی سنگین شده، حدود ۵۰ نفر یل نامی کشته داده اند.

ولی باز لشکر راه پیش آمدن ندارد، دشمن تلفات بی نهایت داده و اکنون هم هر قدر بخواهند رو به پیش بردارند چندین تن تلفات باید بدهند، جبران آن را عمر سعد چنان دید و در نظر گرفت که از پشت سر راهی باز کند.

ص: ۲۸۲

لشکر چپ و راست سواره و پیاده از هر پهلو به قوه و زور فشار می آورند و فرماندهان آنها، شمر، عمرو بن حجاج، عزره بن قیس، اعمال نیرو می کنند، ولی خود عمر سعد نزدیک است و اوضاع را در نظر دارد و مواظب و نگهبان موقع جنگ است.

برای حفظ نفرات و احتیاط تلفات، عمر سعد می بیند لشکرش تنها از یک سو راه جنگ و نبرد دارد و از این یک سو هم باید پنجه به سرپنجه شیران محمدی صلی الله علیه و آله بزنند که پاسبان خیمه ها و سراپرده های اویند و از این جهت باید به هر قدمی چندین کشته بدهد، به فکر ویران کردن خیمه ها افتاد، خود از دور ایستاده کوشش می کند که راهی باز کند و اگر بتوانند که خیمه ها را از چپ و راست آنها بخوابانند که از هر سه پهلو آنها را در میان بگیرند، کاری کرده است. برای انجام این کار پیاده ها را فرستاد که به سراغ سراپرده ها از کنار بروند و خیمه ها را بخوابانند که از دست راست و سمت چپ، راه داشته و آنها را احاطه کنند.

از آن طرف اصحاب جنگجو، برای نگهداری این سنگر مجبور به تجزیه شده و عده کافی آنها برابر دشمن ایستاد و با سرنیزه کارگر و شمشیر برنده و اسلحه و دست خونریز، دست به گریبان شدند و عده کمی (سه نفر و چهار نفر) به سراغ خیمه ها و به صدد دفاع از مهاجمان چادرها رفتند، در همان گیرودار که دشمن دست به کندن و انداختن خیمه ها زده گرم کار است. از اصحاب، سه نفر و چهار نفر می رفتند از وسط خیمه ها و خلال چادرها خود را می رساندند و به دشمن



غار تگر که یک نفر یک نفر به خیمه خواباندن و غارتگری مشغول بودند حمله می بردند و آنان را می کشتند و یا به تیررس که می رسیدند، از نزدیک تیرشان می زدند و آنان را زخمی می کردند.

عمر سعد دید در کندن چادرها تلفات می دهد و به قدری افکندن خیمه ها دست می برد که وقت، اجازه آن را نمی دهد. برای این که کار به سرعت پیش برود، فرمان آتش زدن خیمه ها را داد و گفت: آنها را به آتش بسوزانید و هیچ داخل خیمه ها نشوید و به خواباندن آنها کار نداشته باشید، آنها آتش آوردند و پرداختند به افروختن؛ و اصحاب کوشش می کردند که خیمه ها را محفوظ نگه دارند، به حرارت روز که نزدیک ظهر است، حرارت آتش هم افزوده شد.

### **امام علیه السلام به فرماندهی خود مواظبت از نفرات خود می کند**

«امام علیه السلام به یاوران می فرماید: بگذاریدشان بسوزانند، برای این که آنها اگر خیمه ها را بسوزانند؛ دیگر از میان آتش نمی توانند بگذرند و در وسع آنها نخواهد بود که خود را به شما برسانند.

بالاخره در نتیجه افروختن آتش، سدی جلوی دشمن پدید آمد و باز جنگ برگشت به همان یک سو و از آن یک سو سخت نبرد می کردند. شمر و همراهان به جانب خیمه امام علیه السلام حمله بردند و شمر نیزه را به سراپرده فرو برده و فریاد زد که آتش به من برسانید که این خیمه را به سر خیمه نشینانش بسوزانم.

زن ها از نهیب شمر صیحه کشیدند و از خیمه بیرون ریختند برای تسلیت دل زن ها «دادرس آنها به فریادشان رسید» حضرت او علیه السلام که پشتیبان دل زن و مرد است، به صدای بلند به او فریاد زد که: ای پسر ذی الجوشن! تو هستی. آتش

می‌طلبی که سراپرده مرا با خیمه نشینان آن بسوزانی؟ خدایت به آتش بسوزاند.»<sup>(۱)</sup>

از بلند شدن صدای امام علیه السلام زهیر با نفرات خود، خود را رساندند، حمید بن مسلم بنا به گفته ازدی که از سلیمان بن ابی راشد بازگو می‌کرده می‌گوید: «من به شمر گفتم: سبحان الله! این کار «یعنی اقدام توانا و زورمند چیره به کار رذل»؛ برای تو صلاحیت ندارد آیا برای نفس خود، خواهانی که دو اقدام بی‌مانند کرده باشی، یکی سوزاندن به آتش که جز خدای آفریدگار این گونه عذاب را نتواند کرد و دیگری کشتن بچه‌ها و زنان.

به خدا سوگند که در کشتن این مردانت آن قدر حسن خدمت هست که مایه رضا و خرسندی امیرت باشد.

شمر گفت: تو کی هستی؟ گفتم: من خبرت نمی‌دهم که من کیم و هراس مرا برداشت که اگر مرا بشناسد نزد حکومت به ضرر من اقدامی کند.

پس از این گفتگو بلافاصله مردی دیگر آمد که شمر برای او خاضع تر از من بود؛ «شبت بن ربیع» به شمر گفت: من گفتاری بدتر از گفتار تو و کرداری زشت تر از کردار تو ندیده‌ام، تو زن ترسان شده‌ای.

می‌گوید: من گواهی می‌دهم که حیا کرد و رفت که برگردد که زهیر بن قین در همین حیص و بیص به سرداری ده نفر از اصحاب خود رسید و حمله کرد به شمر و اصحاب شمر و آنها را از پیرامون خیمه‌ها پراکنده کردند و ابو عزة ضیابی را به خاک انداختند و کشتند؛ این مرد از همراهان شمر بود.

ص: ۲۸۵

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۳/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۴۱؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۶۹/۴.

و به واسطه کشتن او مردم به دور آنها برگشتند و افزونی گرفتند بر آنها؛ و در پایان به جز زهیر همه آن عده ده نفری شهید شدند و همواره مردی از یاوران کشته می شد و هر گاه از آنها یک نفر کشته می افتاد در آنها نمایان بود. ولیکن عده دشمن بسیار بود و هر چه از آنها کشته می شد در آنها نمایان نمی شد.»<sup>(۱)</sup>

در این هنگام سپاه، اندکی از این خونی که آشامیده بودند قانع شدند، گرد و غبار، اندکی کم شد؛ دل زن ها تازه اندکی از تکان افتاد که ناگاه یک قضیه جگر خراشی برای زن و مرد آنها پیش آمد و یک کشته پرقیمتی دادند.

معلوم شد در این غوغا که کسی به فکر کس نبوده، آن زن داغ دیده یعنی ام وهب زن عبدالله بن عمیر شهید، آتش دلش سرزده، بی تاب شده و خود را بالای سر کشته شوهرش رسانده است، گویا از آن وقت که به دستور امام علیه السلام این زن از میان میدان برگشته و میان زنان نشسته بود جویای فرصتی بوده که کس مواظب کس نباشد و اینک که غوغا همه را پریشان کرده و هر کسی به خود گرفتار بود، فرصتی به نظرش آمده و خود را بی مانع دیده بالای نعش شوهر آمده است.

(طبری) می گوید: «زن عبدالله عمیر بیرون آمد و به سوی شوهر کشته اش می رفت تا آن که نشست نزدیک سرش و از او خاک را با دست، پاک می کرد و می گفت: (بهشت گوارا باد) از آن خدا که بهشت روزیت کرد مسألت دارم که مرا هم صحبت کند.

ص: ۲۸۶

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۴/۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۷۰/۴.

شمر از این منظره اسفناک خوشش نیامد؛ یا اندیشه کرد و به غلامش رستم گفت: برو، سر این زن را با عمود بکوب، او هم عمودی به سر آن بانو زد مغزش را شکافت.»<sup>(۱)</sup> و آن بانو در همان آرامگاه شوهر به لباس مرگ به بدرقه شوهر رفت و آنجا خوابید.

منظره دلخراش این زن و منظره کشتگان اکنون منظره تازه ای است ولیکن این کشتگان چون رمز وفا را باز آهسته می گویند و از تن خونین آنها این صدا به گوش می آید که: ای رهگذر! به محمدی ها بگو: ما در این خاک خفته ایم که به دودمان محمد صلی الله علیه و آله و قرآنش وفادار باشیم.

رفتار شمر با این بانوی بی گناه، اینک آنها را آتشین تر کرده از این اشرار، دیگر بر زنان و دختران بیمناکند، این وضع دلخراش این بانو همه را بیشتر خشمگین کرده، غیرتمندان بی قرارند، از بس غیرت آنها افروخته شده، صدای عربده و آهنگ طنین اسلحه و آهن بیش از طنین بال مگس به گوش نمی آید؛ کشته این بانو، بانوها را از دلبستگی به جوانان فارغ و آسوده کرده، بانوان پیغمبر صلی الله علیه و آله اینک دوست دارند که جوانهایشان در راه نگهداری زنان و بانوان اصحاب جان بدهند و یک بانو که در سایه آنهاست و مانند مهمان پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها وارد شده ناراحت نباشد.

وجود اقدس سبط علیه السلام به کشته پنجاه تن، بلکه بیش از یاران بی نظیرش نظر می افکند و کار آنها را لایق صدآفرین می بیند و کار دشمن را نظر می کند و صد

ص: ۲۸۷

---

۱- (۱) اعیان الشیعه: ۶۰۴/۱؛ تاریخ الطبری: ۳۳۳/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۴۱.

حیرت و حسرت را در آن می بیند؛ خشمگین است ولی سخنی که ناخرسندی خدا در آن باشد نمی گوید. دست به موی سفید گرفت و مویی که در اسلام سفید شده باشد نهایت محترم است، مویی در دنیا سفید کرده و این گونه گروه شکفت آور ندیده فرمود: «خشم خدا به شدت برافروخت بر یهود؛ زیرا که گفتند عزیز پسر خداست و خشم خدا بر نصاری برافروخت؛ زیرا که گفتند مسیح پسر خداست (۱) و غضب خدا سخت شد بر مجوس که هر منشأ نور را پرستیدند و شدت گرفته غضب خدا بر گروهی که اتفاق کلمه گرفتند به کشتن پسر دختر پیغمبرشان صلی الله علیه و آله، هان! به خدا سوگند به اجابت آن چه اینها می خواهند حاضر نیستم تا خدا را ملاقات کنم با وضعی که به خونم خضاب آلوده باشم.

منظره فراموش نشدنی یاران صبح و تلاش روزافزون آنها خصوص پیرمردی مانند مسلم بن عوسجه شان و شهید مردی مانند عبدالله عمیرشان و نعش جگرخراش بانوی ام وهب علیها السلام و قطعه های بدن شوهرش به ویژه سرش که از میدان به پیش پای حسین علیه السلام افکنده اند؛ قدر و قیمت زنده ماندن را از نظرهای ماندگان انداخته، زندگی خصوص این زندگی «آش دهن سوزی نیست».

من یتمن العمر فلیدرع صبرا علی فقد احبائه (۲)

بالخصوص در ذائقه خود امام علیه السلام پیش من محسوس است که با وفایی این یاران با شماره اندک در مزاج خداوندان همت بیشتر مؤثر است از

ص: ۲۸۸

---

۱- (۱) توبه (۹): ۳۰.

۲- (۲) الکنی و الالقاب: ۳۲۹/۱؛ وفيات الاعیان: ۹۳/۷.

تلفات کرور کرور مال و منال، بلکه از تلفات افواج کثیر بی شماری از خود انسان؛ زیرا خاصیت اقلیت و همکاری عده اندک این است که هر کدام درست یکدیگر را بسزا دوست می دارند.

با آن که: اگر همان جماعت در ضمن گروه بی شماری باشند الفت آنها با یکدیگر اندک خواهد بود، چنان به نظر می رسد که: نفس در میان اکثریت رشته های محبت، خود را به هر سو و هر کس پراکنده می کند و آن رشته ها از نتیجه پراکندگی زیاد ضعیف می شوند و نصیب هر یک از افراد اندک و نازک و باریک خواهد شد. ولی در ضمن اقلیت چندین طرف علاقه بیشتر ندارند، لذا نصیب هر یک افزون خواهد شد.

جنگ، اندکی خفیف و سبک شده، روز به نصف رسیده، وقت فریضه ظهر رسیده، پیادگان امام علیه السلام بین معرکه و پیرامون حضرت اویند.

ابو ثمامه صائدی (۱) که به نام عمرو بن عبدالله و از اشراف است پیشنهاد نماز و یادآوری نماز را کرد و به نام او در آن روز این شرف ماند گفت: جانم پیش مرگ تو باد و به فدای تو باد! ای اباعبدالله!

هان! من چنان می بینم که اینها به خود تو نزدیک شده اند ولی نه، به خدا سوگند! تو کشته نخواهی شد تا من پیش مرگ تو باشم، ان شاء الله.

و دوست دارم که به دیدار خدا که می روم این نمازی که وقتش نزدیک شده، خوانده باشم هر چه نکرده باشم و در راه حسن خدمت، ندانم می کنم یا نه. این

ص: ۲۸۹

نماز را دوست دارم که بدانم کرده ام... امامشان پیشوای جنگ و امام فضیلت علیه السلام سربلند کرد و با تأمل و دقت فرمود:  
از نماز یادآوری کردی، خدایت از نماز گزاران و یادآوران قرار دهد - یعنی بنام - بلی - این. اول وقت آن است، سپس با  
تأملی فرمود:

بخواهید از این مردم که دست از ما بردارند، از جنگ دست نگه دارند تا نماز بگذاریم.

حصین بن تمیم در جواب به آنها گفت که این نماز قبول نیست.

حبیب سردار حسین علیه السلام گفت: قبول نمی شود؟ به گمان تو نماز از دودمان و خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله قبول  
نمی شود؟ از تو ای شرابی، یا ای خر!

در سر این سخن، باز آتش جنگ در گرفت و در گیرودار این پیکار دو تن دیگر از یاوران که هر یک تن در جهان خود یک  
جهانی بود - حبیب و حر - کشته شدند. (۱)

حصین به آنها حمله برد و حبیب در برابرش بیرون آمد، شمشیری به روی اسب او زد، اسب آتشی شد و از جا پرید. حصین از  
اسب افتاد، لشکرش پیش آمدند و به فریادش رسیدند و او را از زیر دست حبیب بیرون بردند و به جنگ پرداختند. حبیب  
شروع به قتال کرد و مبارز می افکند و می خواند.

ص: ۲۹۰

---

۱- (۱) الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۷۰/۴؛ تاریخ الطبری: ۳۳۴/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۴۲.

۱ - انا حبيب و ابي مظهر فارس هيچاء و حرب تسعر

۲ - انتم اعد عده و اكثر و نحن اعلى حجه و اظهر

۳ - حقا و اتقى منكم و اعذر و نحن اوفى منكم و اصبر(۱)

۱ - منم حبيب و پدرم مظهر، يکه سوار عرصه پرهيجان و آتش جنگ فروزان.

۲ - شما را ذخيره بهتر و شماره بيشتتر، و ما حقا به سخن قوی تر و به حجت واضح تریم.

۳ - و حقا پرهيز کارتر و با عذرتر از شما، باوفاتر و شکیباتر از شماييم.

و باز جنگ می کرد و می گفت:

۱ - اقسام لو کنا لکم اعداداً او شطركم و ليتم الا کتادا(۲)

۲ - يا شر قوم حسبا و ادا.

۱ - سوگند می خورم که اگر ما با شما هم عدد بوديم يا يکپاره از شما بوديم، شما پشت شانه به ما نشان می داديد.

۲ - ای شريرترين مردم در کردار و گفتار و رفتار.

ص: ۲۹۱

---

۱- (۱) تاريخ الطبری: ۳۳۵/۴؛ مقتل الحسين عليه السلام، ابومخنف: ۱۴۳.

۲- (۲) تاريخ الطبری: ۳۳۵/۴؛ مقتل الحسين عليه السلام، ابومخنف: ۱۴۳.





اشاره

«کارزار سختی نمود تا در اثنای زد و خورد، بدیل بن صریم تمیمی به حبیب حمله کرد، شمشیری بر سر مبارکش زد و شخصی دیگر از بنی تمیم، نیزه ای بر آن پهلوان بزرگوار زد که او را بر زمین افکند؛ حبیب رفت که برخیزد حصین بن تمیم به تلافی شمشیری به سر او زد که او را از کار انداخت. آن مرد تمیمی از اسب پیاده شد، به سوقات (۱) گلی از زمین چید، به دست ناپاکی سرش را از تن برید. و بعد به دور سر او کشمکش شد؛ بهتر از آن سری و نیکو آن سروری که دشمن دور سرش را بگیرد.

ازدی از محمد بن قیس بازگو کرد که: به خصوص همین که حبیب کشته شد. سخت به امام علیه السلام گران آمد، آئینه حضرت غبار گرفت و کشته او حضرت را سخت ویران کرد و درهم شکست و فرمود: خودم و سرداران اصحاب را در حساب خدا می گذارم و به داغ اینها که بر من گران است، شکیبایی و تحمل آن

ص: ۲۹۳

را می کنم، از خدا اجر می طلبم. (۱)»

«و پیش از این هم حجاج بن مسروق جعفری مؤذن حسین علیه السلام، اذن گرفته و به میدان رفته بود و برگشته بود؛ در صورتی که به هر خونی و خون هر عضوی خود را رنگین کرده بود و به تسلیت دل امام، آن رجز را می خواند؛ یعنی پیش از ظهر.

۱ - اقدم حسیناً هادياً مهدياً فالیوم نقلی جدك النبیا

۲ - ثم اباك ذا الندی علیاً ذاك الذی نعرفه الوصیا» (۲)

و حسین علیه السلام هم فرمود: «آری، و من هم به دنبال تو آنها را دیدار خواهم کرد و برگشته، جنگ می کرد تا شهید شده بود.

مرد نامی شیعه، جنگجوی شاعر آنها، یزید بن مغفل جعفری، اذن مبارزه گرفته بود و پیش آمده و می گفت:

۱ - انا یزید و انا ابن مغفل و... نبردی کرده بود که مانند آن دیده نشده بود تا آن که به قول مرزبانی، جماعتی را کشته بود و کشته شد.» (۳)

### کوشی دو تن امیر برای رفع اندوه امام و دفع حمله برای فرصت نماز

حر ریاحی و زهیر بن قیس خود را به دریای لشکر زدند و به پشتیبانی یکدیگر سخت می جنگیدند، چون یکی در لجه حرب غوطه ور می شد دیگری

ص: ۲۹۴

۱- (۱) معالم المدرستین: ۱۱۲/۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۴۶؛ اعیان الشیعه: ۵۵۵/۴.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۵۲/۳؛ العوالم: ۲۶۸.

۳- (۳) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۵۳.

خود را به کمک می رساند و او را از آن گیرودار خلاص می کرد. حَزَّ رَجَز می خواند.

۱ - آلیت لا اقتل حتی اقتلا و لن اصاب الیوم الا مقبلا

۲ - اضربهم بالسيف ضرباً مفصلاً لا ناکلاً عنهم و لا مهلهلاً و لا مهللاً(۱)

۱ - می کوشم و در آن سرم که کشته نشوم تا بکشم و صدمه نیبم مگر از پیش رو.

۲ - به تیغ بَران آنها را ضربت خواهم زد بی آنکه نکولی کنم و یا تشویش کنم.

۱ - انی انا الحرو مأوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسيف

۲ - عن خیر من حل بارض الخیف اضربکم و لا اری من حیف(۲)

۱ - من حرم بار گاهم بار انداز مهمان بوده، تا بودم مهمان نواز بوده ام، از این مهمان عزیز که به سرزمین ما وارد شده، خداوند کعبه پذیرایی می کرد اگر به منی و خیف وارد شده بود.

ص: ۲۹۵

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۶/۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۲۱۰؛ العوالم: ۲۵۸.

۲- (۲) العوالم: ۲۵۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۵۰/۳؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۲۱۰.

۲- اینک از این بهترین وارد در میان واردان حرم خدا دفاع می کنم و شمشیر به گردن بی رگ شما می زنم و از کشتن شما حیف و دریغم نمی آید.

این چنین جنگ می کرد و کشتگان او را چهل نفر و اندی یا هیجده نفر نوشته اند و به همدستی با زهیر به فاصله یک ساعت نبرد می کرد. تا در آخر پیادگان دشمن زور آور شدند. و افزونی گرفتند و چیره بر او شدند و ایوب بن مشرح حیوانی با مردی دیگر از چابک سوران کوفه در کشتن او شرکت کردند و یاوران حسین علیه السلام در پذیرایی مهمان حسین علیه السلام یاری به حسین علیه السلام کردند و تن خونین او را برداشتند تا آوردند جلوی روی حسین علیه السلام گذاشتند و بنابر روایتی، اندک رمقی به تن او بود.

حر، به نیم جان، خود را به آرزوی خود دید گفت: که به پیاده شدن هم در آخر، کارم می کشد.

خوش آن که بسلم کنی و من به کام دل

گاهی به خون بغلتم و گاهی نظر کنم

او هنوزش رمقی بود که او را در محضر صاحب نظران گذاشتند و منظره نیکویی پیش از نماز تشکیل شد، حضرت به دست مبارک خاک و خون از روی او می زدود و می گفت:

«انت الحر كما سمتك امك، انت الحر في الدنيا، انت الحر في الآخرة.»<sup>(۱)</sup>

ترجمه ای از گفتار و کردار امام علیه السلام آیا چه می خواست از آن نوازش؟

ص: ۲۹۶

---

۱- (۱) اعیان الشیعه: ۶۰۴/۱؛ اللهوف: ۶۲؛ بحار الانوار: ۱۴/۴۵؛ بقیه الباب ۳۷؛ العوالم: ۲۵۸.

می فرمود: غبار این گیرودار لایق پیشانی مردانه و صورت تو نیست و غبار آن گناه و آن کار با روی تو و روح تو متناسب نبود، تو آن نبودی که در میان آن غبار دیده می شدی، حیف از روح تو که مردم شناسندش، روحی که گرد و غبار از زشتی محیط و نابکاری دیگران نمی پذیرد، این گونه پوشیده نباید در برابر نظر من و دیدگان ما آشکارا بهتر، اثر خون و وراثت شیر مادر بالاخره بر همه مقتضیات چیره خواهد بود.

مادرت شناخت و نامت نهاد، آزادی و مردی وطن ندارد، آزادی و نیکمردی در وطن دنیا و عقبی یکسان منزل دارد؛ آزادی، کار روان انسان است، معمول دست جهان نیست، و آنچه در روان و گریبان است سرمایه دو جهان است و همواره با انسان است، تو به این آزادی در همه جا آزادی، منصب و مقام، نتوانست دست تو را ببندد، بیم و هراس جان، رشادت تو را نتوانست در کند و بند نگه دارد. آری، آنان که در محبس ها در کند و بندند پیش از آن کند و بند کارهای بد و نابکاری، قوای خیر و رغبت های نیکو و تمایلات به فضیلت، آنها را از کار انداخته که دست بسته به گوشه ای انداخته و ذکاء و هوش آنها به رشوه حب ذات بی هندسه و حب جاه غیر معدل از حکومت عادلانه ساکت مانده، آن گاه مرغ بی نوایند و گرنه مجرم می تواند خود را به صحنه باز برساند. زبان بستگی آن ناطقه مقدسه الهی است «که در هر انسانی هست» و بی دست و پایی قسمت های الهی روحی است که کار درون و داخل را از عمران به ویرانی و از امانت به جرم و تاریکی و جنایت و

از نظم و انتظام به هرج و مرج و ننگ و از تملک نفس به وادی بیچارگی و از خویشتن داری به پرتگاه هولناک دوج جهانی خواهد انداخت.

حسین علیه السلام با دیده بینا رموز روحيات این جنگجو را می دید و زبان گویا برای یک عده گوش شنوا، از جبهه حر این سطرها را می خواند و بازگو می کرد و به صفحه پیشانی آن جبین نازنین چندین سطر از رموز علم النفس نوشته بود، اما نوشته به خط خدای رحمان!! و آنها به جای اذان، می شنیدند این آزادمرد به فاصله یک ساعت کار و آن آغاز عجیب و آن برگشت شگفت آورش و این انجام سرنوشت حیرت آور خود، هم قطارها را به بهت آورده، افتادن نعش بی صدای او چنان در مغز همه صدا کرده که نیاز به صوت مؤذن نیست برای دعوت به خدا، اینک باید نماز خواند ولی باید ریاحی را هم فراموش نکرد و به یادآوری او کوشید، اما باید چنان یادآوری کرد که در گوش شنونده، روحانیت فضائل بر بیم کشته شدن چیره گردد، چهره زیبای جدی صبر و شکیبایی، او را با جبین روشن حریت و فداکاری او را با سیمای آشکارا و لبخند نیم آشکارا و فریادرسی مظلوم دادخواه، او را باید روی صورت زخم آلودش گذاشت که مردم اینها را هم ببینند، نه تنها زخم های کاری تن و بدنش را.

الحق: اگر رگ ها و شریان های بدنش خون می پراند، فعالیت عزیمت و کارهای نورانی بی نظیرش هم امواجی به فضا و مشاعر بینندگان و شنوندگان از نور می فشاند، منظره نعش این آزاد مردان مرگ را نه

اندک تحقیر می کند تا به حدی که هراس مرگ از بی اهمیتی نمی تواند رغبت به فضیلت را سست یا ناتوان کند، باید مرثیه آنها را چنان سرود که سقراط، مرگ نیکمردان را می سروده و حکیم اهل بیت که زبور اهل بیت را سرود، درباره ریاحی هم نوایی سرود.

۱ - لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح

۲ - و نعم الحر اذ فادی حسینا فجاد بنفسه عند الصیاح «الکفاح»

۳ - فیا رب! اصفه فی جنان فزوجه مع الحور الملاح (۱)

۱ - نیکو حری حر قبیله بنی ریاح (روشن شود هزار چراغ از فتیله) پرشکیب هنگام درآمیختن و درهم رفتن نیزه ها.

۲ - نیکو حری که، به موقع فداکاری کرد با حسین علیه السلام، جان را بخشش کرد در آن هنگامه پر سر و صدا «شاخ به شاخ شدن جنگجویان».

۳ - پروردگارا! ایزدا! اینک که ما فرصت پذیرائی از او نداشتیم. تو از او مهمان داری کن و در آن بهشت ها او را با آن ملاح با حوران با ملاح هم آغوش کن.

ص: ۲۹۹

---

۱- (۱) العوالم: ۲۵۸؛ بحار الانوار: ۱۴/۴۵؛ بقیه الباب ۳۷.



## نخش حر در صحنه نماز، خود مؤذنی است

«كونوا دعاه الناس بغير الستتكم» (۱)

عده ۲۶ نفری که برای نماز حاضرند.

۱ - انس بن حرث کاهلی.

۲ - بشر بن عمرو.

۳ - حبشی بن قیس بن سلمه.

۴ - حنظله بن اسعد شبامی.

۵ - رافع بن عبدالله.

۶ - زهیر بن قین بن قیس.

۷ - زیاد بن عریب همدانی.

۸ - سعید بن عبدالله حنفی.

۹ - سلمان بن مضارب بن قیس.

۱۰ - سوید بن ابی المطاع.

۱۱ - سیف بن حرث.

۱۲ - سیف بن مالک بصرای.

۱۳ - شوذب شاکری.

۱۴ - ضرغامه بن مالک.

۱۵ - عابس بن ابی شیب شاکری.

ص: ۳۰۰

- ۱۶ - عبدالله بن عروه غفاری.
- ۱۷ - عبدالرحمن بن عروه غفاری.
- ۱۸ - بکر بن حی تیمی.
- ۱۹ - عمرو بن کعب ابو ثمامه.
- ۲۰ - عمر بن جناده.
- ۲۱ - مالک بن سریع جابری.
- ۲۲ - نافع بن هلال جملی.
- ۲۳ - واضح ترکی مولی حرث سلمانی.
- ۲۴ - یزید بن ثبیط عبدی.
- ۲۵ - یزید بن زیاد کندی ابوالشعثاء.
- ۲۶ - یزید بن مغفل جعفی.



«و عندك مما فات خلف، و لما فسد صلاح، و فيما انكرت تغيير.»<sup>(۱)</sup>

## نماز و خلوت با قهار منتقم

### بهبتر از بیمه کردن اطمینان می دهد

#### اشاره

نماز در این گونه مواقع خطرناک قیمت خود را معلوم می دارد، برای بنده پیوند با خدا را که مرکز جمع آوری آنچه از دست رفته است و ضامن تلفات و ناظر و دیدبان حالات است، دل آزرده، تنها قدر آن را می فهمد، کارگرانی که به کار سخت مشغولند در موقع اخبار به نماز که صدای اذان به آنها می گوید: دست از کار بکشید و از میدان کار به سراغ نماز برگردید یک راحتی و روح مخصوصی احساس می کنند که از کار دست می کشند و به سراغ نماز می آیند. از این صدای آشنا انس می گیرند و حظ می برند یعنی بعد از آن نعره های موحش و عربده های مدهش که در فضا فرصت به گوش نمی داد و بعد از آن طنین آهن و

ص: ۳۰۳

---

۱- (۱) الصحیفه السجادیه: دعای ۲۰.

صیحهٔ اسب و نالهٔ کشتگان، یک آواز (وقت نماز وقت نماز) است که خود فراغت اندکی می آورد و یادی از مأنوسات عمرانه می آورد و عرض حال حضوری است از خدمتکاران به خداوند خدمت، لذتی می دهد که: هیچ مال و منال و آسایش و آرایشی در این موقع برای چنین مردان از عهدهٔ آن بر نمی آید، واضح است برای زخم خاطر این مردان دلاور از جهت کشته دادن و به خاک افتادن برادرانشان، مالی یا منالی، منصبی یا بقایی، هر چه باشد گوارا نیست.

## نماز خوف

«نماز خوف در سفر و حضر قصر است. یعنی هر گاه به جماعت خوانده شود، جمعیت را به ملاحظهٔ هجوم دشمن دو فرقه باید کرد و پیشوا یک رکعت را به یک فرقه می خواند و فرقهٔ دیگر برابر دشمن می ایستند. و هنگامی که امام علیه السلام برای رکعت دوم برمی خیزد. فرقهٔ نماز گزار با نیت فردی رکعت دیگر را خود به عجله می خوانند و با اسلحه ای که همواره پوشیده اند برابر دشمن می ایستند.

فرقهٔ دیگر می آیند و در رکعت دوم امام، نماز را برای رکعت نخستین احرام می بندند.

و رکعت دوم خود را در هنگام نشستن امام به شتاب می خوانند و بعد از تکمیل رکعت دوم آنها، امام تشهد را با سلام به همراه آنان می گوید.

تفاوت این نماز با نماز در حال امن در سه چیز است:

نخست منفرد کردن نماز گزار بعد از رکعت اول.

دوم: انتظار پیشوا برای نماز گزار تا نمازش را تمام کند.

سوم: پیشوا شدن نشسته برای ایستاده، چنان که در حال تشهد، امام،

امامت بر دسته دوم دارد و شرایط این نماز چهار چیز است:

۱ - اول حمله دشمن در غیر جهت قبله باشد و در پشت سر یا در راست و چپ باشد که نتوان با حفظ مقابله با دشمن رو به قبله ایستاد و نماز خواند و لشکر کربلا در شرق، جبهه بسته بود و قبله به سمت جنوب بود.

۲ - دوم آن که: نیروی دشمن به اندازه ای باشد که از هجوم آن ایمن نباشند و آنها در کربلا ایمن نبودند.

۳ - سوم آن که: عده مسلمین به اندازه ای باشد که بتوان آنها را دو فرقه متساوی یا غیر متساوی کرد.

۴ - احکام این نماز از جهت سهو مانند جماعت است و حمل اسلحه مانند خنجر برای نماز گزار و برای پاسبان واجب است. (۱)

### نماز مطارده

«این نماز در صورتی است که شدت خوف بیش از اندازه باشد یا آن که در حال جنگ باشند و سواره یا پیاده در زد و خورد و پیش دستی گرفتن به هم یا تیراندازی مشغول باشند و در این گونه مواقع، نه به جماعت و نه به فرادی نماز می خوانند، بلکه به حسب امکان «ایستاده، در بین راه رفتن، سواره، پیاده، افتاده» در حین دفاع از دشمن رو به قبله می کنند و احرام می بندند و اگر ممکن باشد توجه به قبله را استمرار می دهند

ص: ۳۰۵

---

۱- (۱) ارشاد الاذهان: ۲۷۳/۱، صلاه الخوف؛ الخلاف: ۶۳۹/۱، کیفیه صلاه الخوف؛ الناصریات: ۲۶۲، کیفیه صلاه الخوف.

وگرنه باید به قدری که ممکن است، اگر سوار نتواند پیاده شود باید به قربوس زین سجده کند و اگر آن هم ممکن نباشد به سر اشاره می کند و اگر از اشاره هم بیم دارند؛ نماز تنها تسبیح است، رکوع و سجود از آن ساقط و به جای هر رکعت تسبیحات اربع می خواند»<sup>(۱)</sup>

انعقاد جماعت در صحنه نبرد است، دشمن در جبهه مشرق، زد و خورد با او منافی با استقبال قبله است، زهیر را با سعید یا به فرماندهی جمعی یا تنها دو تن را برای جبهه جنگ گمارده و با لباس خونین و اسلحه خونین شهدا به نماز پرداختند و قبله اسلام را سربلند کردند.

چون قحط آب بود شه از خون وضو گرفت اندر حضور دوست به مقتل نماز کرد

یک سجده کرد و داد سر اندر رضای دوست اهل نماز را دو جهان سرفراز کرد

زهی انوار! که در جملات این نماز آنها را مانوس می داشت و در قیام و رکوع و سجود میان انقطاع کامل و توکل و اعتماد و نور و اطمینان و خرسندی و تسلیم گردش می کردند و از یک پهلو که زخم تن بود و به نوک خار خسته بود، به پهلو دیگری می غلتیدند، یعنی جوار الهی و فرار به ساحت صاحب وجود و تحویل دادن هستی و ودایع وجود به خداوند منان که گلستان خاطر غمدیدگان

ص: ۳۰۶

---

۱- (۱) المقنعه: ۲۱۴، باب صلاه المطارده، المبسوط: ۱/۱۶۳؛ مدارک الاحکام: ۴/۴۲۱؛ کیفیه صلاه المطارده.

## اما کیفیت این نماز

طبری بعد از ذکر کشته شدن ابو ثمامه صائدی می گوید: «سپس نماز ظهر را گزاردند و حسین علیه السلام نماز را به طرز نماز خوف برای آنها امامت کرد.»<sup>(۱)</sup> و روایت شده که: «نماز را حسین علیه السلام و اصحاب فرادی و به ایماء گزاردند و یعنی نماز مطارده خواندند، من گمان دارم مورد این روایت نماز عصر است و در نماز خوف امر فرمود به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله که جلوی نماز گزارها بایستید تا نماز گزاریم؛ آن دو نفر بزرگ به سرداری نصف از اصحاب تقریباً برابر دشمن ایستادند تا نماز را به طور خوف برای آنها امامت فرمود و بعد از نماز جنگ شروع شد، به جنگ پرداخته و تدریجاً باز جنگ سخت شد و دشمن به حسین علیه السلام رسید، اینک هر کدام از یاوران پیش می دویدند که شخصاً جلوی امام علیه السلام باشند، تیراندازهای دشمن تیرباران کردند؛ حنفی شهید، دوید برابر امام علیه السلام و جلوی تیر خود را هدف پیکان کرد، از چپ و راست تیر به سوی او می آمد، جلوی روی امام علیه السلام ایستاده بود؛ هر گاه تیر امام را می گرفت او می آمد و جلوی روی امام علیه السلام خود را نشانه می کرد و پی در پی تیر به تنش می آمد تا به زمین افتاد و می گفت: اللهم بلغ نیک.»<sup>(۲)</sup>

«بعلاوه از زخم های شمشیر و جای سرنیزه، سیزده چوبه تیر در بدنش یافت

ص: ۳۰۷

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۶/۴.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۲۱۷؛ اللهوف: ۶۶؛ العوالم: ۲۶۴.



شد و آن نازنین آنها را به منزلهٔ سند وفای خود محسوب می‌داشت و در دم آخر که نگاهی به حسین علیه السلام کرده گفت: آیا وفا کرده‌ام؟ این جنگ هم گویا از تیراندازی آغاز شد.»<sup>(۱)</sup>

ابن نما بعد از شهادت حنفی می‌گوید: «عمر سعد، عمر بن سعید (بن حجاج) را به فرماندهی کمانداران روانه داشت که باقی مانده از یاران را که به جا مانده بودند تیرباران کنند؛ حسین علیه السلام هم به حالی باقی مانده بود که سواره، همراه او نبود کماندارها به فعالیت پرداختند، یاران هم سخت تیراندازی می‌کردند.»<sup>(۲)</sup>

یزید بن زیاد بهدلی ابوالشعثاء و موقع بن ثمامه اسدی و نافع بن هلال که کماندار بودند؛ با تیر و کمان و حنظلهٔ بن اسعد شبامی و دو جوان غفاری به سینه، امام را و پیرامون امام علیه السلام را داشتند و اکنون به واسطهٔ فراغت از نماز از هر اندیشه ای فارغند حتی اندیشه حیات، و کسری آنها فقط اسلحه است که گفته اند: جز شمشیر و نیزه اسلحه ای نداشتند.

ابومخنف می‌گوید: فضیل بن خدیج کندی بازگو می‌کرد که: «یزید بن زیاد که ابوالشعثاء باشد از بنی بهدله بود و کماندار قابلی بود و به سر دو زانو برجست و جلوی روی حسین علیه السلام یکصد چوبهٔ تیر انداخت که جز پنج عدد آن بر زمین نیفتاد، مرد تیراندازی بود، هر گاه تیر از کمان صدا می‌کرد خودش هم هماهنگ با غرش تیر می‌شد و صدا بلند می‌کرد و می‌خواند:

ص: ۳۰۸

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۲۱۸.

۲- (۲) مشیر الاحزان: ۴۹.

و حسین علیه السلام هم می گفت: بارخدا یا! تیرش را بنشان بزن و ثوابش را بهشت قرار ده، وقتی که تیرهایش را انداخت، پیا برخاست، شادان گفت: به زمین نیفتاد مگر پنج تیر از آن و برای من آشکارا شد که پنج نفر را به تیر کشته انداختم.»<sup>(۱)</sup>  
(و نافع بن هلال جملی) نام خود را بر فواق تیرهایش نوشته بود و شروع کرد به آن تیرهای زهرآب داده به تیراندازی و می گفت:

مسموعه تجری بها اخفاقها لیملان ارضها رشاقها

ارمی بها معلمه افواقها والنفس لا ینفعها اشفاقها<sup>(۲)</sup>

متصل تیر پشت تیر روانه می کرد تا تیرهایش ته کشید.

«موقع بن ثمامه به گفته طبری و جزری نیز گفته است: این مرد تیرهای خود را پراکنده کرده بود و بالای دو زانو نشسته و جنگ می کرد، بعد از آن که تیرباران تمام شد این از جان گذشتگان دست به شمشیر زدند و مانند شیر حمله کردند.»<sup>(۳)</sup>

ابوالشعنا آن روز رجزش این بود:

انا یزید و ابی مهاصر اشجع من لیث بغیل حاذر

یا رب انی للحسین ناصر و لابن سعد تارک و هاجر<sup>(۴)</sup>

ص: ۳۰۹

۱- (۱) مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۵۸؛ تاریخ الطبری: ۳۳۹/۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۷۲.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۴۹.

۳- (۳) تاریخ الطبری: ۳۴۷/۴، قاموس الرجال: ۳۳/۱۰.

۴- (۴) تاریخ الطبری: ۳۴۰/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۵۸.

در شمار نخستین کشتگان او را ذکر کرده اند و به ویژه جزری که او را در آخر نام برده و می گوید: «اول کشته شده ولکن اول شهدا مسلم بن عوسجه بود و به نظر من وی نخستین کشته این جنگ سخت بعد از نماز است، و گفتارشان که ابوالشعثاء با ابن سعد بیرون آمده بود و هنگامی که شروط را رد کردند، به جانب حضرت علیه السلام برگشت درست نیست؛ چه در بین راه برای پیاده کردن حسین علیه السلام به کربلا او حاضر بود و با فرستاده ابن زیاد «مالک ابن نسر کندی» گفتگو کرد و کار به دشنام کشید و می توان گفت که در سان کوفه بوده و بعداً به شتاب خود را به حضرت علیه السلام رسانده باشد.»<sup>(۱)</sup>

نافع دست به شمشیر برد و می گفت:

أنا الغلام اليمنى البجلى دینی علی دین حسین بن علی

أن أقتل اليوم فهذا املی فذاک رائی و الأقی عملی<sup>(۲)</sup>

طبری و جزری می گویند: «دوازده نفر از اصحاب عمر سعد کشته، غیر از آنها که زخم‌دار کرده بود، شمشیر می زد تا دو بازویش را شکستند و او را به اسیری همی گرفتند.»<sup>(۳)</sup>

«شمر بن ذی الجوشن با وضعی که اصحابش همراه هستند، نافع را از دنبال سوق می دادند تا آورده شد پیش عمر سعد «آن محکمه و محاکمه آن دیدنی است» و

ص: ۳۱۰

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۷۱.

۲- (۲) العوالم: ۲۷۱.

۳- (۳) تاریخ الطبری: ۳۳۶/۴.

محاكمه ای است بین امرای دو دشمن متخاصم؛ نافع از این طرف است بازو شکسته و عمر سعد از آن طرف است و زبان شکسته و منطق بسته، عمر سعد گفته: به دلسوزی می گویم چه وادارت کرده که چنین به روزگار خویشتن آورده ای؟

نافع گفت: پروردگارم می داند که چه قصدی داشتم. در این وقت خون ها مانند سیلاب از سر و صورت نافع به موهایش روان بود می گفت: والله تحقیقاً از شما ۱۲ نفر کشته ام غیر آنان که زخم زده ام و خویش را در کوشش مستحق ملامت نمی دانم و اگر بازویی یا ساعدی برایم مانده بود مرا اسیر نمی گرفتید.

شمر با عمر گفت: امیر او را بکش، گفت: تو او را آورده ای اگر می خواهی تو بکش. می گوید: شمر بعد شمشیری از غلاف بیرون کشید، نافع گفت: هان! به خدا سوگند! تحقیقاً اگر تو از مسلمان ها بودی، بر تو سخت بزرگ و گران می آمد که در روز دیدار خدا خون ما را به گردن داشته باشی، لیکن باز حمد خدایی را که این روز انتظار، ما را به دست شیرترین آفریده خودت قرار داده، به هر حال او را کشت! می گویند: سپس شمر رو به جنگ آورد که حمله کند به آن شیران زخمی و البته حمله سپاه شمر سخت بود، شمر فاتحانه رجز می خواند:

خلوا عداه الله خلوا عن شمر یضربهم بسیفه و لا یفر

و هو لكم صاب و سم و مقر

واگذارید: ای دشمنان خدا، از شمر دست بردارید که به تیغ آنها را گردن بزند و فرار نکند، شمر است که برای شما میوه تلخ است و زهر است و قصاب.

اینک که جنگ باز سخت و عمومی شده، اقدامات اصحاب به ملاحظه احتیاط حفظ وجود اقدس حسین علیه السلام بین حمله و دفاع است و بیشتر پیرامون

حضرت را دارند و آنهایی هم که به حمله می پردازند؛ با اجازه می روند گرچه به واسطه جوشش خون بخواهند با کمال بی قراری بی تابی کنند و خود را به لشکر بزنند، ولی آن حق شناسان به هوس دل حمله نمی کردند، بلکه به حسب تکلیف پیرامون امام را داشتند، مگر نفراتی که اجازه حاصل می کرده اند. ولی از حالشان معلوم می شود که: همه برای حمله شتاب داشته اند و با زحمت خود را نگه می داشته اند.»<sup>(۱)</sup>

سید طاووسی می گوید: «و بنا کردند به شتابیدن و شتاب کردن که جلوی روی امام علیه السلام کشته شوند و دست از جان شسته، سلام آخر را به قصد وداع می گفتند و می رفتند، امام جواب می گفت. و علیک السلام. برو ما جاماندیم و از پشت سر می رسیم.»<sup>(۲)</sup>

(یک دسته اند که انجام دادند گرو خود را و شیون آنها تمام و خطر آنها خاتمه یافت و دسته دیگر در انتظارند، ولی به هر حال تبدیل نکردند نه سخن خود، نه عقیده خود را) و جوانان اهل بیت را از طرز جانفشانی خود خرسند می دارند، جوانان اهل بیت و برادران و پسرعموها می کوشند که در راه حفظ امام خود، بهتر از اصحاب پاس بدهند؛ ولی اصحاب مهلت و فرصت به آنها نمی دهند اگر چه با این کر و فرطولانی و جزر و مد میدان تاخت و تاز و زد و خورد، نامی از اهل بیت تا کنون نیست جز اندکی، ولی حتماً آنها در این چند حمله

ص: ۳۱۲

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۶/۴-۳۳۷؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۵۰.

۲- (۲) اللهوف: ۶۶.

عمومی در پیرامون بزرگ خود می جنگیدند. و به نظر می رسد که: اصحاب به آنها فرصت نمی داده اند که مستقیماً به جنگ متوجه باشند و خود یاوران پیش جنگی داشته اند، به دلیل آن که در تیراندازی حمله عمومی روایت شده است که تمام اسب ها را از پا درآوردند، ولی بعد به نام جوانان اهل بیت که می رسی می بینی سوارند و به خصوص عباس و علی بن حسین و خود حسین علیه السلام قطعاً سواراند؛ معلوم می شود: اصحاب جبهه را نگه می داشته اند و جوانان سواره و پیاده پیرامون حضرت را داشتند و اسب های جوانان در آن تیرباران کاملاً تیررس نبوده که از پا درآمده باشند و جوانان از دو جهت دور از خط آتش بوده اند؛ نخست به ملاحظه آن که پیرامون امام علیه السلام را داشته باشند و طرز مهر آنها نسبت به امام علیه السلام، جوشش اصحاب را افزون می کرد و دیگر آن که اصحاب به آنها فرصت نمی دادند.

حیب سردار اصحاب بود که می گفت: «عذر ما پیش پیغمبر خدا در روز دیدار چیست که حسین علیه السلام کشته شود و از ما مژگان زنده باشد و به هم بخورد.»<sup>(۱)</sup>

«بلکه تلفات حمله عمومی بیشترش از این قرار بوده که یاوران پیشتر می رفتند که خود را برخی بزرگان اصحاب هم کرده باشند، باری حمله شمر سخت زور آور شد، همه می جنگند، ولی سعید بن عبدالله دوید جلوی امام علیه السلام که پیرامون او را داشته باشد و عبدالله غفاری با برادرش عبدالرحمن نزد حضرت علیه السلام

ص: ۳۱۳

آمدند که یا اباعبدالله! آب از سر گذشت و دشمن از ما گذشت و به سوی تو متوجه است، دشمن چیره شد و ما کم شدیم به حدی که جلو دشمن را نمی توانیم بگیریم، ما دوست داریم که بین دو دست تو کشته شویم و آرزو مندیم که نزدیک تو باشیم و نگذاریم دست به تو برسد، دشمن و شمشیر را از تو منع کنیم و از شخص تو دفاع کنیم؛ حسین علیه السلام فرمود: مرحبا به شما دو تن، اینک که تقاضا دارید، نزدیک من بایستید، آمدند و نزدیک ایستادند و بنا کردند به جنگیدن و نبرد کردن، یکی رجز می خواند و شمشیر می زد، آن دگر نصف دیگر رجز را تکمیل می کرد:

عبدالرحمن می خواند: دیگری صدای او را جواب می داد:

قد علمت حقاً بنوغفار و خندق بعد بنی نزار

لنضربنّ معشر الفجار بكلّ غضب صارم بتار

یا قوم ذو دواعن بنی الأحرار بالمشرقی و القنا الخطار(۱)

جنگ کردند و کشته شدند.»(۲)

«جناب حنظله بن اسعد شبامی پیش آمد و ایستاد؛ جلوی روی حضرت او علیه السلام وقتی رسید که دو جوانمرد دیگر یعنی جابریان اشک ریزان با امام آن گفتگوی پرسوز را می کردند، این حنظله بن سعد که از بزرگان شیعه است آن قدر فانی در

ص: ۳۱۴

---

۱- (۱) معالم المدرستین: ۱۱۵/۳.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۷۵؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۵۰.

وجود حضرت او علیه السلام بوده که یک طائفه از غلایه گفته اند که: حسین خودش کشته نشد و شبه او به حنظله بن اسعد شبامی افتاد که وی را کشتند و او را حسین علیه السلام پنداشتند.»<sup>(۱)</sup>

باری حنظله سفیر مفاوضات بین امام علیه السلام بود با عمر سعد، وقتی آمد نزدیک دید که دو پسر عمو «برادر مادریند»؛ آمده اند نزدیک حضرت او علیه السلام و هر دو گریه می کنند، امام علیه السلام فرمود: «پسران برادرانم، برای چه گریه می کنید؟ به یک ساعت نمی کشد به خدا سوگند که چشم و دیدگان شما روشن خواهد شد.

آنها گفتند: ما را خدا به قربانت کند، نه به خدا سوگند به جان خود گریه نمی کنیم ولیکن گریه می کنیم به حال تو، می بینیم که دشمن به دور تو مانند حلقه احاطه کرده و ما چاره ای نمی توانیم بکنیم و توانا نیستیم که جز با جان خود بلا را از تو بگردانیم.

امام علیه السلام فرمود: خدا پاداش دهد «ای دو پسر برادرانم» به دلسوزی شما از این جهت و به سوزش درون شما و به جانفشانی که با من جان به میان گذاشته اید به نیکوترین، پاداش پیش روان (یا پرهیزکاران)؛ سپس آن دو جوان پیش رفتند.»<sup>(۲)</sup>

«سخن وداع را گفتند: «السلام علیک یا بن رسول الله!» و امام علیه السلام جواب گفت: «و علیکما السلام»، آنها رفتند ولی هر کدام رو به میدان پیش می دوید می گفت: «السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا بن رسول الله.» و

ص: ۳۱۵

---

۱- (۱) مسند الامام الرضا علیه السلام: ۵۰۳/۲.

۲- (۲) تاریخ الطبری: ۳۳۷/۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۷۲/۴.



حسینشان جواب می فرمود: «و علیکما السلام» بعد بنا کردند به جنگیدن و هر یک از دیگری حمایت و پشتیبانی داشت، چون لشکر در نزدیک خیمه گاه بودند، هر دو تن به گوش خود شیون و گریه از زن ها و بچه ها می شنیدند (شیون زنانه در تاریخ این روز چند جا بیشتر نامبرده نشده) یکی: اینجا و دیگری: پیش از این، در ضمن حمله عمومی که شمر به سرپرده حضرت حمله برد و دیگری: پیش از آن در موقع خطابه های حضرت که فرمود: اگر رأی و شور خود را یکی کردید و صلاح خود را در کشتن من دیدید، آن وقت به سر من بتازید و مرا مهلت مدهید و من هم خدایی دارم.»(۱)

و در غیر این موارد شور و شیون زنانه اگر ذکر شده مربوط به یک نفر زن است نه عمومی، مانند کنیز مسلم بن عوسجه یا زن عبدالله عمیر ام وهب یا مادرش، من نمی گویم شیون زنانه نبوده ولکن باید اینطور حوادث بزرگ را آمیخته به طبع حزن آور زنانه نکرد که بر صفات رجولیت چیره شود، چنان که آن روز پر خون گریه های زنانه بر مردان رزم و عزیمت آنان چیره نشد که آنها فسخ عزیمت کنند، در ذکر و یاد آن روز هم نباید از شیون زنانه گوش ها را مملو یا لوح صحف را آکنده کرد.

به جنگ پرداختند و رفتند که: حنظله با شتاب آمد و برابر امام علیه السلام ایستاد که شخص امام علیه السلام را از تیرها و سرنیزه ها و شمشیرها با صورت و رخسار و گلوگاه خود نگه دارد.

ص: ۳۱۶

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۶۶؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۶۹/۴.

طبری و کامل می گویند: «فریاد و بانگ می زد ای قوم! من هراسناکم درباره شما به مانند روزهای احزاب مانند قوم نوح و عاد و ثمود و آن مردمانی که بعد از آنها بوده اند و خدا اراده ظلم به بندگان ندارد.» (۱)

ای قوم! من بیم دارم از روزی که همدگر را به دادرسی بخوانید، آن روزی که تاب ایستادن نمی ماند و رو به فرار بر می گردانید و از جانب خدا برای شما بلاگردانی نیست و هر کس را خدا گمراه می خواهد ناچار برای او راهنمایی نیست.

ای قوم! مکشید حسین را که خدا به عذاب شما را ریشه کن خواهد کرد و دست کوتاه و مشت خالی است آن که، کار بی مدرک و بی پایه بکند.

حسین علیه السلام به او تذکر داد که: ای پسر اسعد! «خدایت رحمت کند» اینها مستوجب عذاب همان زمان شدند که حق و حقیقتی را که به آن دعوتشان کردی رد کردند و از جا جنبش کردند به سوی تو که خون تو و همراهان تو را مباح شمرند؛ تا چه رسد به اکنون که آنها عملاً برادران شایسته ات را کشته اند. گفت: آری، همین است جانم به فدایت، پس آیا با این وصف روان نشویم به سوی خدا و خود را به برادران نرسانیم؟

جواب گرفت و روان شد و مانند قهرمانان جنگ کرد و بر تحمل هول و وحشت سخت شکیبایی کرد تا در حومه جنگ کشته شد.» (۲)

ص: ۳۱۷

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۷/۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۷۲/۴.

۲- (۲) تاریخ الطبری: ۳۳۷/۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۳۰؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۵۲.

اینک کار رسیده به آخرین سرداران حسین علیه السلام، ولی باید متوجه بود که وضعی در برابر نظر آنهاست که خرسند و شادمان رو به مرگ می روند.

و خوش ترین مرگ ها آن مرگی است که وقتی که انسان می رود دل و قلب او همراه او برود و بدترین مرگ ها آن مرگی است که دل و قلب همراه انسان نیاید.

می بینند دشمن اینک زور آور است و کشته هایی هم افتاده و زخمی هایی از خودشان مدهوش خوابیده اند؛ مانند موقع بن ثمامه که بی هوش به خاک افتاد و خویشان او، او را در بردند. عبدالله جندعی که ضربتی به سرش رسیده بود و تنش غرق جراحت افتاده و مانند سوار بن منعم - که جنگ می کرد تا به خاک افتاد، او را اسیر گرفتند.

در این حال عابس با وضعی که زخم به پیشانی خورده و خون می ریزد شویب را پیش انداخته، آمده وداع می کند و می رود.

آن پیرمرد صحابه انس بن حرث کاهلی که به گفته اسد الغابه در عداد کوفیین است و اشعث بن سلیم از پدرش از او روایت کرده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید می گفت: پسر من این حسین علیه السلام کشته می شود در سرزمینی از عراق، هر کس او را درک کرد یاریش کند. (۱)

چون مولای ابوذر است که سیاه است و حسین بالای سرش ایستاده و آبرومندی او را از خدا می خواهد، این منظره کنونی که پیرمردان را به جوش

ص: ۳۱۸

جوانی و سیاه را آبرومند کرده، اجازه نمی دهد که مردان نامی مانند یزید بن مغل جعفی به آسایش و آسودگی از میدان برگردد و لذا هیچ کدام با سرفرازی از میدان برنگشته.

خود را غرق هر خونی کرده حسین علیه السلام را تنها می گذارند و خود را از تحمل چنین بار سنگینی یعنی زندگی راحت می کنند.

«ولی اوضاع او به قدری دلخراش است که حتی پسرکی از شهدای صبح یعنی عمر بن جناده که جوانی است نابالغ، شمشیر بسته و می خواست به میدان رود، امام او را برگردانید فرمود، زیرا پدرش صبح کشته شده و شاید مادر اکراه داشته باشد.

خودش بعد به عجز و لابه گفت: آقای من! مادرم باور فرماید که خود، مرا امر داده، رشیده‌های جوانان اهل بیت و سرورانی مانند زهیر و بشر بن عمرو حضرمی و سويد بن ابی المطاع و سلمان بن مضارب دیدند، مادر آن طفل دوید به استقبال سرپسش برداشت و گفت: احسنت ای پسرکم! ای سرور دلم! ای روشنی چشمم، احسنت.

سر را به جانب دشمن پرتاب کرد و مردی را کشت و عمود خیمه را برداشته به قصد حمله رفت.»<sup>(۱)</sup>

زهیر اذن گرفته وداع کرد و رجز خود را می خواند: «انا زهیر و انا بن القین»

ص: ۳۱۹

طبری می گوید: «شروع کرد به شمشیر زدن شانه به شانه حسین علیه السلام، یعنی از حسین علیه السلام دور نشد و می خواند: «اقدام حسینا هادیا مهدیا اه.»» (۱)

جنگ کرد تا یکصد و بیست نفر کشت و به شمشیر دو نفر، از پا درآمد و چون به پاس حرمت و به ملاحظه تنهایی حسین علیه السلام از حسین علیه السلام جدا نمی شد؛ این هنگام که او به خاک افتاد حسین علیه السلام هم به قدردانی کشته اش را نوازش می داد و می گفت: خدای تو را دور نکند، یعنی از ما ای مرد مردانه. ای کشته یک مشت میمون و خنزیر، خدایشان لعنت کند و مسخ کند مانند میمون و خنزیر.» (۲)

گویا مردانگی های او از جلو نظر امام علیه السلام نمی رفت.

سلمان پسرعمویش پیش از زهیر بعد از نماز ظهر شهید شده بود. انصافاً منظره این کشتگان از یاد هیچکس نمی رود که نمی رود؛ به خصوص خود حضرت او علیه السلام که جوشش مهر آنها را، یک به یک خود تحویل می گرفت او علیه السلام بهتر فرازهای ادب و وفا و همت هر یک را احساس می کرد، اینک سه نفر باقی مانده اند؛ گرچه صورت و صوت هیچ یک از جلوی دیده و میان گوش امام علیه السلام بیرون نمی رود، یعنی همه در جهان دل باقی مانده اند، ولی این سه تن که باقی مانده اند و دو نفر دیگر که عنقریب می رسند، از جمع و تفریق کاری کردند، شبیه طوفان پخش امواج، و مانند مرکز تقسیم اشعه و تجزیه طیفی! و مانند سنگی که به سختی به جایی بزنی که از هم بپاشد، و هر ذره به یک سمت به شتاب بجهد،

ص: ۳۲۰

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۶/۴.

۲- (۲) اعیان الشیعه: ۷۲/۷؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۱۶۷؛ العوالم: ۲۶۹.

و از هم جدا بیفتند.

«این سه نفر یکی ضحاک بن عبدالله مشرقی است که یل دلاوری بوده، و خوب به همراه یاوران امام علیه السلام هم نفسی کرد، و در نبرد هماهنگی کرد، ولی این وقت که دل حسین علیه السلام، بین چند جهان بود، این جنگجو گریخت و آن دو نفر باقی ماندند و کار عجیبی به تلافی کردند.

سويد بن ابوالمطاع و بشير بن عمرو حضر می باقی مانده اند.»(۱)

«و عقبه بن سمعان غلام هم اسیر و دستگیر شد؟ این غلام غلام رباب مادر سکینه است عمر سعد به او گفت: تو چیستی؟ و کیستی؟ گفت: من بندهٔ مملوکم او را رها کرد.»(۲)

«و غلام عبدالرحمن بن عبدالرب انصاری شهید، هم می گوید: من وقتی دیدم که مردان ما به خاک افتاده اند جستم و از دست آنها گریختم و حسین علیه السلام و کسان او را واگذاشتم، ولی دو نفر دیگر آمدند، دو نفر برادر که در میان لشکر عمر سعد بودند، و تا آن وقت هم به روی حسین علیه السلام شمشیر کشیده بودند و اصلاً هم از محکمه و خوارج بودند، اینک که به تنهایی حسین علیه السلام را دیدند، با وضع دلخراش حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشتند، و به هواداری حسین و حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله حمایت کردند، تا کشته شدند.»

اما ضحاک بن قیس می گوید: هنگامی که دیدم اصحاب و یاوران حسین علیه السلام

ص: ۳۲۱

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۹/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۵۵.

۲- (۲) انصار الحسین علیه السلام: ۶۴؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۸۰/۴.

کشته افتاده اند، لشکر از سنگرها خود را گذرانده اند و به حسین علیه السلام خود را رسانده اند، و باقی نمانده به همراه او جز سوید بن عمرو بن ابی المطاع خثعمی، و بشر بن عمرو حضرمی.

به او گفتم: یا بن رسول الله! تو می دانی آن چه مابین من و تو است، من گفته بودم که به هواداری تو جنگ کنم، تا هنگامی که جنگجو با تو هست و هر گاه جنگجویی ندیدم من از انصراف و برگشتن به حل باشم. و تو به من گفتی: آری.

امام علیه السلام گفت: بسیار راست می گویی ولیکن چگونه در این گیر و دار دشت خونین می رهی؟ تو کجا و این آرزو؟ اگر به این کار تو توانایی؛ تو به حل هستی، گفت: آمدم سراغ اسبم که او را هنگام تیر خوردن اسبها، آورده بودم و در داخل چادر یک نفر از اصحاب خودمان در میان چادرها پنهان کرده و خودم پیاده برگشته بودم با همراهان به نبرد با دشمن؛ و در آن روز جلوی روی حسین علیه السلام دو نفر کشته بودم، و دست یک نفر دیگری را هم قطع کرده بودم و حسین علیه السلام آن روز چندین مرتبه مرا دعا کرده بود که دستت مریزاد، خدا دستت را قطع نکند، پاداش نیکو خدا از جانب اهل بیت دهد!

هنگامی که اذن داد، اسبم را از خیمه بیرون کردم و سوار شدم و تازیانه زدم، چنان از جا جست که گویا به نوک سم بین زمین و آسمان است و می پرد، به دامنه دشت که پر از دشمن است زدم و گریختم؛ او رفت.»<sup>(۱)</sup>

«و بشیر بن عمرو هم شهید شد؛ باقی ماند آن شیخ شریف سوید بن عمر بن ابی

ص: ۳۲۲

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۳۹/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۵۵؛ معالم المدرستین: ۱۱۶.

المطاع الخثعمی که از بس زخم خورده و جراحت برداشته بود مدهوش بین کشته ها افتاده، غرق زخم، بیهوش بود، یک وقت به هوش آمد و شنید که می گویند: حسین علیه السلام کشته شد و صدای شیون زنان حرم بلند شد، اندکی هشیاری و بهبودی به خود دید، ناگهان یادش آمد خنجر را با خود دارد و شمشیرش را از او گرفته بودند با آن خنجر یک ساعت با دشمن جنگ کرد تا کشته شد.»(۱)

«این مرد شریف به افتادن خود شور جوانان اهل بیت و آل ابی طالب را بی حد کرد، سادات مکه و مدینه، یک دفعه یکدست با هم، دست به شمشیر حمله بردند، صداهای خاموش شده یاران را باز از سر گرفتند و آواز بلند کردند؛ اما آمیخته با صدای محمد صلی الله علیه و آله و نهیب حیدر، و نوزده نفر پسران شیر خدا و برادرش عقیل و جعفر طیار با شیر اوژنی به میدان رفتند و بزرگشان حسین علیه السلام آن مصحف رحمت، آیه صبر بر آنها قرائت می کرد می فرمود: «صبراً بنی الکرام!» شکیبایی ای بزرگ زادگان! شکیبایی ای پسرعموها! شکیبایی ای خانمان من!»(۲). بعد از امروز خواری نخواهید دید، دشمن در این وقت آنها را فرو گرفته بود جوانان هم به دنبال یاران خاموش شدند و آن یگانه تنها باقی ماند؛ و جز عظمت و شهادت به پیرامونش نماند، ولی لشکر عظمت و مجدش تا آخر نفس همدمی کردند، و بالاخره با هم جهان ناپایدار را بدرود گفتند، و دامنه هوا و فضا از صدا و نعره آن عظمای تهی شد، ولی صحنه خاک از قطعات بدن آنها، دامن خود

ص: ۳۲۳

---

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۳۴۶/۴؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۲۲۲.

۲- (۲) العوالم: ۳۵۱؛ معانی الاخبار: ۲۸۸.



را پر از عظمت و وفا کرد، و چنان که رسم خاک است که سخنان خود را آهسته می گوید، برای همیشه خاک آنها آهسته و همواره به گوش رهروان می گوید که:

ای رهگذر! به محمدی ها، از ما بگو که ما در این خاک خفتیم که به دودمان محمد صلی الله علیه و آله و قرآنش وفادار باشیم.

در جلد چهارم شخصیت سبط دوّم، با سایر شهدای اهل بیت علیهم السلام و تفصیل اقدامات هر کدام مشروحاً بیان شده است. درای کاروان، ما را آهنگی است، آزادگان عصر بشنوند.

«یا ابطال الصفا! و یا فرسان الهیجاء! قوموا عن نومتکم ایها الکرام! و ادفعوا عن حرم الرسول الطغاه اللثام.»<sup>(۱)</sup>

شما ای مسلمین! که می خواهید همه شهیدان خود را در آن روز پر انقلاب دیدار کنید، در این نامه که وداع با شما و برای شما نوشته اند بنگرید!

هان! به هوش باشید که شهدای شما منتظر شمایند که برای دیدار آخرین، با قیافه پرمهری شما را وداع کنند و منتظرند که شما به یاد آنها باشید و چشم به راهند که در جهان ماورا، مجدداً باز یکدیگر را دیدار کنید.

«خلیل کمره ای - عفی الله عنه»

ص: ۳۲۴

اکنون از انصار و یاران دیگر کسی نمانده، نوبت شهادت به آل هاشم رسید؛ اولاد عقیل، برادران مسلم و فرزندان مسلم و اولاد جعفر طیار و فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد امام حسن علیه السلام و فرزندان خود امام علیه السلام شهید، مصمم و آماده جانفشانی گشتند؛ با یکدیگر وداع بازپسین می نمودند. در تاریخ جهاد اسلام، آنان که مصمم به کشته شدن بودند وعده ملاقات را برای همدیگر، بهشت می دادند.

امام علیه السلام به این زمره جوان ها می بالید، در خطبه اولتیماتوم که اعلان جنگ را داد فرمود: سخن ختم است.

«ألا و إنَّی قد أعذرت و أنذرت و إنَّی زاحفٌ بهذه الاسره و علی قله العتاد.»<sup>(۱)</sup>

باید دانست که: «دشمن از هر پهلو حمله ور است، مهلت نمی دهد که نفرات

ص: ۳۲۵

یکایک بیایند و کشته شوند، پس نفرات بعدی بیایند؛ حوصله نیست. از یک پهلوی به جوانان آل عقیل حمله می شد؛ و عبدالله بن مسلم شهید می شود، از طرف دیگر به اولاد امام علیه السلام حمله ورنه آنجا علی بن الحسین (علی اکبر) شهید می شود؛ البته در هر دو پهلوی سخت دفاع می کنند. دشمن حمله بر آن طرف می کند که اولاد امام حسن علیه السلام هستند و قاسم شهید می شود. و جبهه مرکزی به فریاد همه می رسد و نعره ها را از میدان به خیمه گاه امام (خیمه دارالحرب) می آورند. این جبهه مرکز، حامل لواء و پرچم اصلی لشکر است و ابوالفضل العباس حامل پرچم است و هر سه تن برادرانش پیرامون او هستند که هر استغاثه و هر صدایی از هر جهت مدد بخواهد به فریاد می رسند.

دشمن از این جبهه مرکزی هراس دارد؛ زیرا ابوالفضل و برادران مانند باز شکاری خود را به دشمن می رسانند و پیش از فرار، او را تکه و پاره می کنند. طفلان زینب علیها السلام طفل نیستند، بلکه فرزندان عبدالله بن جعفرند که صدای حماسه و رجز هر کدام نشان از جعفر طیار در جنگ مویه می دهد و از سرپرستی مهاجرین حبشه در این عرصه یاد می آورد و فرزندان خواهران امام علیه السلام پیش امام علیه السلام مثل فرزندان خویشان است؛ همچنان که مادر عبدالله بن مسلم رقیه خواهر امام علیه السلام است. این پسر شعر حماسی خود را به سرفرازی می خواند: «أَلْيَوْمُ الْقَيِّ مُسْلِمًا وَ هُوَ أَبِي» امروز مسلم را ملاقات می کنم که او پدر من است. در این شعر تصمیم به کشته شدن تصریح دارد. (۱)

ص: ۳۲۶

کشته شدن این بستگان عزیز نشان می دهد که: از خود گذشتگی می کنند فرزندان خویشان را مثل علی اکبر اول بلا اول و فرزندان خواهران خویش را که نور چشمانند، در همان وقت به میدان به کوی فداکاری می فرستد که اول باید از خویشان گذشت.

عجبا که درباره علی اکبر آمده که: اولین قتیل از نسل خیر سلیل و در نظر امام علیه السلام همه جوانان اهل بیت چون علی اکبرند و در اعلان جنگ و خطبه اولتیماتوم فرمود:

«ألا و إنّي و قد اعدرتُ و أنذرتُ الا انّی زاحف بهذه الاسره و علی قله العتاد»<sup>(۱)</sup>

ای اهل عالم بدانید که: من عذر خود را گفتم و اعلام خطر کردم، اکنون با این جوانان و خاندان آل پیغمبر صلی الله علیه و آله اقدام به دفاع می کنم و جنگ را شروع می کنم و این کثرت شما را اندک می دانم.

حتماً شنیده اید: «در آغاز اسلام در قضیه میهمانی پیغمبر اکرم علیه السلام از عشیره اقربین که دعوت پیامبر ۴۰ ساله را جز علی علیه السلام جوانمرد ۱۳ ساله نپذیرفت، و این دو تن دست به دست هم دادند برای قیام در مقابل جهان نه قریش و عرب و عجم»<sup>(۲)</sup> (به گفته کارلایل انگلیسی این عجب است)

خون این دو پدر بزرگوار اکنون در رگ و پی و شریان این فرزندان و نوادگان آنها جاری است که در صحنه حیرت انگیز عاشورا، چگونه امام اولتیماتوم را به

ص: ۳۲۷

---

۱- (۱) العوالم: ۲۵۳؛ صحیفه الحسین علیه السلام: ۲۹۸.

۲- (۲) تفسیر ابن کثیر: ۳/۳۴۶؛ تاریخ الطبری: ۲/۶۳؛ تفسیر فرات الکوفی: ۳۰۱ (سوره الشعراء).

همّت این جوانان امضا و اعلام می کند. جوانان حق دارند به این امام بیاند چنان که امام هم حق دارد به جوانان خود بیالد.

### اول شهید آل پیغمبر صلی الله علیه و آله

حضرت علی اکبر که کنیه او ابوالحسن است و مادرش لیلی دختر ابی مره بن عروه مسعود ثقفی است (۱).

در سرائر ابن ادریس تصریح دارد که: تولد او در زمان اوائل خلافت عثمان بوده و از جدش امیرالمؤمنین روایت دارد وی را از علمای تاریخ و نسب ذکر کرده اند. (۲)

ولی به قول شیخ مفید در ارشاد و سید بن طاوس در لهوف، علی بن الحسین اوآخر حکومت امیرالمؤمنین متولد شده است. (۳)  
«هنگامی که فرزند رشید به خدمت پدر بزرگوار آمد و اجازه جهاد خواست امام اجازه جنگ داد و روی به آسمان کرده گفت:

»

اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز إليهم غلام اشبهه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولك، كنا إذا اشتقنا الى نبيك نظرنا الى وجهه، اللهم امنعهم بركات الأرض و فرّقهم تفریقاً و مزّقهم تمزیقاً و اجعلهم طرائق قددا

ص: ۳۲۸

---

۱- (۱) خویشاوندی حضرت علی اکبر با مختار ثقفی از اینجا روشن می شود. «الإرشاد، شیخ مفید: ۱۰۶/۲؛ تاریخ الطبری:

۳۴۰/۴

۲- (۲) السرائر: ۶۵۵/۱.

۳- (۳) الإرشاد، شیخ مفید: ۱۳۷/۲؛ ابصار العين فی انصار الحسين: ۴۹

ولا تُرَضِ الْوَلَاهُ عَنْهُمْ اِبْدَاءً، فَانْتَهَم دَعْوَانَا لِنَنْصُرُوْنَا ثُمَّ عَدُوا عَلَيْنَا يِقَاتِلُونَنَا» (۱)

بار خدایا! گواه باش، من بر این مردمان این جوان را که در خلق و خُلق و رفتار و گفتار، شبیه ترین مردمان به رسول خدا است به مبارزه بیرون می فرستم. هر گاه اشتیاق دیدار پیغمبر تو برای ما بود به رخسار او نگاه می کردیم، بار خدایا! باران رحمت و برکات خود را از اینان باز گیر و به اطراف، آنها را پراکنده فرما و حکام را از اینان خشنود مدار؛ چه ما را طلبیدند تا نصرت دهند و چون دعوت آنها اجابت کردیم به کشتن ما برخاستند و به ریختن خون ما کمر بستند. امام علیه السلام پس از نفرین به ابن سعد این آیه قرآن را تلاوت کرد:

إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲)

البته خونی که در تن این جوانان است، همان است که در سران امم آدم و نوح و ابراهیم است.

علی اکبر پس از جراحات بسیار که در بدن مبارکش رسیده از میدان به خدمت پدر برگشت و گفت:

«يا ابا العتاش قتلنى و ثقل الحديد اجهدنى فهل الى شربه من الماء

سبيل»

ای پدر! تشنگی مرا کشت و از سنگینی اسلحه در رنج و تعب هستم، آیا به

ص: ۳۲۹

---

۱- (۱) العوالم: ۲۸۵؛ اللهوف: ۶۷.

۲- (۲) آل عمران (۳): ۳۳.

جرعه آبی مرا یاری می دهی، امام سخت گریست. پس لختی زبان علی در دهان گرفت و مکید و گفت: به میدان جنگ برگرد که هم اکنون از دست جد خویش سیراب شوی که دیگر تشنگی در پی آن نباشد. علی به جنگ بازگشت و به وسیله شمشیر یا نیزه منقذ بن مرّه العبدی که بر فرقه فرود آمد، از پشت زین بر زمین آمد، لشکر کوفه از هر طرف گرد آمدند «قطعوه بأسیافهم ارباً ارباً» بدن مطهرش را پاره پاره کردند، علی در این هنگام بانگ برداشت و پدر بزرگوار را بخواند، چون امام بر بالین پسر آمد گفت: «یا ابتاه! هذا جدی رسول الله قد سقانی بکأسه الأوفی شربه لا أظمأ بعدها ابدا.»

ای پدر! اینک جد من رسول الله است، مرا بدان جام سیراب کرده که از این پس هرگز تشنه نشوم. امام بر سر پسر آمد ایستاد و می نگریست و می گریست و گفت:

«یا بنی قتل الله قوماً قتلوک ما اجرأهم علی الله و علی انتهاک حرمة رسول الله و علی الدنيا بعدک العفاء.»

ای پسر عزیز من! آنان که تو را کشتند خدایشان بکشد؛ و چه قدر بر معصیت خدا و هتک حرمت رسول خدا بی باکند پس از تو خاک بر سر دنیا. (۱)

امام علیه السلام فرمود: «یا فتیان بنی هاشم احملاوا اخاکم» ای جوانان بنی هاشم!

ص: ۳۳۰

برادر خود را حمل کنید. (۱)

در کتاب مقاتل الطالبین در وداع حضرت علی اکبر از پدرش به این صورت آمده است:

«یا ابتاه علیک السلام هذا جدی رسول الله یقرئک السلام و یقول عجل القدوم.» (۲)

گفت: ای پدر خداحافظ اینک این جدم رسول خدا به تو سلام می رساند و می گوید: بشتاب به ورود بر ما.

روایات گفته اند: «حضرت علی اکبر در روز عاشورا حدود دویست نفر را به خاک افکند.

پس از شهادت حضرت علی اکبر: فرزندان مسلم بن عقیل هر کدام با کمال شهامت و شجاعت به میدان رفتند و پس از جنگ دلاورانه یکی پس از دیگری شهید شدند، نام آنها به ترتیب به قرار ذیل است:

۱ - عبدالله بن مسلم که مادر او رقیه دختر حضرت امیرالمؤمنین بود.

۲ - محمد بن مسلم.

سپس فرزندان عقیل به جنگ رفتند و شهید شدند.» (۳)

۱ - جعفر بن عقیل ۲ - عبدالرحمن بن عقیل که آن دو هم داماد حضرت علی

ص: ۳۳۱

---

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۱۰۷/۲؛ تاریخ الطبری: ۳۴۱/۴.

۲- (۲) مقاتل الطالبین: ۷۷.

۳- (۳) تاریخ الطبری: ۳۴۱/۴؛ العوالم: ۲۸۷.



امیرالمؤمنین بودند ۳ - عبدالله بن عقیل ۴ - عبدالله الاکبر بن عقیل ۵ - محمد بن ابی سعید بن عقیل.

پس از آنها نوبت دفاع اولاد جعفر بن ابی طالب رسید که نام آنها به قرار ذیل است:

۱ - عون اکبر بن عبدالله بن جعفر که مادر او زینب دختر امیرالمؤمنین است ۲ - محمد بن عبدالله بن جعفر ۳ - عبیدالله بن عبدالله بن جعفر، سپس اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام جهاد کردند تا شهید شدند و نام آنها به قرار ذیل است:

۱ - قاسم بن حسن مجتبی: حمید بن مسلم که در سپاه عمر سعد بود می گوید: «جوانی چون ماه شب چهارده بیرون آمد، فقط پیراهنی و شلواری (به جای زره و اسلحه) پوشیده و بند نعلین طرف چپ گسیخته بود. عمر بن سعد بن نفیل الازدی گفت: به او حمله کنم و خونس بریزم، اسب بتاخت و شمشیری بر فرق مبارکش فرود آورد، سر را شکافت، پسر فریاد کرد: یا عمّاه! امام علیه السلام را دیدم چون شهباز خشمگین خود را رساند و بر عمر بن سعد شمشیری فرود آورد. او دست جلو آورد تیغ دست را از مرفق جدا کرد. فریاد کرد، کمک خواست، در جنگ مغلوبه زیر دست و پا له شد، پس امام علیه السلام را دیدم بر سر قاسم ایستاده و سخنانی فرمود، از آن جمله گفت: «والله هذا یوم کثر واتره و قلّ ناصره» قسم به خدا امروز روزی است که خونخواهان از من زیادند و ناصر و یاور من کمند.

دومین عمل حیرت انگیز امام علیه السلام این بود که برای حمل نعش قاسم، جوانان را صدا نکرد و شخصاً نعش را سینه به سینه بغل کرد، به طوری که پاها به زمین

کشیده می شد تا به خیمه گاه آورد و پهلوی نعش فرزندش علی اکبر گذاشت.»<sup>(۱)</sup>

نکته ای که تواریخ نوشته اند: «امام علیه السلام اول اذن جنگ به قاسم نمی داد و پس از اصرار فراوان از طرف قاسم اجازه داد، این بوده که قاسم به حسب سن به حد بلوغ نرسیده بود.»<sup>(۲)</sup>

۲ - حسن مثنی بن<sup>(۳)</sup> امام حسن مجتبی که زخمی شد، دستش افتاد و چون مورد حمایت بستگان مادری قرار گرفت نجات یافت.

۳ - عبدالله بن حسن مجتبی.

۴ - ابوبکر بن حسن مجتبی.

سپس نوبت شهادت برادران حضرت سید الشهداء شد که نام آنها به قرار ذیل است:

۱ - ابوبکر بن علی. و بعد از او برادران مادری و پدری با ابوالفضل ۲ - عبدالله بن علی ۳ - جعفر بن علی ۴ - عثمان بن علی.

آخرین فرد از فرزندان حضرت سید الشهداء که به احتمال قوی شهید شد حضرت علی اصغر بوده است که قمقام گفته:

ص: ۳۳۳

---

۱- (۱) مقاتل الطالین: ۵۸؛ تاریخ الطبری: ۳۴۱/۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۶۹.

۲- (۲) ابصار العین فی انصار الحسین: ۷۲.

۳- (۳) فاطمه دختر امام حسین علیه السلام عیال حسن مثنی است و حسن مثنی مادرش خوله بنت منظور بن ریّان فزاری می باشد که طایفه مادری او، خیمه فاطمه دختر امام را هنگام غارت حفظ کردند و سرّ این که امام حسین علیه السلام نامه ها را به این فاطمه سپرد معلوم شد و امام به فاطمه سفارش کرد در مدینه این امانات را برساند.

«امام علیه السلام مقابل خیمه گاه آمد و اندکی بنشست و کودک صغیر خویش عبدالله را که مادرش رباب بود و در بعضی روایات او را علی اصغر نامیده اند و در این هنگام شیرخوار بود. حضرت او را برای وداع در کنار و بغل خود گرفت و دید که فرزندش از شدت تشنگی می گرید، او را روی دست گرفت و روی به لشکر دشمن آورد و فرمود: «انّ لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل»<sup>(۱)</sup> اگر به من رحم نمی کنید به این کودک ترحمی کنید که از تشنگی جان می دهد، ناگاه تیری از دشمن پیامد و گلوی نازک طفل را سرتاسر برید و امام علیه السلام دست خود را از خون او پر کرد و به جانب آسمان پرتاب کرد.»<sup>(۲)</sup>

در کتاب تذکره خواصّ الائمة نوشته شده که: «فنودی من الهواء دعه فانّ له مرضعاً فی الجنّه یا حسین» کودک خویش با ما گذار که برای او در بهشت عدن دایه شیرده مهیا کرده ایم.»<sup>(۳)</sup>

«شهادت حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام سید هاشمی قرشی؛ حضرت ابوالفضل بسیار زیبا روی و بلندقامت و رشید بود. از زیبایی معروف به قمر بنی هاشم است، پرچم بزرگ روز عاشورا در دست وی بود.»<sup>(۴)</sup> و چون عطش دختران و اطفال اهل بیت را در آن روز دید. تصمیم گرفت جرعه آبی به کام

ص: ۳۳۴

---

۱- (۱) قمقام زخّار: ۵۲۷.

۲- (۲) قمقام زخّار: ۵۲۷.

۳- (۳) موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۵۷۵؛ نفس المهموم: ۳۵۰؛ صحیفه الحسین علیه السلام: ۸۶.

۴- (۴) مقاتل الطالبین: ۵۵.

تشنگان برساند، دشمن از قصد وی آگاه شد. میان آن حضرت و شریعه فرات حائل و مانع شدند، جنگ شدید شد، دشمنان را پراکنده کرد. دو نفر در پشت درخت خرما مخفی شده بودند، یکی از آنها از عقب سر ابوالفضل درآمد و دست راست آن حضرت را بینداخت.

عباس شمشیر به دست چپ گرفت و این رجز می خواند:

والله لو قطعتم یمینی انی احامی ابداً عن دینی

و عن امام صادق الیقینی نجل النبی الطاهر الامینی

به خداوند سوگند! اگر دست راستم را قطع کنید، من همواره و همیشه از دین خودم حمایت می کنم، و از امام که به یقین صادق است و فرزند پیغمبر پاک امین می باشد، یاری خواهم کرد.

کثرت جراحات سبب ضعف وجود شریفش شد و همچنان می جنگید که حکیم بن الطفیل از پس درخت بیرون جست و دست چپ آن حضرت را بینداخت و در این هنگام حضرت عباس این رجز می خواند.

یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمه الجبار

مع النبی السید المختار قد قطعوا بیغیهم یساری (۱)

ای نفس! از کفار بیمی نداشته باش! بر تو مژده باد رحمت حضرت جبار! رحمتی همراه پیامبر بزرگوار برگزیده شده. آنان با سرکشی و ظلم دست چپ مرا هم قطع کردند.

ص: ۳۳۵

---

۱- (۱) العوالم: ۲۸۳؛ اعیان الشیعه: ۶۰۸/۱؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۷۸.

در کتاب ابصار العین آمده: «هنگامی که حضرت عباس اذن خواست، امام حسین علیه السلام فرمود: اگر تصمیم به جنگ داری پس برای ما آبی تهیه کن.

وی مشکی برداشت و به آن قوم حمله کرد تا مشک را از آب پر کند.

مورخان نوشته اند: یک مشت آب پر کرد، سپس از عطش حسین علیه السلام در شعر خود یاد کرد و آب را ریخت و گفت:

یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی

هذا الحسین وارد المنون و تشریین بارد المعین(۱)

ای نفس! بعد از حسین تو هیچ ارزشی نداری و بعد از او مباحی اگر بخواهی باشی - اینک این حسین است که وارد حوزه مرگ خیز گشته و تو آب خنک می آشامی؟

سپس راه خود در پیش گرفت و برگشت و آنها را با شمشیر می زد و این رجز می خواند.

انی انا العباس اغدوا بالسقا ولا اهاب الموت یوم الملتقی

همانا من عباسم که مشک آب به دوش دارم و هیچ از مرگ در روز جنگ نمی ترسم.

از لشکر عمر سعد مردی تمیمی با عمودی به عباس حمله کرد و این ضربه بر تارک مبارک فرود آمد، در نتیجه ابوالفضل از اسب بر روی خاک افتاد و با بلندترین صدا فریاد کرد: برادر مرا دریاب. اباعبدالله علیه السلام مانند باز شکاری بر سر

ص: ۳۳۶

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۶۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابومخنف: ۱۷۹.

ابوالفضل حاضر شد و ابوالفضل را دید که دست چپ و راست مقطوع است و پیشانی خرد شده، به چشمش تیر خورده و جراحات و زخم تمام بدن او را فرا گرفته، امام خمیده بالای سر ابوالفضل ایستاد و سپس نزد سر او نشست و می گریست تا جان از بدن مبارک ابوالفضل خارج شد.

امام علیه السلام فرمود: اکنون هشتم شکست و امیدم از این جهان قطع شد، پس امام علیه السلام به دشمن حمله کرد و می گفت: کجا فرار می کنید و حال آن که برادرم را کشتید و بازویم را شکستید، سپس امام باز گشت و در موقف خود تنها ایستاد، آیساً من الحیاه عازماً علی الموت، حضرت ابوالفضل آخرین کس از مدافعان امام علیه السلام بود که شهید شد. (۱)

شهادت ابی عبدالله الحسین سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء: «حضرت حسین علیه السلام اول وقت ظهر نماز خوف را به جماعت خواند و قبل از آن و در حین نماز جنگ های شدیدی از طرفین رخ داد و سپس بعد از ظهر جنگید، هیچ یک از اصحاب باقی نمانده بود و جوانان اهل بیت به جنگ سخت پرداختند تا از آنها هم احدی باقی نماند.

شخص امام علیه السلام به نفس نفیس اقدام به جنگ و دفاع کرد، روبروی سپاه دشمن ایستاد و به محاسن شریف خود دست آورد و گفت:

»

اشتد غضب الله علی الیهود إذ قالوا عزیز ابن الله و اشتد غضبه علی نصاری إذ قالوا المسیح ابن الله و اشتد غضبه علی قوم ارادوا لیقتلوا ابن

ص: ۳۳۷

---

۱- (۱) ابصار العین فی انصار الحسین: ۶۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۷۹.

پس برای اتمام حجت ندا داد: آیا مدافعی هست که از حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ آیا خداشناسی هست که از خداوند درباره ما بترسد؟ آیا فریادرسی هست که امید و رجا به خدا داشته باشد و ما را به فریاد برسد؟ آیا معین و یآوری هست در یاری کردن به ما که دل به ثواب خدا بسته باشد؟

صدای زنان حرم به گریه برخاست، پس به خیمه گاه برگشت تا زنان را ساکت کند و زنان را امر داد که لباس چابک بپوشند. (۱)

امام علیه السلام پناه مستضعفان، بانوان حرم را تقویت دل داد و فرمود: لباس های چابک خود را بپوشید و آماده مقابله با دشمن باشید. و بدانید که: «شما گرامی ترین خلق خدا هستید خدا شما را عزیز خواهد کرد و دشمن شما را خوار و ذلیل خواهد کرد. این جملات سبب تقویت دل مستضعفان است.

پس به سوی خیمه بیمار رفت. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «مرا به سینه خود گرفت و در آن حال خون از تمام زخم های بدنش غلیان داشت و جوش می زد و به گوش من کشید که دعایی را که مادرم فاطمه علیها السلام آن را برای هر حادثه سنگین کمرشکن تعلیم فرموده، به یاد داشته باش.»

بارالها! به حق یس والقرآن الحکیم و به حق طه والقرآن العظیم. ای قادر بر هر چه سائلین مسألت می کنند، ای آگاه از ضمیر ساکتان، ای تنفیس کننده از مکروبان و افسردگان، و ای فرج دهنده از مهمومان، ای رحمت آورنده بر پیران

خسته، ای روزی دهنده بر کودکان شیرخوار، ای جبران کننده پیوند استخوان شکسته، ای کسی که احتیاج به سؤال و تفسیر نداری درود بفرست بر محمد و آل محمد.»(۱)

بعد از تعلیمات به پناهنده اسیران زنان بیوه داغدار (۲۰ نفر) و به کودکان بی پرستار (۱۴ نفر). سوار بر ذوالجناح به سوی دشمن رفت.

از تعالیم الهی چند مطلب اساسی در نفس آخر به یادگار گذاشت:

اول آن که: با هیچ مرتبه از سختی از عیادت بیماران نباید چشم پوشید.

دوم آن که: دعا را در عیادت بیمار مقرون داشت. کلیسا دعا را در عالم مسیحیت مقرون به بیمارستان ها نهاده اند. با آن که عبادت خدا در کلیسا هفته ای یک وقت است و در اسلام توجه کامل به خدا، روزی پنج مرتبه هست و بعلاوه کلیسا حرمت حرم را در انظار نامحرمان توصیه نمی کند.

اما امام ما علیه السلام این سه امر را مقرون به همدیگر آورد.

ص: ۳۳۹

---

۱- (۱) و روی القطب الراوندی فی کتاب الدعوات عن زین العابدین علیه السلام قال: ضمّنی والدی علیه السلام الی صدره یوم قُتِلَ و الدماء تغلی و هو یقول: یا بنی! احفظ عنّی دعاء علّمتنی فاطمه صلوات الله علیها و علّمها رسول الله صلی الله علیه و آله و علّمه جبرئیل علیه السلام فی الحاجه و الهمّ و الغمّ و النازله إذا نزلت و الأمر العظیم الفادح و قال: ادّع بحق یس و القرآن الحکیم و بحق طه و القرآن العظیم، یا من یقدر علی حوائج السائلین یا من یعلم ما فی الضمیر یا منفس عن المکروبین یا مفرّج عن المغمومین یا راحم الشیخ الکبیر یا رازق الطفل الصغیر یا جابر العظم الکسیر یا من لا یحتاج الی التفسیر، صل علی محمد و آل محمد. «الدعوات: ۵۴؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۵۸۷»



۱ - توصیه به محرم و نامحرم و محافظت بر حدود نامحرم و محرم.

۲ - عیادت از بیمار افسرده.

۳ - دعای متناسب با وضع بیمار و پرستار و سرپرست همه.

«بِکُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا» (۱)

اینک امام علیه السلام رو به میدان است، اما سؤال و جواب که کار شما به کجا کشیده و سؤال از یک به یک شهدا مستبعد است که امام چهارم از آنها بی خبر باشد.

«پس شمشیر از غلاف کشید و مغزها را می شکافت و اجساد دشمن زیر لگد می کوفت و لگدمال می کرد.

در این اثنا مردی از بنی دارم تیری به طرف او افکند و آن تیر به گلوگاه امام علیه السلام رسید. امام علیه السلام آن تیر را بیرون کشید و دو دست زیر گلو گرفت تا از خون پر شد و آن را به طرف آسمان پاشید و گفت: خدایا به سوی تو شکایت می کنم از این رفتاری که با پسر دختر پیغمبر تو می کنند. پس باز به خیمه گاه برگشت، جامه ای را خواست که زیر لباس پوشد که از تن او بیرون نکنند و برای او لباس کوتاهی (تنبان) آوردند و فرمود: نه، که این لباس کسانی است که آماده برای ذلت و خواری هستند. سپس لباس بردیمانی آوردند که چشم را از جهت درخشندگی می زد، پس او را چاک زد و زیر لباس پوشید.

پس به دشمن مانند شیر خشمگین حمله کرد و در این هنگام از جراحات او

ص: ۳۴۰

۱- (۱) زیارت جامعه کبیره.

خون فواره می زد و آنها پیش شمشیر او پراکنده می شدند؛ ولیکن آنها که در طرف چپ و راست پراکنده شده بودند بازگشتند و بین او و حرمش حائل و مانع شدند.

پس امام علیه السلام فریاد زد: ای شیعیان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید در دنیای خودتان جوانمرد باشید، اگر عرب هستید آنچنان که گمان می کنید به حسب و نسب خود باز گردید. شمر فریاد کرد: ای پسر فاطمه! چه می گویی؟ امام علیه السلام فرمود: من با شما می جنگم، شما با من جنگ دارید، چه کار به حرم من دارید، زنان که سر جنگ ندارند، از تعرّض به حرم من به وسیله نادانان و اراذل تا زنده هستم مانع شوید؛ شمر گفت: حق با تو است.

سپس امام علیه السلام حمله کرد و دشمنان حمله می کردند و در عین حال امام شربت آبی می طلبد تا جراحات بی حدّ، امام را درمانده و خسته کرد، اندکی برای استراحت ایستاد، ناگهان سنگی بر صورتش پرتاب کردند و بر پیشانی آن حضرت وارد شد و خون ها بر صورت جاری شد. دامن را بالا زد که خون صورت را پاک کند؛ در این هنگام تیری از طرف دشمن قلب مبارک امام علیه السلام را هدف کرد و مستقیماً به قلب رسید. امام آن تیر را از پشت خارج کرد، خون چون ناودان جاری شد.

امام علیه السلام در سر جای خود ایستاد و قدرت حمله دیگر نداشت. از آن طرف شمر ملعون به لشکرش فریاد کرد: چرا منتظرید. صالح بن وهب مزنی نیزه ای به تهیگاه امام علیه السلام زد که از اسب بر روی زمین، به طرف صورت راست قرار گرفت.

نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت

بلندمرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد(۱)

امام علیه السلام می گفت: «بسم الله و بالله و علی امه رسول الله» پس برخاست، لکن زرعه بن شریک بر دست چپ ضربه ای زد و دیگری بر گردنش ضربه زد، پس با صورت بر روی زمین افتاد و همواره می افتاد و با تکیه بر شمشیر برمی خاست. سنان یک نیزه به استخوان ترقوه وارد کرد، سپس نیزه را درآورد و به صفحه سینه اش فرو برد و تیری نیز به گلوگاه امام علیه السلام زد، امام روی زمین نشست و تیر را از جای خود بیرون کشید و دو کف دست را زیر خون گرفت تا از خون پر شد و به وسیله آن صورت و محاسن خویشتن را رنگین کرد و در این حال می گفت. اینچنین با چهره خونین به دیدار خدا می روم در حالی که حقم غصب شده است.

مالک بن نسر کندی پیش آمد و به امام علیه السلام شتم و بدگویی کرد و محاسن شریف امام علیه السلام را با دست گرفت. با شمشیر بر فرق امام علیه السلام ضربه زد و خولی بن یزید اصبحی پیش افتاد تا سر را از بدن جدا کند؛ ناگهان لرزید، پس سنان آمد و ضربه ای دیگر بر دندان ها وارد کرد، شمر آمد و سر را از بدن جدا کرد. پس

ص: ۳۴۲

امام را برهنه و عریان کردند و همه وسایل دفاع و لباس ها را غارت کردند.»<sup>(۱)</sup>

و سر بقیه شهداء را از تن جدا کردند و اسب بر بدن همه تاختند و خیمه های حرم را به غارت بردند و آتش زدند و تمام کسان آنها را اسیر کردند و رؤس شهدا و اسیران را به کوفه بردند و از آنجا به شام بردند و اسیران از شام به مدینه منوره، وطن جدشان بازگشتند.

قمقام از کتاب دُرّ النظیم نقل کرده که: «چهار هزار ملائکه به نصرت آن حضرت فرود آمدند.»<sup>(۲)</sup> امام علیه السلام اجازت نفرمود، به آسمان رفتند و بار دیگر بازگشتند تا شرف اجازه دریابند، امام علیه السلام را شهید دیدند، ملائکه پریشان موی و گردآلود بدان خاک پاک بماندند و تا روز قیامت بدان غریب مظلوم، نوحه و گریه کنند.»<sup>(۳)</sup>

«چون کسی به زیارت رود به استقبال آیند و چون بازگردد مشایعت نمایند، در بیماری عیادت وی کنند و پس از مرگ بر جنازه او نماز گزارند و از خداوند آمرزش او تا ظهور حضرت قائم علیه السلام می طلبند.»<sup>(۴)</sup>

در مکتب حضرت امام حسین علیه السلام از آغاز تولد و داستان فطرس ملک که

ص: ۳۴۳

---

۱- (۱) اللهوف: ۷۱-۷۲؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۳۶-۳۷؛ العوالم: ۲۹۳-۲۹۵.

۲- (۲) قمقام زخار: ۵۱۸.

۳- (۳) کامل الزیارات: ۱۷۱؛ باب ۷۸؛ مدینه المعاجز: ۱۵۶/۴؛ الامالی، شیخ صدوق: ۷۳۷؛ العوالم: ۴۷۶.

۴- (۴) الکافی: ۵۸۱/۴، باب فضل زیاره ابی عبدالله علیه السلام، حدیث ۶-۷؛ کامل الزیارات: ۲۲۲، باب ۴۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۷۲/۳.

رمز از فطرت پاک آدمی می باشد تا هنگام شهادت آن حضرت که ملائکه مأمور احترام از زیارت کنندگان آن حضرت هستند همواره مردان با همت و پاک و باوفا و مؤمن به خدا و رسول و معاد تربیت می شوند تا جهان را اصلاح کنند.

ص: ۳۴۴

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان
۲. أبصار العين فی أنصار الحسين عليه السلام، الشيخ محمد السماوی، ناشر: مركز الدراسات الإسلامیه لممثليه الولی الفقيه فی حرس الثوره الإسلامیه
۳. اثبات الوصیه
۴. اثبات الهداه
۵. الإحتجاج، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، ۱ جلد، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۳ هـ - ق
۶. ارشاد الاذهان، علامه حلی، چاپخانه مطبعه موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرستین، قم
۷. الإرشاد، شیخ مفید، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ - ق
۸. الاستیعاب، ابن عبد البر، چاپخانه: بیروت، دار الجیل
۹. أسد الغابه، ابن الأثیر، ناشر: دار الکتب العربی، بیروت، لبنان
۱۰. إعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، ۱ جلد، دارالکتب الإسلامیه، تهران
۱۱. أعیان الشیعه، سید محسن امین، ۱۱ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت

١٢. الأمالى، شىخ صدوق، ١ جلد، انتشارات كتابخانه اسلاميه، ١٣٦٢ هـ - ش.
١٣. الامامه والسياسه، ابن قتيبه الدينورى، تحقيق الزينى، ناشر: مؤسسه الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع
١٤. أنصار الحسين عليه السلام، محمد مهدي شمس الدين ناشر: الدار الإسلاميه
١٥. بحار الأنوار، علامه مجلسى، ١١٠ جلد، مؤسسه الوفاء بيروت، لبنان، ١٤٠٤ هـ - ق
١٦. البدايه والنهائيه، ابن كثير، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت، لبنان
١٧. بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، ١ جلد، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى، قم، ١٤٠٤ هـ - ق
١٨. تاريخ الطبرى، الطبرى، ناشر: مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، بيروت، لبنان
١٩. تاريخ الكوفه، السيد البراقى، ناشر: انتشارات المكتبه الحيدريه
٢٠. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، انتشارات دار الفكر، بيروت، ١٤١٥
٢١. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانى، ١ جلد، انتشارات جامعه مدرسين قم، ١٤٠٤ هـ - ق
٢٢. تفسير ابن كثير، ابن كثير، ناشر: دار المعرفه للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان
٢٣. التفسير الصافى، الفيض الكاشانى، چاپخانه: مؤسسه الهادى، قم المقدسه
٢٤. تفسير فرات، فرات بن ابراهيم كوفى، مؤسسه چاپ و نشر، ١٤١٠ هـ - ق
٢٥. تقريب التهذيب، ابن حجر، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت
٢٦. جواهر المطالب، ابن دمشقى، چاپخانه دانش، ناشر: مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، قم
٢٧. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٩ هـ - ق
٢٨. خزانه الادب، بغدادى، ناشر: دارالكتب العلميه، بيروت
٢٩. الخلاف، الشيخ الطوسى، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه
٣٠. الدعوات، قطب الدين راوندى، چاپخانه مدرسه امام مهدي عليه السلام، قم
٣١. روضه الواعظين، محمد بن حسن فتال نيشابورى، ١ جلد، انتشارات رضى، قم





٣٢. السرائر، ابن ادريس حلي، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرستين، قم

٣٣. السيره النبويه، ابن هشام الحميري، ناشر: مكتبه محمد علي صبيح وأولاده، بمصر

٣٤. صحيفه الحسين عليه السلام، جمع: الشيخ جواد القيومي، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه

٣٥. صحيفه سجاديه، ترجمه استاد انصاريان

٣٦. العوالم، الإمام الحسين عليه السلام الشيخ عبد الله البحراني، چاپخانه: أمير، قم، ناشر: مدرسه الإمام المهدي عليه السلام بالحوزه العلميه، قم المقدسه

٣٧. الفصول المهمه فى أصول الأئمه، الحر العاملي، چاپخانه: نكين، قم ناشر: مؤسسه معارف إسلامى إمام رضا عليه السلام

٣٨. قاموس الرجال، الشيخ محمد تقى التستري، سال چاپ: ١٤١٩ هـ - ق، قم، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه

٣٩. قمقام زخار، حاج فرهاد ميرزا، انتشارات كتاچي، تهران

٤٠. الكافي، ثقه الاسلام كليني، ٨ جلد، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٦٥ هـ - ش

٤١. كامل الزيارات، ابن قولويه قمى، انتشارات مرتضويه، نجف اشرف، ١٣٥٦ هـ - ق

٤٢. الكامل فى التاريخ، ابن الأثير، سال چاپ: ١٣٨٦، ١٩٦٦ م، ناشر: دار صادر للطباعه والنشر، دار بيروت للطباعه والنشر

٤٣. كتاب الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفى، سال چاپ: ١٤١١، ناشر: دار الأضواء للطباعه والنشر والتوزيع

٤٤. كتاب مآدر، تاليف مؤلف

٤٥. كشف الغمه، على بن عيسى إربلى، ٢ جلد، چاپ مكتبه بنى هاشمى، تبريز، ١٣٨١ هـ - ق

٤٦. كشف المحجه لثمره المهجه، السيد ابن طاووس، ناشر: المطبعه الحيدريه، النجف الأشرف

٤٧. كمال الدين، شيخ صدوق، ٢ جلد در يك مجلد، دارالكتب الإسلاميه، قم، ١٣٩٥ هـ - ق

٤٨. الكنى والألقاب، الشيخ عباس القمى، ناشر: مكتبه الصدر، تهران

٤٩. اللهوف، سيد علي بن موسى بن طاوس، ١ جلد، انتشارات جهان، تهران، ١٣٤٨ هـ - ش

٥٠. المبسوط، شيخ طوسي، ناشر: المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفريه، طهران، ١٣٨٧

٥١. مثير الأحزان، ابن نما حلي، ١ جلد، انتشارات مدرسه امام مهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٦ هـ - ق

٥٢. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ورام بن ابي فراس، ٢ جلد در يك مجلد، انتشارات مكتبة الفقيه، قم

٥٣. مدارك الاحكام، سيد محمد عاملی، چاپخانه مهر، ناشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام الإحياء التراث، قم

٥٤. مدينه المعاجز، السيد هاشم البحراني، سال چاپ: ١٤١٣، چاپخانه: بهمن، ناشر: مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم

٥٥. مستدرکات أعيان الشيعة، سيد حسن امين، ٧ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بيروت

٥٦. مستدرکات علم رجال الحديث، الشيخ علي النمازي الشاهرودي، سال چاپ: ربيع الآخر ١٤١٢، چاپخانه: شفق، تهران، ناشر: ابن المؤلف

٥٧. مسند الامام الرضا عليه السلام، عزيز الله عطاردی، چاپخانه مؤسسه طبع و نشر آستان قدس الرضوی، ناشر: المؤتمر العالمي الامام الرضا عليه السلام

٥٨. معالم المدرستين، السيد مرتضى العسكري، سال چاپ: ١٤١٠، ١٩٩٠ م، ناشر: مؤسسه النعمان للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت

٥٩. معاني الأخبار، شيخ صدوق، ١ جلد، انتشارات جامعه مدرسين قم، ١٣٦١ هـ - ش

٦٠. مقاتل الطالبين، أبو الفرج الأصفهاني، سال چاپ: ١٣٨٥، ١٩٦٥ م، ناشر: منشورات المكتبة الحيدريه ومطبعتها، النجف الأشرف

٦١. مقتل الحسين عليه السلام، أبو مخنف الأزدي، چاپخانه: مطبعه العلميه، قم

٦٢. المقنعه، شيخ مفيد، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرستين، قم

٦٣. من اخلاق الامام الحسين عليه السلام، عبدالعظيم مهتدي بحراني، چاپخانه علميه، ناشر: انتشارات شريف الرضي، قم

٦٤. مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ابن شهر آشوب مازندراني، ٤ جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ١٣٧٩ هـ - ق

٦٥. موسوعه الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام في الكتاب والسنة والتاريخ، محمد الريشهري، ناشر: دارالحديث للطباعة والنشر، قم، ١٤٢٥

٦٦. نفس المهموم

٦٧. وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، ابن خلكان، چاپخانه: لبنان، دار الثقافة

٦٨. يتيمه الدهر، الثعالبي، چاپخانه: دار الكتب العلميه، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت

٦٩. ينابيع الموده لذوى القربى، القندوزى، انتشارات دار الاسوه، ١٤١٦ هـ - ق

ص: ٣٤٩



## فهرست تألیفات حضرت آیت الله آقای حاج میرزا خلیل کمره ای

علاوه بر رساله عملیه توضیح المسائل جامع (به فارسی) تألیفات معظم له درباره ۱ - مؤسس دعوت ۲ - رهبران دعوت ۳ - خانه دعوت ۴ - کتاب دعوت به قرار ذیل است:

۱. کتاب افق وحی: درباره کشف حقیقت وحی و مقایسه وحی انبیا، موسی، عیسی، و محمد صلی الله علیه و آله.
۲. کتاب افق اعلی، نگاهی به چهره محمد و علی: که رحمت پیغمبر و علی را نشان می دهد.
۳. علی و الزهرا سرچشمه آب حیات: این کتاب دفاع از خلافت بلافصل علی علیه السلام از زبان صدیقه کبری می باشد.
۴. ملکه اسلام فاطمه زهرا: این کتاب شرح خطبه فدک است.
۵. نهج البلاغه آسمان و جهان: این کتاب شرح قسمتی از خطبه اول نهج البلاغه درباره خلقت آسمان و زمین و عالم و آدم از دید علی علیه السلام می باشد.
۶. نهج البلاغه و جنگ: این کتاب شرح شش خطبه جنگ امیرالمؤمنین است.
۷. عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن، جلد اول: شرح حال ۲۰ نفر از شهدای کربلا که در مکه به امام علیه السلام پیوسته اند.
۸. عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن، جلد دوم: شرح حال ۲۰ نفر از شهدا که در بین راه تا کربلا به امام علیه السلام پیوسته اند.
۹. عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن، جلد سوم: شرح حال عده ای از شهدا که از لشکر عمر

سعد به امام علیه السلام پیوستند و شرح حال غلام ها می باشد.

۱۰. عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن، جلد چهارم: این کتاب اسرار پایتخت طوفانی کوفه را هنگام ورود مسلم بن عقیل و علت عدم ترور عیب‌الله را شرح داده است.

۱۱. عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن، جلد پنجم: شرح حال امام عظیم حسین بن علی، دوران حمل، تولد، نام گذاری می باشد.

۱۲. عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن، جلد ششم: شرح حال امام عظیم حسین بن علی، گردش کودک در حجرات طاهرات می باشد.

۱۳. عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن، جلد هفتم: شرح حال امام عظیم حسین بن علی در دامن مهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و در منظر رجال می باشد.

۱۴. چند مرحله از زندگانی امام حسین: حمل و شیرخوارگی - کودکی و خط نوشتن امام و شمایل پیغمبر صلی الله علیه و آله به قلم امام علیه السلام و توجه به تعلیم قرآن می باشد.

۱۵. فلسفه غیبت امام زمان: در این کتاب حکمت غیبت امام زمان و جواب ابن خلدون و کسروی را می دهد.

۱۶. قبله اسلام کعبه یا مسجد الحرام: در این کتاب بزرگ شرح اسرار قبله و پخش عدل و امن از قبله اسلام برای دنیای آکل و مأکول می باشد.

۱۷. بیت المقدس و تحول قبله: این کتاب شرح ورود قوای ادیان مسیحیت، یهود، اسلام در شهر بیت المقدس است.

۱۸. ندایی از سرزمین بیت المقدس: این کتاب سفرنامه مؤلف به کنگره اسلامی اردن و سفر به مصر و ملاقات با شیخ شلتوت می باشد.

۱۹. تفسیر سوره نور: در این کتاب مباحثی درباره نور دارد و نور شجره وجود انسان را شرح داده است.

۲۰. فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی: در این کتاب زندگی سلمان و سلمان در فتح مدائن و تدریس سلمان و حدیث پرچم از ابوذر شرح داده می شود.

۲۱. کتاب سروش مقدس وادی ایمن مکه و مدینه، جلد اول.

۲۲. کتاب سروش مقدس وادی ایمن مکه و مدینه و کربلا، جلد دوم.

۲۳. کتاب رابطه عالم اسلامی و همبستگی مسلمین (فارسی).

۲۴. کتاب رابطه العالم الاسلامی، قبس من ولاء علی علیه السلام (عربی).

۲۵. آفاق کعبه (فارسی)، ۱۲ کتاب مختلف در یک جلد می باشد.

۲۶. پنج رساله در حج و قبله: این کتاب درباره پنج موضوع حج و قبله گفتگو می کند.

۲۷. نهیب پیغمبر به ملوک و امرا و فقها: این کتاب شرح خطبه منی است که رسول خدا مسلمین را امر به اتحاد می کند.

۲۸. کلید امن جهان: این کتاب شرح خطبه های حجه الوداع می باشد.

۲۹. کلید امن دنیا: این کتاب شرح بقیه خطبه های حجه الوداع می باشد.

۳۰. رساله مناسک و مسائل حج و عمره.

۳۱. اسرار حج: این کتاب بحث از تجدید حیات مسلمین در حج است.

۳۲. ندای اذان و ثواب آن: این کتاب تفاوت رمز اذان با ناقوس کلیسا می باشد.

۳۳. دروس متون احادیث: درباره متون احادیث و تدوین و عدم تدوین آن گفتگو می کند.

۳۴. الحدیث عند الشیعه: مقاله ای در سالنامه مکتب تشیع در اردیبهشت ۱۳۳۸ منتشر شد.

۳۵. غروب آفتاب در اندلس: این کتاب درباره سقوط اندلس و اسپانیا از دست مسلمین به دست مسیحیان اروپا می باشد.

۳۶. تصحیح تفسیر دانشگاه: انتقادی بر تفسیر کشف الاسرار میبیدی می باشد.

۳۷. کتاب مادر: این کتاب زن را در چهار مرحله (۱) خانه داری (۲) حمل (۳) وضع حمل (۴) شیردادن، از دید پیغمبر گفتگو می کند.

۳۸. مقدمه مواقع النجوم: سلسله علمای حدیث و مشایخ است.

۳۹. تحشیه رساله لقاء الله: حاشیه بر کتاب لقاء الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی است.

۴۰. اجتماع پیرامون خانه تقدیس: مقاله ای است در مجله دین در عصر دانش.

۴۱. خواب دیدن ائمه اطهار: این کتاب دربارهٔ مسألهٔ خواب از جهات عدیده می باشد.

۴۲. پیام ایران به نجد و حجاز و مصر: خلاصه آن؛ امام به عقیدهٔ شیعه خدا نیست ولی ناخدا است.

ص: ۳۵۳



۴۳. تاج مأمون الرشید: این کتاب دفاعیه مأمون از امام هشتم است.

۴۴. مجلس مباحثه امام رضا علیه السلام با عمران صابی: که در صفحه ۱۶ جلد اول زندگی امام رضا تألیف سحاب، منتشر شده است.

۴۵. امامزاده عبدالله (در ری) شرح حال امامزاده عبدالله و تحولات ری می باشد.

۴۶. شرح حال محمد بن ابوبکر: در پایان کتاب لقاء الله نشر شده است.

۴۷. تحشیه مراقبات السنه: حاشیه بر دو جلد کتاب مراقبات السنه حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می باشد.

۴۸. من روح الفرج بعد الشده (عربی).

۴۹. مقاله ای در سالنامه نور دانش سال ۱۳۲۶، موضوع آن اسرار موت و حیات از نظر قرآن.

۵۰. علم الحدیث و طبقاته الکبری: موضوع آن طبقات حدیث نزد شیعه می باشد.

۵۱. علی و آل محمد صلی الله علیه و آله: مقاله ای در کتاب گل سرسبد پیروی می باشد.

۵۲. آل رسول الله صلی الله علیه و آله: مقاله ای در کتاب گل محمدی پیروی می باشد.

۵۳. ترجمه قصیده النبی محمد صلی الله علیه و آله: ترجمه و شرح قصیده ای درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله.

۵۴. پیام میلاد امیرالمؤمنین به سلاطین اهل قبله: این کتاب ترجمه ارض النبوه جسر عظیم است با تلخیص.

۵۵. کتابی به قلم امیرالمؤمنین: زندگی اجتماعی امیرالمؤمنین به قلم علی علیه السلام که در کتاب گفتار ماه، جلد دوم نشر شده است.

۵۶. نامه کودک در مسجد: موضوع آن ایام کودکی حسین علیه السلام است.

۵۷. محنت اسلام: موضوع آن باز شدن راه تحریک عوام بر امام امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۵۸. کتاب ملحق به جواب آقای آیت الله العظمی خمینی به نماینده پاپ.

۵۹. بیانیه و پیام به ملوک عرب در بحبوحه حمله عراق به ایران.

۶۰. دو قطب فقاقت.

۶۱. کتاب کنگره شیخ طوسی.

۶۲. کتاب سفر عمره مفرده ایام نوروز.

ص: ۳۵۴

۶۳. کتاب پرستاری بیماران.

۶۴. کتاب جواب به سؤال های شیخ جابر فاضلی.

۶۵. کتاب مصاحبه با رادیو تلویزیون ژاپن.

۶۶. ارض النبوه جسر عظیم و هی جسر العباد للمعبود (عربی).

۶۷. یک شب و روز عاشورا.

ص: ۳۵۵



## فهرست آیات

آیه شماره آیه صفحه

بقره (۲)

فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۶۲-۱۵

آل عمران (۳)

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ۳۳-۳۲۹ -

ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۳۲۹-۳۴

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۱۶۹-۵۶

اعراف (۷)

قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۱۹۶-۸۸

ص: ۳۵۷

يونس (١٠)

فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ٧١-١٥٢

وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ... ٧٢-٨٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٧

هود (١١)

فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبُّكُمْ... ٥٦-٦٣، ١٦٥، ١٨٠

يوسف (١٢)

لَا تَيَأْسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ ٨٧-٢٣٥

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضَّرَّ وَجِئْنَا بِيضَاعِهِ مُرَّ حَاهِ... ٨٨-١٣

انبياء (٢١)

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ٦٩-٢٠٢، ٢٠٣

احزاب (٣٣)

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ٢٣-٢٣١

ص: ٣٥٨

الرحمن (٥٥)

الرَّحْمَنُ ١-١٥٤

عَلَّمَ الْقُرْآنَ ٢-١٥٤

خَلَقَ الْإِنْسَانَ ٣-١٥٤

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ٤-١٥٤

فجر (٨٩)

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ٢٧-١٥

إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ٢٨-١٥

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ٢٩-١٥

وَ ادْخُلِي جَنَّاتِي ٣٠-١٥

ص: ٣٥٩





«اتقوا الله ربكم و لاتقتلونی فانه لایحل لکم قتلی و لا انتهاک حرمتی» - امام حسین علیه السلام ۱۰۴

«أثنی علی الله احسن الثناء و أحمده علی السراء و الضراء، اللهم انی احمداک علی ان اکرمتنا بالنبوه» - امام سجاد علیه السلام -

۳۸

«اشتد غضب الله علی اليهود إذ قالوا عزیز ابن الله...» - امام حسین علیه السلام - ۱۲۶، ۳۳۷

«ألا و انی قد أعذرت و أنذرت و انی زاحفٌ بهذه الاسره و علی قله العتاد» - امام حسین علیه السلام - ۳۲۵، ۳۲۷

«اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برزَ إليهم غلامٌ اشبهُ الناسِ خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک...» - امام حسین علیه السلام - ۳۲۸

«اللهم أنت ثقتی» - امام حسین علیه السلام - ۸۰

«انّ الحسين بن علي عليه السلام لما حضره ما حضره، دعى ابنته الكبرى فاطمه بنت الحسين» - امام باقر عليه السلام - ٦٥

«انّ الدّعى بن الدّعى قد ركز منا بين اثنتين بين السلّه و الذله و هيهات منّا الذله» - امام حسين عليه السلام - ٦٣

«انّ الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر و الموت جسر هؤلاء الى جنانهم» - رسول الله صلى الله عليه و آله - ٢٠٠

«انّ الله عز و جل قد اذن في قتلكم اليوم و قتلى و عليكم بالصبر» - امام حسين عليه السلام - ٧٣

«انّ رسول الله صلى الله عليه و آله قال صلى الله عليه و آله يا بنى! انك ستسلق الى العراق» - امام حسين عليه السلام - ٢٠٣

«انّ لم ترحموني فارحموا هذا الطفل» - امام حسين عليه السلام - ٣٣٤

«انت الحر كما سمتك امك، انت الحر فى الدنيا، انت الحر فى الآخره» - امام حسين عليه السلام - ٢٩٦

«انصرف و انت فى حل من بيعتى و انا اعطيك فداء ابنك» - امام حسين عليه السلام - ٤٧

«انهم كانوا خمسه و اربعين فارسا و مائة راجل» - امام باقر عليه السلام - ٧٦

«اهلاً و سهلاً، انت والله الحر فى الدنيا والآخره» - امام حسين عليه السلام - ٩٣

«ايها الناس! اسمعوا قولى و لا تعجلونى - على - حتى اعظكم» - امام حسين عليه السلام - ٨٤

«بسم الله و بالله و على امه رسول الله» - امام حسين عليه السلام - ٣٤٢

«بكم علّمنا الله معالم ديننا» - زيارت جامعه كبيره ٣٤٠

«الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة» - رسول الله صلى الله عليه و آله ١٠٤

«الحمد لله الذى خلق الدنيا فجعلها دار فناء و زوال متصرفه باهلها حالاً بعد حال فالمغرور من غرته» - امام حسين عليه السلام -

١٠٤

«[و ما الذى رأيت يا بن رسول الله صلى الله عليه و آله؟ فقال:] رأيت كان كلاباً قد شدت على لتنهشنى و فيها كلب ابقع رأيتاه اشدها على» - امام حسين عليه السلام - ٥٩

«صبراً بنى الكرام! فما الموت الا قنطره تعبر بكم عن البؤس والضراء الى الجنان الواسعه» - امام حسين عليه السلام - ٢٠٠، ٣٢٣

«ضمّنى والدى عليه السلام الى صدره يوم قُتِلَ و الدماء تغلى» - امام سجاد عليه السلام - ٣٣٩

«فانسبونى فانظروا من انا ثم ارجعوا الى انفسكم و عاتبوها فانظروا هل يحل لكم قتلى و انتهاك حرمتى» - امام حسين عليه السلام - ٨٤

«فان كنتم فى شك من هذا القول افتشكون اثراً ما اتى ابن بنت نبيكم» - امام حسين عليه السلام - ٨٥

«فبلغ العطش من الحسين و اصحابه فقال له رجل من شيعته» - امام صادق عليه السلام - ١١٣

«فتباً لكم ايها الجماعه و ترحاً حين استصرختمونا والهين فاصرخنا موجفين» - امام حسين عليه السلام - ١٦٥، ١٦٤، ١٦٣، ٦٢

«فكأن الدنيا لم يكن و كأن الاخره لم تزل، والسلام» - امام حسين عليه السلام - ٦٤

ص: ٣٦٣

«فنودى من الهواء دعه فانّ له مرضعاً فى الجنّة يا حسين» - حديث قدسى ٣٣٤

«قوموا رحمكم الله الى الموت الذى لا بد منه. فان هذه السهام رسل القوم اليكم» - امام حسين عليه السلام - ٢٠٧

«كلم القوم فتقدم برير فقال: يا قوم! اتقوا الله فان ثقل محمد صلى الله عليه و آله» - امام حسين عليه السلام - ١٠٣

«كونوا دعاه الناس بغير الستكم» - امام صادق عليه السلام - ٣٠٠

«لا اجيب ابن زياد الى ذلك ابدًا فهل هو؟ الا الموت فمرحبا به» - امام حسين عليه السلام - ١٣٧

«لا ترمه فاني اكره ان ابداهم» - امام حسين عليه السلام - ٨٢

«لما اشتد الامر بالحسين عليه السلام نظر اليه من كان معه» - امام سجاد عليه السلام - ٢٠٠

«لما صبّحت الخيل الحسين عليه السلام رفع يديه و قال: اللهم انت تقى فى كل كرب» - امام سجاد عليه السلام - ٨٠

«لما كان اليوم الذى استشهد فيه ابى. جمع اهله و اصحابه فى ليله ذلك اليوم» - امام سجاد عليه السلام - ٣٩

«معاذ الله! ان انزل على حكم ابن مرجانه ابدًا» - امام حسين عليه السلام - ١٣٨

«الموت و لا ذل الاستعباد» - امام حسين عليه السلام - ٥٣

«و الله هذا يوم كثر و اتره و قلّ ناصره» - امام حسين عليه السلام - ٣٣٢

«و عندك مما فات خلف، و لما فسد صلاح، و فيما انكرت تغيير» - صحيفه سجاديه ٣٠٣

«والله! لا اعطيهم بيدي اعطاء الذليل و لا اقر اقرار العبيد» - امام حسين عليه السلام - ٨٥

«هذان سيدا شباب اهل الجنة» - رسول الله صلى الله عليه و آله ٨٤

«يا ابتاه عليك السلام هذا جدى رسول الله يقرئك السلام و يقول عَجَلُ القَدومِ» - على اكبر عليه السلام - ٣٣١

«يا ابتاه! هذا جدى رسول الله قد سقانى بكأسه الأوفى شربه لا أظمُّ بعدها ابدا» - على اكبر عليه السلام - ٣٣٠

«يا ابطال الصفا! و يا فرسان الهيجاء! قوموا عن نومتكم ايها الكرام!...» - امام حسين عليه السلام - ٣٢٤

«يا ابه العطشُ قتلنى و ثَقُلُ الحديدُ اجْهَدَنى فهل إلى شَرْبه من الماء سبيل» - على اكبر عليه السلام - ٣٢٩

«يا اخيه! اتقى الله و تعزّى بعزاء الله و اعلمى أنّ اهل الارض يموتون راي اهل السماء لا يبقون» - امام حسين عليه السلام - ٥٠

«يا اخيه! انى اقسام عليك فابزى قسمى لا تشقى على جيباً ولا تدعى بالويل والثبور اذا انا هلكت» - امام حسين عليه السلام - ٥٠

«يا اخيه! لا يذهبنّ حلمك الشيطان» - امام حسين عليه السلام - ٥٠

«يا اهلى و شيعتى! اتخذوا هذا الليل جملاً» - امام حسين عليه السلام - ٣٩

«يا برير! اقعد ثم وثب الحسين عليه السلام متوكئاً على سيفه فنادى بأعلى صوته» - امام حسين عليه السلام - ١١٣، ١١٩

«يا بن راعيه المعزى انت اولى بهاصليا» - امام حسين عليه السلام - ٨٢

«يا بنى! احفظ عني دعاء علمتنيه فاطمه صلوات الله عليها و علمها رسول الله صلى الله عليه و آله و علمه جبرئيل عليه السلام في  
الحاجه و الهم و الغم» - امام حسين عليه السلام - ٣٣٩

«يا بنى! انت شهيد آل محمد صلى الله عليه و آله و قد استبشر بك اهل السموات و اهل الصفيح الاعلى» - رسول الله صلى الله  
عليه و آله ٥٩

«يا بنى عقيل؟ حسبكم من القتل بمسلم، فاذهبوا انتم فقد اذنت لكم» - امام حسين عليه السلام - ٣٩

«يا بنى قتل الله قوماً قتلوك ما اجرأهم على الله...» - امام حسين عليه السلام - ٣٣٠

«يا بنى! كيف الموت عندك؟ قال: يا عم! احلى من غسل» - امام حسين عليه السلام - ٤٠

«يا دهر اف لك من خليل» - امام حسين عليه السلام - ٤٩

«يا عباد الله! انى عدت بربى و ربكم ان ترجمون؛ انى أعوذ بربى و ربكم من كل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب» - امام حسين عليه  
السلام - ٩٤، ٨٥

«يا فتيان بنى هاشم احمولوا اخاكم» - امام حسين عليه السلام - ٣٣٠

يا عمر! انت تقتلنى تزعم ان يوليئك الدعى بن الدعى بلاد الرى و جرجان والله لا تتهنأ بذلك ابدا! - امام حسين عليه السلام -  
١٩٢

مصرع اول شاعر صفحه

از شمار دو چشم یک تن کم - رودکی سمرقندی - ۲۳۸

این قفل که داند گشادن از خلق - ناصر خسرو - ۹۲

این کاخ که می باشد گاه از تو و گاه از من - خاقانی شروانی - ۱۱۰

بقراط، جهان جمله چو نقشی است بر آب -؟- ۱۸۳

به قول دشمنان برگشتی از دوست - حافظ شیرازی - ۱۶۹

پس خریدار است هر یک را جدا - مولوی - ۱۸۵

تو بار خدای جهان خویشی - ناصر خسرو - ۲۷۷

جنگ فعلی هست از جنگ نهان - مولوی - ۱۸۴

چون قحط آب بود شه از خون وضو گرفت -؟- ۳۰۶

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی - باباطاهر همدانی - ۲۵۱

خوش آن که بسملم کنی و من به کام دل -؟- ۲۹۶

در اندلس نماز جماعت شود به پا - نیمتاج - ۲۱۳

دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو - خاقانی شروانی - ۱۰۹

دوست ما را و همه جنت فردوس شما را که سر -؟- ۵

ره دهیدم تا به ترکستان روم -؟- ۱۲۷

زندان تو است این اگر ت باغ است - ناصر خسرو - ۱۹۲

سخن درست بگویم نمی توانم دید - حافظ شیرازی - ۲۳۴

سگکی می شد استخوان به دهان - عبدالرحمن جامی - ۱۹۸

شب مردان خدا روز جهان افروز است - سعدی شیرازی - ۵۵

عشق را طی لسانی است که صد ساله سخن -؟- ۲۴۰

فرسودن اشخاص بودنی را - ناصر خسرو - ۱۸۲

قانون خلقت است که باید شود ذلیل -؟- ۲۱۲

کاروان شهید رفت از پیش -؟- ۱۸۲

گل چون ز عدل زاید میرد حنوط بر تن - خاقانی شروانی - ۱۹۷

مرغ پر نارسته چون پران شود - مولوی - ۱۷۱

من و نفس نفیس و کشته گشتن -؟- ۱۷۴

نه پای ماندن آنجا نه دست بیعت خصم -؟- ۱۴۳

نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت - مقبل اصفهانی - ۳۴۲

همه را سخن از مقاومت است -؟- ۴۳

ص: ۳۶۸



## فهرست اشعار عربي

مصرع اول صفحه

آليت لا اقتل حتى اقتلا ٢٩٥

ارمى بها معلمة افواقها ٢٢٩

اقدم حسيناً هادياً مهدياً ٢٩٤

اقسم لو كنا لكم اعداداً ٢٩١

الْيَكَّ يَا نَفْسُ اِلَى الرَّحْمَنِ ٢٤٩

ان تسئلوا عنى فانى ذولبد ٢٣٠

ان تعقروا ابى فانا بن الحر ٢٨١

ان تنكرونى فانا بن الجملى ٢٥٩

إِنْ تُنْكُرُونِي فَأَنَا بِنِ كَلْبٍ ٢٤٦

أنا الغلام اليمنى البجلى ٣١٠

انا برير و ابى خضير ٢٢٤

انا بن بهدله ٢٢٩، ٣٠٩

انا جناد و انا بن الحارث ٢٥٠

ص: ٣٦٩

انا حبيب و ابى مظهر ٢٦٩، ٢٩١

انا يزيد و ابى مهاصر ٣٠٩

انى انا الحر و ماوى الضيف ٢٥٤، ٢٩٥

انى انا العباس اغدوا بالسقا ٣٣٦

تلك المكارم لا قعبان من لبن ٤٧

خلوا عداة الله خلوا عن شمر ٣١١

سقى الله ارواح الذين تنازروا ٢٧١

فان نهزم فهزامون قدماً ١٦٤، ١٦٦

قد علمت حقاً بنوغفار ٣١٤

قد عَلِمْتَ كَتائِبُ الانصار ٢١٨

لقد صبروا للطعن و الضرب حسراً ٢٧٠

لنعم الحر حر بنى رياح ٢٩٩

لولا صوارمهم و وقع نبالهم ٢١٣

ما برحت مظلمة دنياكم ١٠٢

ما زلت ارميهم بثغرة نحره ٢٥٤

مسموعة تجرى بها اخفاقها ٣٠٩

من يتمن العمر فليدرع ٢٨٨

نَحْنُ بَنُو الْمَوْتَى فَمَا بَالُنَا ٢٠٣، ٢٠٧

والله لو قطعتم يمينى ٣٣٥

يا دهر اف لك من خليل ٤٩

يا شر قوم حسبا و ادا ٢٩١

يا نفس لا تخشى من الكفار ٣٣٥

ص: ٣٧٠

يا نفس من بعد الحسين هوني ٣٣٦

ص: ٣٧١



## فهرست اعلام

آدم عليه السلام ٣٢٩

آل ابى سفيان ٢٧٥، ٢٧٨، ٣٤١

آل ابى طالب ٣٢٣

آل اميه ٨٣، ١٢٢، ١٤٣

آل ربيعه ١٩٦

آل زبير ١٥٣

آل عقيل ٣٢٦

آل كهلان ١٩٦

آل معاويه ٢٧٦

آل محمد (آل پيغمبر) عليهم السلام ٥٩، ٧٦، ٢٢٦، ٢٦٨، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٣٩

آل نزع ١٩٦

آل هاشم ٣٢٥

آل همدان ١٩٦، ١٩٧

ائمہ معصومينعليهم السلام ١٥

ابراهيم عليه السلام ١٧٤، ٢٠٢، ٢٠٣، ٣٢٩

ابراهيم بن عبدالله بن موسى.. السبيعي ١١٣، ١١٤

ابن ادريس ٣٢٨

ابن اشعث ٢٩

ابن حجر ١٩٠

ابن سميه ٩٧، ٩٩، ٢٧٦

ابن سميه (زناكار) ١٩٦، ٢٧٩

ابن سينا ١٠٧، ٢١٢

ابن عباس ٨٤، ٨٩

ابن طاوس ٤٧، ١٠١، ١٦١، ١٦٤، ٢٣٤، ٢٣٧، ٢٤٢، ٢٤٥، ٢٥٣، ٣١٢، ٣٢٨

ابن مرجانه ١٣٨، ١٩٤

ص: ٣٧٣

ابن ندیم ۱۶۵

ابن نما ۲۱۸

ابو اسحاق السیعی ۱۱۳

ابو ایوب انصاری ۱۷۳

ابوبکر بن حسن مجتبیٰ علیه السلام ۳۳۳

ابوبکر بن علی علیه السلام ۳۳۳

ابو ثمامه صائدی (صیداوی) ۲۶۹، ۲۸۹، ۳۰۷

ابو حرب سیعی (عبدالله بن شهر) ۵۷

ابو حمزه ثمالی ۳۹

ابوزهیر العبسی ۲۷۵

ابوسعید خدری ۸۴، ۹۱

ابوسفیان ۲۷۸

ابوشعثاء = یزید بن زیاد بهدلی کندی

ابوضحاک ۴۹

ابوعزه ضیابی ۲۸۵

ابوالفرج ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸

ابوطالب علیه السلام ۲۴

ابونیر عبسی ۲۷۶

ابووداک ۲۸۰، ۲۸۱

احنف بن قیس ۱۹۵



ادهم بصراوى ٢٦٥

ازدى ٢٢٢، ٢٨٥، ٢٩٣

اسلم، مولى حسين عليه السلام ٢٦٧

اسماعيل عليه السلام ١٧٤

اشعث بن سليم ٣١٨

افلاطون ١٩

[حضرت] ابوالفضل العباس، عباس بن على عليه السلام ٢٩، ٣٩، ٤٣، ٧٤، ٧٥، ٨٤، ٨٥، ٨٩، ٩٦، ١٠٣، ١٣٦، ١٧٥، ٢٣٥، ٢٥١،

٢٥٢، ٢٦٣، ٣١٣، ٣٢٦، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧

ابوذر غفارى ٤٩، ٥٠، ٣١٨

ابومخنف طبرى ٣٨، ٤٢، ٤٤، ٤٩، ٨٠، ٩٧، ٢٢٦، ٢٤٦، ٢٨٠، ٣٠٨

امام باقر، ابوجعفر عليه السلام ٦٤، ٦٥، ٧٦

امام جواد، محمد بن على الرضا عليه السلام ٦٦

امام حسن مجتبى عليه السلام ٢٧، ٥٤، ٦٩، ٧٠، ١٠٤، ١١٢، ١٣٧، ١٥٦، ٢٧٥، ٢٧٨، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٣٢، ٣٣٣

امام حسين، سيدالشهداء، اباعبدالله عليه السلام ١٤، ٢٣، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٤، ٣٥، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣،

٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥٢، ٥٣، ٥٥

ص: ٣٧٤



ام سلمه ۶۶

ام وهب (زن عبدالله عمير) ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۱۶

اميه ۸۶

اميه بن سعد طائي ۲۶۴

انس بن حرث كاهلي ۳۰۰، ۳۱۸

انس بن مالك ۸۴، ۹۱

اولاد پیامبران ۱۷۲

اولاد دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله ۲۴۱

اهل بیتعلیهم السلام ۱۰۶، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۳۷

اهل سنت ۱۹۵

ایوب بن مشرح حیوانی ۲۸۰، ۲۹۶

بحرانی، سیدهاشم ۳۹

برادران امام حسین علیه السلام ۳۳۳

برادران مسلم بن عقیل ۳۲۵

براقی نجفی، سیدحسین ۱۳۰

بریر بن الحصین الهمدانی ۱۱۳، ۱۱۶

بریر بن خضیر، سیدالقراء ۳۴، ۵۷، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳

۲۲۴، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۷۰

بشر بن عمرو حضرمی ۴۸، ۲۶۶، ۳۰۰، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲

بشیر بن عمرو ۳۲۲

بدیل بن صریم تیمی ۲۹۳

بکر بن حی تیمی ۲۶۶، ۳۰۱

بکر بن وائل ۱۴

بکیر بن حی تیمی ۲۴۸

بنی امیہ ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۹۶

بنی العباس ۱۰۱

بنی عقیل ۳۹، ۴۳

بنی ہاشم ۲۳، ۶۳، ۶۴، ۸۵، ۱۰۲، ۳۲۵، ۳۳۰

بہجہ بنت الحرث بن عبداللہ التغلبی ۱۱۳، ۱۱۴

پیامبر اکرم، نبی، نبوت، رسول اللہ ۵، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۷۱، ۷۵، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۱،

۹۲، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰،

ص: ۳۷۶

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰

پیامبران، انبیاء علیهم السلام ۳۲، ۷۸، ۱۴۳، ۱۷۴، ۲۰۲، ۲۷۷

تیم الله بن ثعلبه ۲۴۸

جابر بن حجاج، مولا عامر تیمی ۲۶۴، ۲۶۸

جابر بن عبدالله انصاری ۸۴، ۹۱

جامی، عبدالرحمن ۱۹۸

جبله شیبانی ۲۶۶

جزری ۱۴۰، ۳۰۹، ۳۱۰

جعفر بن ابی طالب = جعفر الطیار

جعفر الطیار ۸۴، ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۳

جعفر بن عقیل ۴۴، ۳۳۱

جعفر بن علی علیه السلام ۳۳۳

جناده بن حرث سلمانی ۲۳۳

جناده بن حارث مرادی ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶

جناده بن کعب انصاری ۲۶۵

جندب بن حجیر خولانی ۲۶۵

جون (حوی) مولى ابی ذر الغفاری ۴۹، ۵۰

جویره بن بدر تمیمی ۱۳۶

جوین بن مالک ۲۶۴

حارث بن حصیره ۳۸

حارث بن تمیم ۲۵۴

حارث بن امرء القیس ۲۶۵

حارث بن کعب ۴۹

حباب بن عامر ۲۶۴

حبشی بن قیس بن سلمه ۳۰۰

حیب بن مظاهر (مظهر) اسدی ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۴، ۸۵، ۹۲، ۹۶، ۱۰۳، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۹،

ص: ۳۷۷

۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۳

حجاج بن بدر سعدی بصرای ۲۶۵، ۲۶۷

حجاج بن مسروق جعفی ۲۹۳

حجاج بن یوسف، والی کوفه ۱۵۷

حجار بن ابجر ۳۰، ۸۵، ۹۲، ۹۳

حجر بن عدی ۹۷، ۹۹

حسان بن قاعد عبسی ۱۳۱

حسن مثنی بن امام حسن مجتبی علیه السلام ۶۵، ۱۶۳، ۳۳۳

حسین بن حمدان حنینی ۳۹

حسین بن عقبه مرادی ۲۲۶

حرث بن سریع ۲۶۷

حرث سلمانی ۳۰۱

حرث بن نبهان، مولی حمزه ۲۶۹

حر بن یزید ریاحی ۲۸، ۳۰، ۶۷، ۶۸، ۷۹، ۸۰، ۹۳، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۰، ۲۰۸، ۲۱۸،

۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸،

۲۹۹، ۳۰۰

حر بن یزید یربوعی = حر بن یزید ریاحی

حصین بن تمیم ۲۹۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۸، ۲۹۰

حکیم بن الطفیل ۳۳۵

حلاس بن عمرو ازدی راسبی ۲۶۳، ۲۶۹

حمزه سیدالشهدا ۸۴، ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۲۶۹

حمید بن مسلم ۲۸۵، ۳۳۲

حنظله بن اسعد شبامی ۱۳۲، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷

حنظله بن عمرو شیبانی ۲۶۶، ۲۶۹

خاقانی شروانی ۱۰۹، ۱۹۷

خانمان امیه = بنی امیه

خاندان عقیل ۴۴

خاندان علی علیه السلام ۱۳۸

خدیجه خواهر امام عسکری علیه السلام ۶۶

خدیجه بنت خویلد علیها السلام ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰

خلفای بنی العباس ۱۰۱

خوله بنت منظور بن ریّان فزاری (مادر حسن مثنی) ۳۳۳

خولی بن یزید اصبحی ۳۴۲

ص: ۳۷۸



دختران پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۲

درید (زوید) غلام عمر سعد ۳۰، ۲۰۳

دینوری، ابوحنیفه ۶۶، ۱۳۷، ۲۲۴

رافع بن عبدالله ۳۰۰

رباب، همسر امام حسین علیه السلام ۳۳۴

رباب، مادر سکینه ۳۲۱

رستم، غلام شمر ۲۸۷

رقیه، مادر عبدالله بن مسلم ۳۲۶، ۳۳۱

زاهر بن عمرو کندی ۲۶۵

زبیدی ۲۲۶

زرعه بن شریک ۳۴۲

زنان آل همدان ۱۹۶، ۱۹۷

زهیر بن بشر خثعمی ۲۶۶

زهیر بن سلیم ازدی ۲۶۵، ۲۶۶

زهیر بن قیس = زهیر بن قین

زهیر بن قیس بجیلی ۷۵، ۷۶، ۲۹۴

زهیر بن القین ۳۴، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۷۳، ۷۹، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۳

۲۴۵، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۸۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۰

زیاد بن ابی سفیان ۲۱۵

زیاد بن عریب همدانی ۳۰۰

زید بن ارقم ۸۴، ۹۱

زید شهید ۱۱۴

زید بن علی ۱۱۳

[حضرت] زینب علیها السلام ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۶، ۳۲۶، ۳۳۲

سالم، غلام عامر ۲۶۳

سالم، مولای عبیدالله زیاد ۲۱۵، ۲۱۶

سالم بن عمرو، مولی بنی المدینه کلبی ۲۶۵

سعد بن حرث ۲۶۷

سعد بن عبیده ۱۳۶، ۱۹۹

سعد، غلام عمرو بن خالد صیداوی ۲۳۳، ۲۵۶

سعد بن وقاص ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۷

سعید بن عبدالله حنفی ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۲۶۹، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۳

سعید بن هبه الله ۲۰۳

سقراط ۱۷۴، ۲۹۹

سید طاوسی = ابن طاوس

سیف بن حرث ۳۰۰

سلمان بن مضارب بن قیس ۳۰۰، ۳۱۹

ص: ۳۷۹

سلیمان بن ابی راشد ۲۸۵

سماواتی ۱۰۷

سماوی، شیخ ۲۲۷

سنان بن انس ۲۶، ۱۸۲، ۳۴۲

سوار بن منعم ۲۶۶، ۳۱۸

سوید ۲۱۴

سوید بن ابی المطاع خثعمی ۳۰۰، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳

سوید بن عمرو ۲۶۹

سهل بن سعد ساعدی ۸۴، ۹۱

سیف بن مالک بصرای ۳۰۰

سیف بن مالک عبدی ۲۶۳

شادان ۲۴۲

شامیان ۱۶۹

شبت بن ربیع ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۸۵، ۹۲، ۹۳، ۲۲۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۵

شیب، مولی حرث بن سریع ۲۶۷

شمر بن ذی الجوشن ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰،

۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۴۲

شهدای کربلا ۱۵۰

شهدای احد ۱۷۴، ۱۸۱

شهدای بدر ۱۷۴، ۱۸۱

شهدای کوی حسین ۲۴۸

شهرستانی، هبه الدین ۱۳۰

شوزب شاکری ۲۶۹، ۳۰۰

شیخ صدوق ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۶

شیخ مضر ۲۷۵، ۲۷۶

شیخ مفید ۸۳، ۱۰۴، ۱۳۲، ۳۲۸

شیعه، شیعیان ۲۷، ۷۰، ۸۹، ۱۶۱، ۱۸۱، ۳۱۴

صالح بن وهب مزنی ۲۶، ۳۴۱

صفیه بنت یونس بن ابی اسحاق ۱۱۴

ضحاک بن عبدالله مشرقی ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۵۶، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۲۶۲، ۳۲۱

ضحاک بن قیس ۳۲۱

ضرغامه بن مالک تغلبی ۲۰۰، ۲۶۳، ۲۶۹

طایفه غلاه ۳۱۵

ص: ۳۸۰

طبری، ابوجعفر ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۹، ۵۶، ۷۳، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۶، ۱۴۰، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۵،  
۲۸۲، ۲۸۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۲۰

طرماح بن عدی طائی ۲۳۴، ۲۵۶

عائذ بن مجمع ۲۳۳، ۲۵۶

عابس شاکری ۲۶۹، ۳۰۰، ۳۱۸

عامر بن مسلم بصرای ۲۶۳، ۲۶۹

عبدالجبار بن وائل حضرمی ۲۲۱، ۲۲۲

عبدالرحمن بن ابی سبره جعفی ۳۰

عبدالرحمن ارجبی ۲۶۶، ۲۶۹

عبدالرحمن بن حصین ۲۷۵، ۲۷۶

عبدالرحمن خزرجی ۲۶۳

عبدالرحمن بن عبدالرب انصاری ۳۲۱

عبدالرحمن بن عقیل ۳۳۱

عبدالرحمن بن عروه غفاری ۲۶۹، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۴

عبدالرحمن بن محمد اشعث ۱۵۷

عبدالرحمن بن مسعود بن حجاج ۲۶۶، ۲۶۹

عبدالرحمن، برادر مسلم بن عقیل ۴۴

عائذ بن مجمع ۲۶۵

عبدالکریم بن عمرو ۶۴

عبدالله (پدر پیغمبر) ۱۷۴

عبدالله الأكبر بن عقيل ۳۳۲

عبدالله بن بشر ۲۶۵، ۲۶۹

عبدالله بصراوي ۲۶۵

عبدالله بن جعفر طيار ۳۹، ۴۳، ۳۲۶

عبدالله جندعي ۳۱۸

عبدالله بن الحسن عليه السلام ۴۰، ۳۳۳

عبدالله بن الحسين عليه السلام ۳۳۴

عبدالله بن حوزة تميمي ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲

عبدالله بن زهير بن مسلم ازدي ۳۰

عبدالله بن شريك عامري ۳۸

عبدالله بن عاصم الفايشي ۳۸، ۸۲

عبدالله بن عروه غفاري ۲۶۹، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۴

عبدالله بن عقيل ۳۳۲

عبدالله بن علي عليه السلام ۳۳۳

عبدالله بن عمير كلبی ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۷۵، ۲۸۸

ص: ۳۸۱



[ حضرت [علی اصغر علیه السلام ۳۳۳، ۳۳۴

[ حضرت [علی اکبر علیه السلام ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۶، ۱۰۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳

عمار بن حسان طائی ۲۶۴

عمار دالانی ۲۶۵

عمر بن بشیر ۴۸

عمر بن جناده ۳۰۱، ۳۱۹

عمر بن خطاب ۱۹۰

عمر بن سعد بن نفیل الازدی ۳۳۲

عمر بن سعد بن وقاص = عمر سعد

عمر سعد ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۶۱، ۶۵، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،

ص: ۳۸۲



۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،  
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳،  
۲۸۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۶

عمر بن سعید بن حجاج ۳۰۸

عمر بن ضبیعه ۲۶۶، ۲۶۸

عمران بن کعب بن حارث اشجعی ۲۶۶

عمرو بن جموح ۱۷۳

عمرو بن حجاج زبیدی ۲۳، ۳۰، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۲، ۲۸۳

عمرو بن حریث ۱۹۵

عمرو بن خالد صیداوی ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۶

عمرو طهوی ۱۹۹

عمرو بن عبدالله ۲۶۶، ۲۸۹

عمرو بن قرظہ بن کعب ۱۳۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷

عمرو بن کعب ابو ثمامہ ۳۰۱

عنترہ ۲۵۴

عون اکبر بن عبدالله بن جعفر ۳۳۲

غلام عبدالرحمن بن عبدالرب انصاری ۳۲۱

غلام نافع بن ہلال ۲۳۴

فاطمہ بنت الحسین علیہا السلام، ہمسر حسن مثنیٰ ۶۴، ۶۵، ۳۳۳

[حضرت] فاطمہ زہرا علیہا السلام ۵۲، ۵۴، ۹۷، ۱۲۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱

فرزندان امام حسن علیہ السلام ۳۲۵، ۳۳۲

فرزندان امام حسين عليه السلام ٣٢٥، ٣٢٦

فرزندان اميرالمؤمنين عليه السلام ٣٢٥

فرزندان جعفر طيار ٣٢٥، ٣٣٢

فرزندان زينبعلها السلام ٣٢٦، ٣٣٢

فرزندان عقيل ٣٢٥، ٣٣١

فرزندان مسلم بن عقيل ٣٢٥، ٣٣١

فروه بن مسيڪ المرادى ١٦٤، ١٧٧

فضيل بن خديج كندى ٣٠٨

ص: ٣٨٣

فیض پور، محسن ۴

قارب، مولی حسین علیہ السلام ۲۶۷

قاسط بن زھیر تغلی ۲۶۴، ۲۶۹

قاسم بن حبیب بن ابی بشر ۲۶۳

قاسم بن الحسن علیہ السلام ۴۰، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۳

قبیلہ ازد ۲۵۰

قبیلہ اسد ۳۰

قبیلہ انصار ۲۱۸، ۳۲۵

قبیلہ بکر بن وائل ۱۴

قبیلہ بنی اسد ۲۳۰

قبیلہ بنی بھدلہ ۳۰۸

قبیلہ بنی تمیم ۲۵۴، ۲۹۳

قبیلہ بنی دارم ۳۴۰

قبیلہ بنی ذوذان ۲۲۳

قبیلہ بنی ریاح ۲۹۹

قبیلہ بنی سلیمہ ۲۱۹، ۲۲۲

قبیلہ بنی شقرہ ۲۵۴

قبیلہ بنی عمیرہ بن ربیعہ ۲۱۹، ۲۲۲

قبیلہ تیم اللہ ۳۰، ۲۶۴

قبیلہ ربیعہ ۳۰

قبيله عبدالقيس ٢١٩، ٢٢٢

قبيله عليم ٢٤٤

قبيله قحطان ٢٥٠

قبيله كنده ٣٠

قبيله مدينه ٣٠

قبيله مذجح ٣٠

قبيله مضر ٢٧٥

قبيله همدان ٣٠، ٣٨

قره بن قيس حنظلي ١٣١

قريش ٢١٧

قطب راوندي ٢٠٣، ٣٣٩

قعب بن عمر نمرى ٢٤٤

قمى، محدث ٦٥، ٧٤

قوم ثمود ٣١٧

قوم عاد ٣١٧

قوم نوح ٣١٧

قيس بن اشعث ٢٣، ٣٠، ٨٥، ٩٢، ٩٣، ٩٤

قيس بن سعد بن عباده ٧٠

قيس بن ميثم ١٩٥

كارلايل انگليسى ٣٢٧

كثير بن عبدالله شعبي ٩٧

كردوس بن زهير تغلبي ٢٦٩، ٢٦٤

ص: ٣٨٤

کعب بن جابر ۲۷۰

کلید دار، سید عبدالحسین ۷۴

کنانه بن عتیق ۲۶۶، ۲۶۹

کمره ای، آیت الله میرزا خلیل ۳، ۴، ۱۳، ۳۲۴

کمره ای، ناصرالدین ۱۵

کوفیان ۱۶۹، ۱۹۶

گوته (شاعر آلمانی) ۲۴۰

لیلی بنت ابی مره بن عروه مسعود ثقفی، مادر حضرت علی اکبر علیه السلام ۳۲۸

مالک بن سریع جابری ۳۰۱

مالک بن نسر کندی ۲۶، ۱۳۰، ۳۱۰، ۳۴۲

مالک بن نصر ارجبی ۳۸

مجوس ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶

مجمع بن زیاد بن عمرو جهنی ۲۶۴، ۲۶۹

مجمع بن عبدالله عائذی ۲۳۳، ۲۵۶

محمد بن ابی سعید بن عقیل ۴۴، ۳۳۲

محمد بن ابی طالب ۱۰۳

محمد بن بشیر حضرمی ۴۷، ۴۸

محمد بن عبدالله بن جعفر ۳۳۲

محمد بن علی ۶۴

محمد بن عمرو ۶۴

محمد بن عمیر بن عطارد ۳۰

محمد بن قیس ۲۹۳

محمد بن مسلم بن عقیل ۴۴، ۳۳۱

محمد حنفیه ۶۳

مختار ثقفی ۱۹۷، ۳۲۸

مرجانہ ۱۹۶

مرد تمیمی (قاتل قمر بنی هاشم علیه السلام) ۳۳۶

مردی از بنی دارم (شخصی که تیر به طرف امام حسین انداخت) ۳۴۰

مریسه بنت موسی بن یونس بن ابی اسحاق ۱۱۳، ۱۱۴

مزاحم بن حریث ۲۵۹

مسروق بن وائل ۲۲۱، ۲۲۲

مسعودی ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۷۵

مسعود بن حجاج ۲۶۶، ۲۶۹

مسعود بن عمرو تمیمی ۱۹۵

مسمع کردین ۱۴

مسلم بن کثیر اعرج ۲۶۵، ۲۶۹

مسمع بن مالک ۱۹۵

مسلم بن عقیل ۲۴، ۳۹، ۴۳، ۹۴، ۳۲۵

ص: ۳۸۵

مسلم بن عوسجه ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۸۸، ۳۱۰، ۳۱۶

مسیح علیه السلام ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۹، ۲۸۸، ۳۳۷

مصعب بن زبیر ۲۷۵، ۲۷۶

مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر ۱۶۵

معاویه ۲۶، ۶۹، ۷۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۶، ۲۲۳، ۲۷۶، ۲۷۹

معاویه بن یزید ۱۹۵

مقبل اصفهانی ۳۴۲

مقسط بن زهیر تغلبی ۲۶۴، ۲۶۹

منقذ بن مرّه العبدي ۳۳۰

موالی حسین علیه السلام ۲۶۷

موقع بن ثمامه اسدی ۲۲۹، ۲۶۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۸

مولوی ۱۸۵

مومن آل فرعون ۹۸، ۱۰۰

ملا صدرا ۲۱۲

ملا نصرالدين ۲۶

مهيار ديلمی ۱۰۲

ميسر بن عبدالعزير ۶۴

ناصر خسرو قباديانی ۹۲، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۷۸

نافع بن هلال جملي ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۶۸، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱



نافع بن هلال مرادی ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۴

نصر بن ابی نیزر، مولی علی علیه السلام ۲۶۷، ۲۶۸

نصرانی، نصاری مسیحیت ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۳۳۷، ۳۳۹

نضر بن صالح ابوزهیر عبسی ۲۵۴

نعمان بن عمرو ازدی راسبی ۲۶۳، ۲۶۹

نعیم بن عجلان ۲۶۵، ۲۶۹

نمیر بن وعله ۲۸۰

نوح علیه السلام ۱۸۰، ۱۸۷، ۳۱۷، ۳۲۹

واضح، غلام ترک ۲۳۳، ۲۵۶

واضح ترکی، مولی حرث سلمانی ۳۰۱

ولد فاطمهعلیها السلام ۹۷، ۹۹

هانی بن ثبیت حضرمی ۲۴۸

ص: ۳۸۶

هانی بن عروه مرادی ۹۷، ۹۹، ۲۲۵، ۲۵۹

هشام بن محمد ۲۶۰

هرمز ۱۰۱

هفتاد و دو تن ۳۵، ۴۲

یحین بن هانی بن عروه مرادی ۲۵۹

یحیی بن معین ۱۹۰

یزید بن ثبیط عبدی ۲۶۳، ۲۶۹، ۳۰۱

یزید بن حارث ۸۵، ۹۲، ۹۳

یزید بن رویم شیبانی ۳۰، ۱۹۵، ۱۹۶

یزید بن زیاد بهدلی کندی، ابوالشعنا ۲۶۴، ۲۶۹، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰

یزید بن سفیان ۲۵۴، ۲۵۵

یزید بن معاویه ۲۴، ۲۵، ۷۹، ۹۸، ۹۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۹۵،

۱۹۷

یزید بن معقل ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳

یزید بن مغفل جعفی ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۱۹

یسار، مولای زیاد بن ابی سفیان ۲۱۵

یوسف علیه السلام ۱۸۱

یوسف بن یزید ۲۲۲

یهودی ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۸۸، ۳۳۷

ص: ۳۸۷



فهرست جاها

احد ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۱

اسلامبول ۱۰۱، ۱۷۳

اقساس مالک، قریه بالكوفه ۱۲۹، ۱۳۰

بابل ۷۴

بدر ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۱

بصره ۱۴، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۹۵، ۲۶۹

بغداد ۱۶۵

بلاد سواد ۷۳

بلخ ۱۱۳، ۱۱۴

پل سفید ۷۴

جرجان ۱۹۲

حبشه ۳۲۶

حجاز ۲۴، ۲۸، ۷۰، ۷۹، ۸۶، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۵، ۱۹۶

حجر الاسود ۱۹۶

خیف ۲۵۵، ۲۹۵

دارابجرد فارس ۶۹

دارالعرفان ۴

دولت عثمانی ۱۰۱

دهات اطراف فرات ۷۳

دیلیم ۴۷، ۱۳۴

ری ۴۸، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۷

سرحدّ ری ۴۸، ۱۹۸

شام ۲۴، ۴۰، ۱۲۹، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۵، ۳۴۳

شفیہ، نیم فرسخی کربلا ۷۴

صفین ۲۴، ۲۷۹

ص: ۳۸۹

عذیب الهجانات ۲۳۳

عراق ۲۴، ۲۹، ۷۹، ۸۷، ۹۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۰، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۱۸

عموراء ۲۰۲، ۲۰۳

عون ۷۴

غاضریه ۷۴

فارس ۶۹، ۲۱۳، ۲۱۷

فرات ۳۰، ۳۱، ۷۳، ۷۴، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۶۱، ۳۳۵

قادیسیه ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۵۵

کربلا ۱۴، ۷۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۶۴، ۳۰۵، ۳۱۰

کعبه ۵۷، ۱۴۳، ۲۹۵

کوچه بنی ذوزان ۲۲۳

کوفه ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۸۶، ۸۷، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۱۰، ۳۴۳

گرگان ۱۹۸

مدینه ۳۰، ۶۵، ۷۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۳، ۲۶۴، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۴۳

مسجد خیف ۲۵۵

مسجد شیبث ۲۷۹

مصر ۱۳، ۱۴، ۱۹۰

مضر ۲۷۵، ۲۷۶

مکه ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۶، ۲۵۵، ۲۶۴، ۳۲۳

منی ۲۵۵، ۲۹۵

موتہ ۱۷۴، ۳۲۶

نواویس ۷۴

نہر علقمی ۷۴

نہر نینوا ۷۴

یونان ۲۸۰

ص: ۳۹۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری



۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

